آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی

عقلانیت در اسلام

جایگاه

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

جایگاه عقلانیت در اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

عنوان قراردادی : الکافی .اصول . فارسی - عربی . برگزیده . شرح

عنوان و نام پدیدآور : جایگاه عقلانیت در اسلام/ مکارم شیرازی ؛ تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب(ع)، 1391.

مشخصات ظاهری : 216ص.

شابک : 50000 ریال 978-964-533-172-4 :

یادداشت : کتاب حاضر شرحی بر " روایت مفصل هشام از کتاب اصول کافی" است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. . الکافی. اصول. برگزیده

موضوع : عقل و ایمان (اسلام)

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 4ق.

شناسه افزوده : علیان نژادی، ابوالقاسم، 1343 -

شناسه افزوده : کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. . الکافی. اصول. برگزیده. شرح

رده بندی کنگره : BP129/ک8ک2204238 1391

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3530051

اشاره

عقلانیت در اسلام

تهیه و تنظیم: علیان نژادی

ص:2

ص:3

ص:4

ص:5

فهرست مطالب

مقدّمه 15

حدیث هشام بن حکم 17

موقعیّت علمی هشام بن حکم 17

موضوع و اهمیّت روایت 18

فراز اوّل: بشارت به عاقلان / 19

1. آزادی بیان 19

2. هدایت تشریعی و تکوینی 20

3. مطالعه کتب مشکوک ! 20

4. جایگاه عقل 20

اوج شکوفایی عقل 21

فراز دوم: راه های خداشناسی / 23

نشانه های شش گانه ! 24

1. آفرینش آسمان و زمین 24

2. شب و روز 25

3. کشتی های موجود بر صفحه اقیانوس ها 25

4. باران های پربرکت 26

ص:6

5. وزش بادها 27

6. ابرهای تحت فرمان 27

فراز سوم: برهان نظم / 29

آیه اوّل: آیه تسخیر 29

چگونگی تسخیر! 30

آیه دوم: آفرینش شگفت انگیز جنین 31

آیه سوم: سه موهبت بزرگ 32

موهبت اوّل: نور 33

موهبت دوم: آب 34

موهبت سوم: هوا 34

آیه چهارم: جلوه ای از معاد 35

آیه پنجم: نشانه های عظمت پروردگار 36

آیه ششم: رعد و برق 39

مخاطبان قرآن 40

یکی دیگر از نشانه های خدا 40

1. چگونگی تولید رعد و برق 40

2. خدمات مهم برق 41

3. برق، آیتی الهی 41

آیه هفتم: فرمان های پنج گانه 42
مصلحت و مفسده احکام الهی 42
تفسیر اجمالی آیه 43
آیه هشتم: دلیلی دیگر بر بطلان شرک 45
1. نظام برده داری در جهان و اسلام 45

ص:7

2. گستره شرک و بت پرستی 46

ترسیمی از قُبح شرک 47

توحید، اصلی ترین مسئله در هر زمان 48

نقش تعقّل و اندیشه 48

فراز چهارم: راه رسیدن به سعادت در جهان آخرت / 51

ترسیمی از دنیا! 51

شباهت بازی های کودکان با امور دنیایی 52

تصویری دیگر از دنیا 54

فراز پنجم: هشدار به بی خردان / 57

مجازات همجنس بازی 58

بلاهای بزرگ عصر ما 59

فراز ششم: عقل و علم / 61

عنکبوت 62

تکیه گاه، فقط خدا باشد 62

چه کسی مثال ها را می فهمد؟ 63

توحید افعالی 63

فراز هفتم: مذمّت بی خردان / 65

آیه اوّل: تقلید بی جا 65

راه و رسم نیاکان ! 65

انواع تقلید 66

ص:8

آیه دوم: آلودگان به دنیا 68

ابزار شناخت 69

آیه سوم: حجاب معرفت 69

آیه چهارم: انسان نماهای پست تر از حیوان 70

علل انحطاط 70

آیه پنجم: پراکندگی، ثمره بی فکری 71

مسلمانان عصر ما! 72

آیه ششم: خودفراموشی 73

فراز هشتم: مذمّت اکثریّت! / 75

چرا اکثریّت، نفی شده است؟ 76

مفاسد حکومت اکثریّت بی ایمان 77

مغالطه ای آشکار 77

فراز نهم: اقلیّت سالم / 79

آیه اوّل: بندگان شاکر 80

آیه دوم: دوستان وفادار کم هستند 80

آیه سوم: مؤمن آل فرعون 81

آیه چهارم: مؤمنان اندک، امّا راستین 81

اکثریّت ناصالح 83

آیه اوّل: جاهلان 83
آیه دوم: بی خردان 83
آیه سوم: بی ادراکان 84
حکومت اکثریّت ! 84

ص:9

فراز دهم: اولوا الباب / 87

اولوا الباب کیانند؟ 89

آیه اوّل: حکمت 89

1. معنای حکمت 89

2. تفسیر «من یشاء» 90

3. خیر کثیر چیست؟ 90

آیه دوم: راسخان در علم 90

آیه سوم: آیات الهی در آسمان و زمین 91

آیه چهارم: بینایان و نابینایان 91

آیه پنجم: عالمان و جاهلان مساوی نیستند 92

آیه ششم: تدبّر در آیات قرآن 93

آیه هفتم: هدایت و تذکّر 95

آیه هشتم: پیوسته تذکّر بده 95

فراز یازدهم: فهم و عقل / 97

آیه اوّل: سرگذشت پیشینیان، مایه عبرت 97

آیه دوم: حکمت لقمان 99

فراز دوازدهم: تواضع در برابر حق / 101

راه دست یافتن به جایگاه بالاتر عقل 101

موانع رسیدن به حق 102
موضع گیری های مختلف در برابر حق 104
تصویری گویا از دنیا 105
کشتی نجات لقمان 107

طوفان های جهان معاصر 107

1. طوفان مفاسد اخلاقی 108

2. طوفان مشکلات اقتصادی 108

3. طوفان جنگ ها و درگیری ها 108

فراز سیزدهم: نشانه عقل / 109

تفکّر، در قرآن 109

تفکّر، در روایات 110

نشانه تفکّر 111

نمونه ای از متفکّران 112

فراز چهاردهم: شناخت خردمندانه / 115

هدف از بعثت انبیا 115

ثمرات سه گانه فعّال سازی عقل 116

گوهر گران بهای عقل 116

فراز پانزدهم: حجّت ظاهری و باطنی / 121

قاعده لطف 121

1. هماهنگی تکوین و تشریع 122

2. اقسام قوانین تشریع و تکوین 122

3. چراغ های هدایت 123

فراز شانزدهم: ویژگی های عقل / 125

نشانه اوّل: شکر نعمت 125

نشانه دوم: شکیبایی در برابر محرمات 128

ص:11

فراز هفدهم: آفات عقل / 129

1. آرزوهای طولانی 130

2. فضول الکلام 131

3. شهوات نفسانی 131

فراز هجدهم: آفات رشد اعمال / 135

معنای زکات 135

آفت اوّل: هوای نفس 136

آفت دوم: از کار انداختن عقل 137

چند روایت درباره هوای نفس 137

فراز نوزدهم: چاره تنهایی / 141

احساس تنهایی چرا؟ 141

هجرت به کشورهای خارج 143

فراز بیستم: روابط هفت گانه / 145

افراط و تفریط، ممنوع 146

فراز بیست و یکم: معیار قبولی اعمال / 149

کیفیّت یا کمیّت؟ 149

کیفیّت، مقدّم است 151

فراز بیست و دوم: تجارت پرسود / 153

تجارتخانه دنیا 153

حکمت در قرآن 154

حکمت چیست؟ 155

فراز بیست و سوم: نشانه دیگری برای عاقلان / 157

انواع مواهب و نعمت های دنیا 157

جنون ثروت اندوزی 158

فراز بیست و چهارم: نگاه عاقلان به دنیا و آخرت / 161

مشکلات دنیا 161

مشکلات رسیدن به آخرت 162

پاک زیستن در عصر ناپاکی ها! 163

فراز بیست و پنجم: زاهدان دنیا و راغبان آخرت / 165

حقیقت زهد 165

اضطراب و نگرانی ها 167

طالب و مطلوب 168

فراز بیست و ششم: فایده عقل کامل / 169

غنای ظاهری و باطنی 169

فراز بیست و هفتم: عامل استمرار هدایت / 173

عاقبت به خیری 174

ص:13

فراز بیست و هشتم: برترین عبادت / 177

فراز بیست و نهم: عاقل دروغ نمی گوید / 181

قبح و زشتی دروغ 181

راز اهمیّت فراوان صداقت 183

رابطه عقل با صداقت و جهل با دروغ 185

فراز سی ام: عقل و دین و شخصیّت / 187

1. رابطه دین و شخصیّت 187

2. رابطه عقل و شخصیّت 188

3. ارزشمندترین انسان ها 188

4. بهای انسان 190

فراز سی و یکم: بخش اوّل: نشانه های سه گانه عاقل / 193

استناد به کلمات اولیا و معصومان علیهم السلام 193

نشانه های عاقل 194

عقل نظری و عملی 194

مشکلات عصر ما 195

آثار وضعی اعمال 196

فراز سی و یکم: بخش دوم: صفات صدرنشینان / 199

منظور از صدر مجلس چیست؟ 199

مدیریّت در اسلام 200
شرایط مدیریت در قرآن 200
سخنی از امام مجتبی علیه السلام 202

ص:14

فراز سی و یکم: بخش سوم: اندرزهای امام سجاد علیه السلام / 205

1. همنشینی با نیکان 205

2. مطالعه زندگی دانشمندان 206

3. پیروی از حکمرانان عادل 206

4. بهره گیری صحیح از دارایی ها 207

5. مشاور خوب بودن 208

6. خودداری از آزار دیگران 209

فراز سی و دوم: سفارشات پایانی / 211

استفاده بهینه از امکانات محدود 211

اختلاف سطح خردها 213

فلسفه اختلاف روایات 214

ص:15

مقدّمه

یکی از برنامه های جالب مرجع عالی قدر، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدّظلّه) جلسات توسّل شب های چهارشنبه (1) در مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در آن، ابتدا دعای توسّل و روضه یکی از حضرات معصومین علیهم السلام خوانده و به آن معصوم عزیز توسّل جسته می شد، سپس حضرت استاد به نصیحت شرکت کنندگان، که عمدتآ از اعضای دفتر معظم له یا مرتبطین با دفتر بودند، می پرداخت. پس از آن، سفره اطعام، گسترده می شد و پس از صرف غذا و قرائت دعای سفره توسّط حضرت آقا، مجلس خاتمه پیدا می کرد. جالب این که تمام این برنامه ها بیش از یک ساعت وقت نمی گرفت.

حضرت استاد، که به نظم، بسیار مقیّد و در میان حوزویان به رعایت نظم مشهورند، درباره مباحث اخلاقی نیز نظم خاصّی دارند و در هر جلسه درباره موضوعی که با جلسات قبل و بعد ارتباطی ندارد بحث نمی کنند، بلکه مطلب معیّنی را که مورد نیاز جامعه یا حضّار است مورد بحث قرار داده و هفته ها درباره آن سخن می گویند.

یکی از مباحثی که ایشان همزمان با ایّام سوگواری ماه محرّم و صفر مطرح فرمودند، بحث «اهداف قیام امام حسین علیه السلام» بود که بعدها به همین نام چاپ ومنتشر شد. موضوع دیگری که هفته ها مورد بحث معظّم له قرار گرفت، حدیث

1- البتّه این جلسات در نیمه اوّل سال، صبح چهارشنبه و در نیمه دوم سال، که شب ها بلندتر است، شب هایچهارشنبه برگزار می شد.

مفصّل «صد و سه صفت» بود که درباره صفات و ویژگی های شیعه واقعی است. این مباحث هم آماده بوده و در آینده ای نزدیک چاپ و منتشر خواهد شد (إن شاءالله).

امّا موضوع دیگر، که مباحث این کتاب را تشکیل می دهد، روایت مفصّل هِشام از جلد اوّل کتاب شریف اصول کافی بود که از 2/12/85 تا 23/7/ 88 مباحث آن طول کشید و اینک در قالب یک کتاب در اختیار شما خوانندگان محترم قرار می گیرد تا إن شاءالله از آن بهره کامل ببرید.

در ضمن، این مباحث، پاسخ روشن و دندان شکنی است به پاپ و تمام کسانی که سعی دارند اسلام را آیینی غیر عقلانی معرّفی کنند. آیا هیچ انسان عاقلی با مطالعه این روایت و شرح و توضیح آن، که نمونه ای از روایات مربوط به عقل و اندیشه از دیدگاه اسلام است، می تواند ادّعای بی اساس مذکور را بپذیرد؟!

ضمن شکرگزاری به درگاه ایزد متعال که این موهبت گران قدر و بی بدیل را به این جانب عنایت و توفیق تنظیم این مباحث ارزشمند را نصیب فرمود، منتظر نظرها و پیشنهادهای شما خوانندگان محترم هستم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان نژادی

قم - مدرسه امام سجاد علیه السلام

26/8/ 1390

ص:17

حدیث هشام بن حکم

هشام بن حکم (م 179) از شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود که در عقاید و علم کلام مهارت فراوانی داشت و در پاسخ به سوالات، فوق العاده بود.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام خطاب به هشام، حدیث مفصّلی درباره مراتب عقل و اهمیّت و جایگاه آن در معارف اسلامی بیان کرده که مرحوم کلینی آن را در جلد اوّل اصول کافی، کتاب «العقل والجهل»، حدیث دوازدهم، آورده است.

موقعیّت علمی هشام بن حکم

امام صادق علیه السلام هر زمان می خواست شخصی را به مبارزه با انحرافات فکری ومباحثه با منحرفان عقیدتی بفرستد، هشام بن حکم را برمی گزید. هشام روزی در ایّام جوانی، وارد مجلس امام صادق علیه السلام شد. حضرت فرمود: برو بالای مجلس بنشین! مردم تعجّب کردند. امام علیه السلام فرمودند: «این احترام، به دلیل مقام علمی ودفاعش از مکتب اهل بیت علیهم السلام است». (1)

امام هفتم علیه السلام زمانی این روایت پرارزش و گنجینه سودمند را در اختیار مسلمانان قرار داد که عدّه ای از فِرق اسلامی، منکر حجیّت عقل شده و آن را از کار انداخته بودند. (2) امام علیه السلام ضمن استدلال به آیات قرآن و روایات پیامبر گرامی

1- سفینه البحار، ج 8، ص 697 .
2- شرح این مطلب را در کتاب «معارف و معاریف»، ج 1، ص 713، ذیل واژه اشاعره مطالعه فرمایید.

اسلام صلی الله علیه و آله و برخی دیگر از معصومان علیهم السلام، جایگاه ویژه عقل و اهمیّت و کاربرد آن را به صورت مستدل و مشروح بیان فرمود.

موضوع و اهمیّت روایت

این روایت شامل 32 قسمت است که هر قسمت آن با خطاب «یا هشام» آغاز شده و درپی آن مطلب کوتاهی درباره عقلانیّت مطرح گردیده است. از آن جا که این روایت از شخصیّت بزرگی چون امام کاظم علیه السلام صادر شده - که علم و تقوا وزهد و دیگر اوصاف حمیده او به شرح و توصیف نیاز ندارد - و مضمون آن دربردارنده آیات فراوانی از قرآن است که امام به آن ها استدلال کرده، و مخاطب آن، دانشمند بزرگی همچون هشام بن حکم است، نشان از اوج و بلندای مضمون روایت و عمیق بودن محتوای آن دارد.

با این مقدّمه کوتاه، به صورت فشرده به شرح و تفسیر این روایت، می پردازیم:

ص:19

فراز اوّل: بشارت به عاقلان

اشاره

امام علیه السلام در بخش اوّل روایت می فرماید:

«یَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِی کِتَابِهِ، فَقَالَ: (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِکَ هُمْ أُولُوا الألْبَابِ) (1) ؛

ای هشام! خداوند در قرآن مجید به عاقلان و اهل درک و فهم بشارت داده، آن جا که فرموده است: پس بندگان (خاص و ویژه) مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آن ها خردمندانند».

از آن جا که بیشترین سخن ها درباره عقل است، امام کاظم علیه السلام از آیه شریفه ای که درباره عقل و دانش سخن به میان آورده، استفاده کرده است.

در آیه مورد بحث، چند نکته به چشم می خورد:

1. آزادی بیان

کسانی که گمشده ای دارند، به هر سخنی گوش می دهند تا شاید گمشده خود را در آن بیابند. خداوند متعال به این انسان ها سفارش می کند که به همه سخنان با دقّت گوش فرا دهند و بهترین آن را انتخاب کنند.

1- سوره زمر، آیه 17 و 18 .

این آیه شریفه درحقیقت به آزادی بیان اشاره دارد؛ مطلبی که درباره آن زیاد سخن گفته می شود و ما نیز در سایه راهنمایی های قرآن و پیشوایان دین و عقل واندیشه، آن را قبول داریم، ولی نه به معنای دامن زدن به تهمت ها و دروغ ها وشایعه ها و فریب دادن دیگران، بلکه به معنای عرضه افکار و اندیشه های مفید، تا قدرت انتخاب مردم بالا رود.

2. هدایت تشریعی و تکوینی

خداوند متعال، طبق آنچه در آیه شریفه مورد بحث آمده، برای انسان هایی که با گوش دادن به سخنان مختلف بهترین آن را انتخاب می کنند، دو ویژگی ذکر کرده است: نخست این که هدایت الهی شامل حالشان می شود، (هَدَاهُمُ اللَّهُ) دیگر این که اولوا البابند. به تعبیر دیگر، آن ها به دو منبع مهم هدایت متکی اند: وحی وعقل؛ اوّلی به هدایت تشریعی اشاره دارد و دومی به هدایت تکوینی.

3. مطالعه کتب مشکوک!

درضمن از این آیه شریفه پاسخ جوانانی که می پرسند: «آیا کتاب های فلان نویسنده را که مورد بحث و گفتگوست را می توان خواند؟» روشن می شود، که اگر قدرت تشخیص سره از ناسره و بد از خوب را دارید و می توانید بهترین کلام را انتخاب کنید، مطالعه آن اشکالی ندارد. اگرنه، به سراغ کتاب هایی بروید که این مشکل را ندارند.

4. جایگاه عقل

اشاره

متأسّفانه هنوز در میان مذاهب اسلامی کسانی هستند که حجیّت عقل را قبول نداشته و تنها بر وحی و هدایت تشریعی تکیه می کنند. به آنان می گوییم: اگر

عقل، حجّت نبود، چرا خداوند متعال این قدر درباره (أُولُوا الأَلْبَابِ) (1) و صاحبان

فکر و اندیشه، و خود تفکّر و تعقّل سخن گفته و مردم را با تعابیری همچون (أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) (2) و (أَفَلاَ تَتَذَکَّرُونَ) (3) و مانند آن، به فکر کردن و اندیشیدن فراخوانده

است؟! این نوع عقیده (انکار حجیّت عقل) بسیار خطرناک ووحشتناک است. راستی اگر عقل را نپذیریم، چگونه به خداوند و رسولش اعتقاد پیدا کنیم؟ آیا برای کسی که هنوز اسلام و قرآن را نپذیرفته، می توان با استفاده از آیات وروایات، خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را اثبات کرد؟

ما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به برکت پیروی از آن بزرگواران، که جانشینان واقعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند، و با تمسّک به سخنان سراسر نورانی آنان، از جمله حدیث ثقلین، که در قسمت پایانی آن، جمله «ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا ابداً» (4) آمده، گمراه نشده و حجیّت عقل را انکار نکرده ایم.

و لذا احادیث فراوانی از حضرات معصومین علیهم السلام درباره اهمیّت عقل وجود دارد، که حدیث مورد بحث، یک نمونه آن است.

اوج شکوفایی عقل

جالب این که طبق آنچه در روایات آمده، امام زمان(عج) نیز هنگام ظهورش انقلاب و نهضت خود را از عقل شروع می کند. بدین صورت که به هنگام قیام آن حضرت، خداوند عقل مردم را کامل می کند. (اِذا قامَ قائِمَنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلی رَؤُوسِ الْعِبادِ فَجَمَعَ بِها عُقُولَهُمْ). (5)

1- این واژه، شانزده بار و در ده سوره قرآن تکرار شده است.
2- این واژه، سیزده بار و در دوازده سوره قرآن آمده است.
3- این واژه، دو بار و در دو سوره قرآن تکرار شده است.
4- پیام قرآن، ج 9، ص 64، ح 4 .
5- اصول کافی، ج 1، ص 25 (کتاب العقل والجهل، ح 21).

معنای روایت این است که حکومت جهانی، بدون رشد عقل، کامل نمی شود. ابتدا عقل ها به تکامل می رسد، سپس حکومت جهانی حضرت شکل می گیرد.

بنابراین، کسانی که اعتقادی به حجیّت عقل ندارند، نمی توانند حکومت جهانی تشکیل دهند. در برخی از روایات نیز آمده: «عقل اصحاب درجه اوّل امام زمان علیه السلام، به اندازه عقل چهل انسان معمولی است». (1)

1- بحارالانوار، ج 52، ص 317، ح 12.

ص:23

فراز دوم: راه های خداشناسی

اشاره

همان گونه که گذشت، محورهای مختلف این روایت، موضوعات متفاوت مربوط به عقل است. به نظر می رسد حضرت کاظم علیه السلام زمانی این حدیث را فرمود که گروهی از دوستان نادان و دشمنان دانا دست به دست هم داده بودند که حجیّت عقل را انکار کنند. این کار، ضرر زیادی به اسلام وارد می کرد و از آن جا که وظیفه امام معصوم علیه السلام صیانت و پاسداری از اسلام و معارف دینی است، اجازه نداد آن ها از این طریق به اسلام ضرر بزنند و با استفاده از آیات قرآن جایگاه عقل و اندیشه را برای همگان تبیین کرد.

هشتاد آیه در بیش از 50 سوره قرآن درباره تفکّر و تدبّر و اندیشه و صاحبان عقل و خرد سخن می گوید. چگونه می توان با وجود این همه آیه قرآن، حجیّت عقل را انکار کرد؟ اگر حجیت عقل را انکار کنیم به ناچار باید حجیت نقل (روایات) را هم منکر شویم! زیرا عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از معجزاتی است که ارائه می کند و حجیّت معجزات، با دلیل عقلی ثابت می شود؛ زیرا خداوند متعال معجزات را به دست افراد دروغگو نمی سپارد.

خلاصه این که امام کاظم علیه السلام برای جلوگیری از رواج تفکّر انکار حجیّت عقل، این حدیث زیبای طولانی رابیان فرمود.درفرازدوم این حدیث چنین می خوانیم:

«يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَنَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيَانِ

وَدَلَّهُمْ عَلَی رُبُوبِیَّتِهِ بِالأَدِلَّهِ، فَقَالَ: (وَإِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لاَ إِلهَ إِلّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ * إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَالْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ وَما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَبَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دَابَّهٍ وَتَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَالسَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ لاَیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) (1) ؛ ای هشام ! (اگر عقل

نباشد تمام ستون ها و پایه های دین متزلزل می شود و لذا) خداوند متعال ادلّه وحجّت های الهی را به وسیله عقل کامل کرد، و پیامبرانش را با بیان های متّکی بر ادلّه عقلیّه تقویت نمود، و مردم را با دلیل عقل به ربوبیّت خود رهنمون شد، و(لذا) فرمود: و خدای شما، خداوند یگانه ای است، که غیر از او معبودی نیست. اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص). در آفرینش آسمان ها وزمین، و آمدوشد شب و روز، و کشتی هایی که در دریا به نفع مردم در حرکتند، وآبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته و (همچنین) در وزش بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته اند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند».

نشانه های شش گانه !

اشاره

اگر در ربوبیّت خداوند شک دارید و معتقدید که پروردگار عالم هستی، موجود دیگری غیر از اللّه است، نشانه های شش گانه زیر را ملاحظه کرده و در آن بیندیشید:

1. آفرینش آسمان و زمین

یکی از نشانه های ربوبیّت خداوند متعال، آفرینش آسمان باعظمت و زمین گسترده، با آن همه مواهب و برکات است.

1- سوره بقره، آیه 163 و 164 .

گذشت زمان و پیشرفت های علمی بشر در علوم مختلف، اهمیّت این خلقت را بیش ازپیش روشن و آشکار کرده و می کند. زمانی بود که وقتی انسان ها به آسمان می نگریستند حداکثر پنج هزار ستاره می دیدند، امّا با ابزار و وسایل دقیق عصر و زمان ما، می توان صدها میلیون کهکشان را رصد کرد. کهکشان هایی همچون کهکشان راه شیری که دویست میلیارد ستاره دارد و خورشید باعظمت با آن نور خیره کننده اش، یک ستاره متوسّط آن است. این، فقط ستارگان یک گوشه آسمان است، کهکشان های فراوان دیگری وجود دارد که هنوز اخترشناسان، موفّق به رصد آن ها نشده اند.

گردش منظّم اجرام موجود در این آسمان پررمز و راز و حرکت زمین بر گرد خورشید که سرعت آن با حساب بسیار دقیقی تنظیم شده، که اگر کمتر باشد کره زمین جذب خورشید شده و ذوب می گردد و اگر بیشتر باشد از مدار خارج می شود؛ همه این ها نشانه های متقن و روشنی بر ربوبیّت پروردگار است.

2. شب و روز

اگر روزها و شب ها درپی یکدیگر نیایند و شب ها در میان روزها فاصله نشوند و روزها به یکدیگر متّصل گردند، حرارت و گرمای روز آن قدر بالا می رود که همه چیز طعمه آتش می شود! همان طور که اگر شب ها پی درپی باشند و روزها در میان آن ها فاصله نگردند، همه چیز یخ می زند و امکان حیات وزندگی در کره زمین نخواهد بود. همان گونه که این وضعیّت، حیات را در بسیاری از کرات دیگر ناممکن کرده است. آمدوشد روز و شب سبب تعادل دمای کره زمین شده و آن را برای انسان ها و سایر موجودات، قابل زندگی کرده است. آیا این آیه و نشانه بزرگ، دلیل بر ربوبیّت پروردگار جهانیان نیست؟!

3. کشتی های موجود بر صفحه اقیانوس ها

کشتی های بادبانی قدیم که با وزش بادِ موافق به سمت مقصد حرکت

می کردند و ناخدای آن ها با توجّه به نظم خاصّ حاکم بر وزش بادها، برنامه حرکت سفر خود را تنظیم کرده و به مقصد می رسیدند، از دیگر نشانه های مدیریت و ربوبیّت پروردگار عالمیان است. اگر وزش و توقّف بادها بر اساس نظم خاصّی صورت نمی گرفت، تمام کشتی های بادبانی در دریاها سرگردان می شدند و هیچ ناخدایی جرأت سفر پیدا نمی کرد. امّا با نظم حاکم بر بادها، کشتی های بادبانی در گذشته بزرگ ترین وسیله حمل و نقل کالا و مسافر در دنیا بودند، اکنون نیز کشتی ها با استفاده از نیروی برق و بخار، همین نقش را ایفا می کنند؛ کشتی های غول پیکری که گاه به اندازه یک شهرک ظرفیّت و امکانات وتأسیسات دارند و برخی از آن ها حتّی دارای زمین فوتبال، استخر شنا، فرودگاه ودرمانگاه و مانند آن هستند!

4. باران های پربرکت

چهارمین نشانه ربوبیّت پروردگار، باران های پربرکتی است که از آسمان نازل شده و زمین های مرده را زنده می کند تا درپی آن، موجودات زنده کره زمین، قادر بر ادامه زندگی باشند. راستی! چه کسی به آب دریاها دستور می دهد که تبخیر شده و به ابر تبدیل شوند؟ چه کسی به بادها دستور می دهد که ابرهای پرآب را به سرزمین های خشک هدایت کنند؟ چه کسی به ابرها فرمان بارش بر زمین های خشک و مرده را صادر می کند؟ چه کسی به موجودات و جنبندگان تشنه آب، شعور حرکت به سمت آب باران و استفاده از آن را داده است؟

هرچند در عصر و زمان ما درباره هریک از پدیده های بالا، کتاب های مستقلّ و متعدّدی نوشته شده، امّا باید توجّه داشت که در عصر نزول قرآن، آن هم در محیط بدون علم و دانشی چون عربستان (1) ، بیان هریک از این امور، معجزه ای از معجزات علمی قرآن محسوب می شود.

1- برای شناخت میزانِ ارزش علم در میان عرب، کافی است بدانید که در هنگام ظهور اسلام، در میان قریشفقط هفده نفر، و در مدینه در میان دو گروه «اوس» و «خزرج» تنها یازده نفر توانایی خواندن و نوشتن داشتند. (فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 25).

5. وزش بادها

یکی دیگر از نشانه های قدرت و ربوبیّت خداوند، وزش بادهاست. بادها علاوه بر نقش مهم و اساسی در نزول باران های پربرکت، آثار مهمّ دیگری نیز دارند که ازجمله می توان به تلطیف هوا اشاره کرد. اگر بادها هوا را جابه جا نکنند، مردم شهرها، به ویژه شهرهای بزرگِ آلوده، دچار خفگی می شوند. بادها هوای آلوده شهرها را با خود می برند تا هوای سالم و تازه جایگزین شود.

یکی دیگر از فواید بادها، تلقیح گیاهان و بارور نمودن درختان و پرورش میوه هاست. بادها بذرهای نر را به گیاه و درخت ماده منتقل می کنند تا گرده افشانی صورت بگیرد. آری، خداوند عملیّات گرده افشانی را در سطح وسیع توسّط بادها، زنبورهای عسل و حشرات دیگر انجام می دهد.

اگر بادها به وظیفه خود عمل نکنند و دست از کار بکشند، نه از باران خبری خواهد بود، نه شهرها و آبادی ها هوای تازه خواهند داشت، و نه میوه ای سر سفره مردم خواهد بود.

6. ابرهای تحت فرمان

ابرهای معلّق بین زمین و آسمان، که از ذرات آب تشکیل شده اند، درحقیقت رودخانه ها و دریاچه هایی هستند که خداوند، با قدرت خود بر بالای سرِ ما نگه داشته است و تا فرمان بارش ندهد یک قطره از آن ها بر زمین نمی ریزد. هر زمان اراده کند که بر زمین نازل شوند مولکول های آن از هم جدا شده و به صورت قطرات شفّاف و پربرکت بر زمین می بارند. آری، ابرهای تحت فرمان، بادها، باران ها، کشتی ها، شب و روز، و آسمان و زمین، هرکدام نشانه بارز و آشکاری از ربوبیّت پروردگار در صفحه عالم هستی است؛ البتّه برای اهل تفکّر و تدبّر.

ص:28

فراز سوم: برهان نظم

اشاره

امام کاظم علیه السلام فراز سوم حدیث را با این جمله آغاز می کند:

«یَا هِشَامُ! قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِکَ دَلِیلاً عَلَی مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّراً؛ ای هشام! خداوند، نظام عالم هستی را دلیل و راه رسیدن به معرفتش قرار داده، چراکه هر نظم ونظامی، حاکی از وجود مدیر و مدبّری است».

سپس به هشت آیه از آیات قرآن، که هرکدام به نوعی ما را به نظم حاکم بر جهان هستی راهنمایی می کند، استدلال کرده که در پایان تمام این آیات تکیه بر عقل شده است.

امام علیه السلام با استدلال به آیات هشت گانه، هم پایه حجیّت عقل را محکم می کند، و هم از راه عقل، توحید و یگانگی خداوند را به اثبات می رساند.

آیه اوّل: آیه تسخیر

اشاره

اوّلین آیه مورد استدلال امام هفتم علیه السلام، آیه 12 سوره نحل است. توجّه فرمایید:

«(وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لاَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ)؛ او شب و روز و خورشید و ماه را مسخّر شما ساخت، و ستارگان نیز به فرمان او مسخّر (و در خدمت شما) هستند؛ در این نیز، نشانه هایی است (از عظمت خدا) برای گروهی که می اندیشند».

همیشه نظم، حاکی از تدبیر مدبّری است. اگر در جایی مشتی خاک و آجر وماسه ببینیم، ممکن است بگوییم به شکل تصادفی جمع شده است، اما اگر با کاخ مجلّل و باشکوهی مواجه شویم که درون آن به شکل زیبایی تزئین شده و در و پنجره های بسیار زیبا و پرده های چشم نواز و فرش های جذاب و قیمتی وخلاصه همه رقم امکانات آسایش و راحتی در آن به کار رفته باشد، نشان می دهد که سازنده حکیم و قادری آن را ساخته و به آن شکل درآورده است. نظم عجیب حاکم بر آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان نیز ما را به سوی خالق و مدبّر و مدیر قوی و بی نظیری به نام خداوند هدایت می کند.

چگونگی تسخیر!

منظور از تسخیر در این آیه شریفه این است که این موجودات، در خدمت بشر هستند و انسان می تواند از آن ها استفاده کند. شب و روز کره زمین به گونه ای تنظیم شده که امکان استفاده از آن وجود دارد. انسان شب ها به استراحت می پردازد و روزها فعالیّت و تلاش می کند و همان گونه که گذشت، اگر شب وروز کره زمین همچون کره ماه بود، زندگی در آن امکان نداشت.

هرکدام از شب و روزهای کره ماه، 14 برابر شب و روزهای کره زمین است! در نیمه شب های کره ماه، هوا آن قدر سرد می شود که همه چیز یخ می بندد و نیمه روز به قدری هوا داغ می شود که همه چیز آتش گرفته و به خاکستر تبدیل می شود. اما خداوند در کره زمین نظمی را حاکم کرده که بشر بتواند از شب و روز آن استفاده کند و این، معنای تسخیر زمین است.

مسخّر بودن خورشید نیز همین گونه است؛ نه این که بشر موفّق شده به کره خورشید سفر کند. خورشید در خدمت بشر است و به او خدمات می دهد، به گونه ای که اگر نور و حرارت خورشید نباشد حیات و زندگی از کره زمین رخت برمی بندد و انسان نابود می شود.

ماه نیز در خدمت انسان است. نه تنها نور ماه، شب های تاریک و ظلمانی را روشن می کند، بلکه جاذبه مخصوصش، در هر شبانه روز دو بار آب دریاها را بالا می کشد و رها می کند. نتیجه این کار، ایجاد امواج دریاهاست که دو فایده دارد: هم دریاها به صورت مرداب درنمی آید و هم زمین های اطراف دریاها سیراب می شود.

ستاره ها نیز در خدمت بشرند. آن ها که نظم خاصّی دارند، در شب های ظلمانی در دریاها و صحراها راه را به انسان نشان داده و او را به مقصد رهنمون می شوند. در قدیم که قطب نما اختراع نشده بود، انسان برای این که در دریا وخشکی گم نشود، ستاره ها را نشان می کرد، ستاره هایی که محلّ ثابتی دارند وحرکت نمی کنند. مثلا ستاره جدی که همواره در ناحیه قطب شمال است و با آن می توان شمال و جنوب و شرق و غرب را تشخیص داد. به ویژه آن زمان در دریاها که هیچ نشانه ای وجود نداشت، ناخداها ستاره ها را نشان می کردند وسلامت به مقصد می رسیدند.

در روایات اسلامی، معصومین علیهم السلام به ستارگان تشبیه شده اند (1) ؛ چراکه آن

بزرگواران نشانه های مناسبی برای رهایی از وادی ظلمانی و تاریک اخلاق وعقاید واحکامند ودر سایه هدایت های آن ها می توان به سرمنزل مقصود رسید.

آیه دوم: آفرینش شگفت انگیز جنین

دومین آیه ای که امام هفتم علیه السلام در فراز سوم به آن استدلال کرده، آیه 67 سوره مؤمن است، توجّه فرمایید:

«(هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَمِنْکُمْ مَّنْ یُتَوَفَّی مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلا مُّسَمّیً وَلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ)؛ او کسی

1- بحارالانوار، ج 24، ص 67 به بعد، باب 30؛ در این باب، سی و دو روایت درباره تشبیه معصومین علیهم السلام بهستارگان آسمان و مانند آن، آمده است.

است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، سپس از علقه (و خون بسته شده)ای، سپس شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می آورد، بعد (رشد می کنید تا) به مرحله کمال قوّت خود می رسید، و بعد از آن پیر می شوید؛ و(در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و (در نهایت) به اجل حتمی خود می رسید، شاید (در این مراحل) بیندیشید».

جالب این که امام کاظم علیه السلام ما را از عالم پهناور و نورانی ستارگان آسمان، به فضای تنگ و تاریک رحم که جنین به راحتی نمی تواند در آن دست و پایش را دراز کند، می برد! آن یکی بسیار دور و این یکی فوق العاده نزدیک، امّا نظم خاصّی بر هر دو حکم فرماست.

به هر حال، دوران رشد جنین در رحم مادر از عجایب عالم هستی است؛ امّا چون به آن عادت کرده ایم، ابهت آن را درک نمی کنیم. به یک قطره آب فرمان داده می شود رشد و نموّ کند. رشدش را شروع می کند؛ پس از مدّتی به شکل خون بسته شده ای به نام علقه درمی آید که نه شکلی دارد و نه اعضایی. کم کم به چیزی شبیه گوشت چرخ شده تبدیل می شود. چیزی نمی گذرد که از یک سو دست ها و از سوی دیگر، پاها و قلب و ریه و سر و دیگر اعضای بدن نمایان شده و به صورت یک انسان درمی آید! راستی، چه نیروی پرقدرتِ مدبّری آن قطره آب را به شکل یک انسان درمی آورد؟

به راستی، عادت، حجابی است که ما را از اهمیّتِ مخلوقات و مصنوعات پروردگار غافل می کند. انسان یک لیوان شیر می نوشد؛ امّا خداوند در درون او چه نیرویی قرار داده که این شیر وقتی به بیخ ناخن ها می رسد به ناخن سفت تبدیل می شود، و هنگامی که به چشم می رسد به اشک لطیف و نرم و مرطوب بدل می گردد و به هریک از اعضای دیگر می رسد به شکل همان عضو درمی آید؟

آیه سوم: سه موهبت بزرگ

اشاره

سومین آیه ای که امام کاظم علیه السلام در فراز سوم به آن استناد کرده، به شرح زیر

است، دقت فرمایید:

«(إِنَّ فِی اخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزقٍ فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لاَیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ)؛ در آمدوشد شب و روز، و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و (همچنین) در وزش بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته اند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند». (1)

خداوند متعال در این آیه شریفه به سه موهبت بزرگ اشاره کرده که هریک نقش مهمّی در حیات انسان و موجودات زنده دارد و هرکدام آیتی از آیات خدا محسوب می شود.

موهبت اوّل: نور

نظام «نور و ظلمت» و آمدوشد شب و روز، که هریک با نظم خاصّی جانشین دیگری می شود، بسیار حساب شده وشگفت انگیز است. چنانچه روز، دائمی یا بسیار طولانی بود، آن قدر حرارت بالا می رفت که تمام موجودات می سوختند، وهرگاه شب،جاویدان یا بسیار طولانی بود همه از شدّت سرما منجمد می شدند!

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اختلاف، به معنای جانشینی یکدیگر نباشد، بلکه اشاره به همان تفاوتی باشد که شب و روز در فصول سال پیدا می کنند و براثر آن، محصولات مختلف، گیاهان و میوه ها و نزول برف

1- منظور از آیه فوق، آیات سوم تا پنجم سوره جاثیه است، که با آنچه در قرآن آمده کمی تفاوت دارد. توجّهفرمایید: (إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ لاَیَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِینَ * وَفِی خَلْقِکُمْ وَمَا یَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آیَاتٌ لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ * وَاخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَاوَتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ آیَاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ). علّامه مجلسی؛ در مرآه العقول، ج 1، ص 42، در شرح حدیثمذکور هنگامی که به این قسمت می رسد، می گوید: «این تغییر یا از اشتباه نسّاخ است، یا خطای راویان، و

یاهدف نقل به معنا کردن آیه بوده نه متن دقیق آن، و یا طبق یکی از قرائت های غیر مشهور است».

وباران و برکات دیگر، نصیب انسان ها می شود.

جالب این که دانشمندان می گویند: «با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند، اگر مجموع ایّام سال را حساب کنیم تمام مناطق دقیقاً به اندازه هم از نور آفتاب بهره می گیرند !». (1)

موهبت دوم: آب

دومین موهبتی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، موهبت آب های آسمانی یا همان باران است که از آن به رزق حیات بخش آسمانی تعبیر شده است. بارانی که نه در لطافت طبعش کلامی است و نه در قدرت احیاگرش سخنی، و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است. چرا چنین نباشد در حالی که بیشترین قسمت بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را همین آب تشکیل می دهد. آبی که زمین مرده را زنده می کند و به آن جانی دوباره می بخشد و منشأ پیدایش همه موجودات زنده است. (2)

موهبت سوم: هوا

در موهبت سوم، سخن از وزش بادهاست. بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابه جا می کند و در اختیار جانداران می گذارد. هوای آلوده به کربن را به دشت ها و جنگل ها و صحراها فرستاده و پس از تصفیه به شهرها و آبادی ها می برد. عجیب این که «حیوانات» و «گیاهان»، درست برعکس هم عمل می کنند. اوّلی اکسیژن را می گیرد و گاز کربن پس می دهد و دومی کربن را می گیرد

1- درباره «اختلاف شب و روز» در جلد اوّل تفسیر نمونه، ذیل آیه 164 سوره بقره و در جلد سوم، ذیلآیه 190 سوره آل عمران و در جلد هشتم، ذیل آیه 6 سوره یونس، و در جلد 16، ذیل آیه 71 سوره قصص،مباحث مشروحی آمده است.
2- سوره انبیاء، آیه 30 .

واکسیژن پس می دهد! تا تعادل در نظام حیات و زندگی برقرار شود و با گذشت زمان، ذخیره هوای مفید زمین تمام نگردد. وزش بادها علاوه بر این، تلقیح گر گیاهان، بارورکننده آن ها، افشاننده انواع بذرها در سرزمین های مختلف، پرورش دهنده مراتع طبیعی و جنگل ها، نیروی محرکه کشتی ها بر صفحه اقیانوس ها و موج آفرین در دل اقیانوس هاست، موجی که به دریا حیات وحرکت می بخشد و آب را از عفونت و فساد حفظ می کند.

آیه چهارم: جلوه ای از معاد

آیه هفدهم سوره حدید، چهارمین آیه ای است که در فراز سوم حدیث هشام، مورد استدلال امام هفتم علیه السلام قرار گرفته است:

«(اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یُحْیِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الآیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ)؛ بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند. ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید بیندیشید».

درحقیقت، این آیه شریفه، هم اشاره ای است به زنده شدن زمین های مرده به وسیله باران و هم زنده شدن دل های مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، و هر دو شایسته تدبّر وتعقّلند. لذا در روایات اسلامی به هر دو اشاره شده است:

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه شریفه فرمود:

«اَلْعَدْلُ بَعْدَ الْجَوْرِ؛ منظور، زنده شدن زمین به وسیله عدالت است، بعد از آن که با جور مرده است». (1)

در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«یُحْیِی اللهُ تَعالی بِالْقائِمِ بَعْدَ مَوْتِها، یَعْنی بِمَوْتِها کُفْرُ اَهْلِها، وَالْکافِرُ مَیِّتٌ؛ خداوند زمین را به وسیله حضرت مهدی علیه السلام زنده می کند، بعد از آن که مرده باشد. ومنظور

1- نورالثقلین، ج 5، ص 243 .

از مردن زمین، کفر اهل آن است و کافر در حکم انسان مرده است!». (1)

ناگفته پیداست که این تفسیرها درحقیقت بیان مصداق های روشن آیه شریفه است و هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام آمده است:

«... فَاِنَّ اللهَ یُحْیِی الْقُلُوبَ الْمِیتَهَ بِنُورِ الْحِکْمَهِ کَما یُحْیِی الاْرْضَ الْمِیتَهَ بِوابِلِ الْمَطَرِ؛ خداوند دل های مرده را به نور حکمت زنده می کند، همان گونه که زمین های مرده را به باران های پربرکت». (2)

آیه پنجم: نشانه های عظمت پروردگار

پنجمین آیه ای که امام کاظم علیه السلام به آن استناد کرده، آیه شریفه 4 سوره رعد است. توجّه فرمایید:

«(وَفِی الاْرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَغَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقَی بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الاُْکُلِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لاَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ)؛ ودر روی زمین، قطعات متفاوتی در کنار هم وجود دارد؛ و باغ هایی از انگور وزراعت و نخل ها، (و درختان میوه گوناگون) که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه؛ (و عجب آن که) همه آن ها از یک آب سیراب می شوند! و با این حال، بعضی از آن ها را از نظر میوه بر دیگری برتری می دهیم؛ در این ها نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند».

خداوند متعال در این آیه چند نمونه از نشانه های عظمت خود را بیان کرده ودر پایان، آن ها را نشانه هایی برای صاحبان عقل و خرد می شمرد. ابتدا می فرماید: قطعاتی در سطح زمین در جوار یکدیگر وجود دارد که استعدادهای آن ها متفاوت است، یکی استعداد کشت گندم و جو دارد، دیگری برای کاشت

1- نورالثقلین، ج 5، ص 242 .
2- بحارالانوار، ج 78، ص 308 .

صیفی جات مستعد است و قطعه دیگر برای اهداف دیگر. باغ هایی احداث می شود از انگور، باغ هایی از زرع و کشت دانه های مختلف، باغ هایی از درختان خرما. زمین ها به ظاهر یکنواخت هستند، امّا محصولات متنوّع و مختلفی دارند.

متأسّفانه بسیاری از مسائل، پدیده ها، حوادث و نعمت ها، براثر عادت برای ما عادی و معمولی و کم ارزش شده، امّا هنگامی که با دقّت درباره آن ها مطالعه وتفکّر و اندیشه می کنیم، آن ها را از عجایب خلقت خداوند می یابیم.

زمینی که نه ترش است، نه شیرین، نه عطر و بوی خاصّی دارد، و نه دارای خاصیّت دارویی ویژه ای است، بلکه خوردن آن حرام است (1) ، هنگامی که آبیاری می شود و با بذرها و تخم ها و دانه ها پیوند می خورد، انواع میوه های ترش وشیرین با ویتامین ها و پروتئین های مختلف از آن تولید می شود.

از آب و زمین واحد، 70 نوع انگور و شاید بیش از 70 نوع خرما و صدها نوع گندم و مانند آن به دست می آید. ریشه ها، برگ ها، گل ها، شهدها و ساقه های گیاهان هرکدام خاصیّت دارویی ویژه ای دارند. حتّی از خارهای برخی از گیاهان که در بیابان ها می روید و انسان تصوّر می کند بی مصرف است، برای درمان بعضی از بیماری های صعب العلاج استفاده می شود. انواع گل ها با رایحه های مختلف و مناظر زیبا و چشم نواز که یک دنیا زیبایی و جمال و طراوت به همراه دارد، محصول همین آب و خاک است.

آری، این خاک تیره و آب ساده، آثار متنوّع و گوناگونی دارند.

آیا این نعمت های ارزشمند و بی بدیل، شایسته تفکّر و اندیشه نیستند؟ با این که زمین و آب و حتّی درخت، واحد است، امّا همین درخت واحد میوه های متعدّدی می دهد که حاصل پیوند زدن شاخه های درختان دیگر بر روی آن است! راستی موادّ قندی که (مثلا) درخت زردآلو به ما هدیه می کند از کجاست؟ ریشه

1- البتّه تربت امام حسین علیه السلام، آن هم به مقدار بسیار کم، مثلا به مقدار یک دانه عدس، در صورتی که در آبحل شود، به قصد شفا اشکالی ندارد.

و ساقه و شاخه و برگ های درخت که شیرین نیستند و موادّ قندی ندارند. این مواد قندی چگونه تولید می شود؟ گاه بر درختی که میوه شیرینی می دهد، شاخه میوه ترشی را پیوند می زنند. آنگاه تعدادی از شاخه های درخت، میوه شیرین وتعدادی دیگر، میوه ترش می دهد. این دو کارخانه سازنده میوه های ترش وشیرین کجاست؟ چه کسی آن را ساخته و از آن مراقبت کرده و نیازهای آن را برطرف می کند؟

اگر درباره مخلوقات خداوند و اسرار آفرینش و آثار و ثمرات آن ها بیندیشیم، به وجود یکتایِ حکیمِ علیمِ قادر ایمان خواهیم آورد و او را تحسین خواهیم کرد. تفکّر و اندیشه ای که انسان را به این مقصد برساند بسیار ارزشمند است، ولذا خداوند، انسان های متفکّر را ستوده و آن ها را مدح و ستایش کرده است.

سخن از درختان میوه، با طعم ها و رنگ ها و رایحه های مختلف بود. شما خوانندگان عزیزبارهاپرتقال میل کرده واز طعم خوش و رنگ چشم نواز ورایحه خوب آن لذّت برده اید، امّا آیا فکر کرده اید که بسته های بسیار کوچک بلورین پرتقال را که با سلیقه خاصّی در کنار هم چیده شده و آب پرتقال را درون خود جای داده اند،وهیچ فاصله ای بین آن هاوجودنداشته،وهوایی بین آن هارفت وآمد نمی کند، چه قدرت بزرگی ایجاد کرده تا این میوه به دست من و شما برسد و از طعم و رنگ و رایحه طبیعی آن لذّت برده و به سازنده آن قلباً ایمان بیاوریم؟

هر دانه انگور نیز از شیشه های کوچک حاوی موادّ قندی تشکیل شده که در کنار هم چیده شده اند. علاوه بر مادّه قندی، مادّه محافظی نیز درون این دانه ها وجود دارد که از فاسد شدن آن ها جلوگیری می کند.

بشر برای جلوگیری از فاسد شدن موادّ قندی ساخته دستش، به ناچار از موادّ شیمیایی استفاده می کند که برای سلامتی انسان مضر است؛ ولی موادّ محافظ موجود در میوه های شیرین هیچ ضرری ندارد و مدّت زیادی مانع فاسد شدن میوه می شود. این ها هرکدام نشانه هایی از توحید است. کور باد چشمی که نتواند

این نشانه های آشکار را ببیند (عمیت عین لا تراک). (1) ما باید با تفکر و اندیشه در اسرار آفرینش، اشعار زیر را زمزمه کنیم و زبان حال و قالمان این اشعار باشد:

در هرچه نظر کردم، سیمای تو می بینم سرهای سرافرازان، در پای تو می بینم

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را (2)

هر زمان فرصت کردیم، یکی از موجودات پروردگار را در نظر مجسّم کنیم ودرباره اسرار آفرینش آن بیندیشیم تا معرفت و یقین ما بیشتر شود.

آیه ششم: رعد و برق

اشاره

همان گونه که قبلا گفته شد، امام کاظم علیه السلام در فراز سوم روایت، به هشت آیه اشاره کرده که به جمله (لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) و مشابه آن ختم می شود. هدف امام علیه السلام از انتخاب این آیات این است که به هشام و همه شیعیان و تمام مردم جهان اعلام کند که اسلام بر اساس فکر و عقل و دانش پایه ریزی شده و آیین عقلانیّت واندیشه است. به ششمین آیه توجّه فرمایید:

«(وَمِنْ آیَاتِهِ یُرِیکُمْ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَیُحْیِ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ)؛ و از نشانه های او این است که برق (آسمانی) را به شما نشان می دهد که مایه بیم و امید است (بیم از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش به وسیله آن زنده می کند؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند !». (3)

1- بحارالانوار، ج 67، ص 142.
2- دیوان فروغی بسطامی، غزل نهم.
3- سوره روم، آیه 24 .

مخاطبان قرآن

مخاطبان قرآن مجید عاقلانند. مقرّبان مورد مدح و ستایش خدا عاقلانند. معیار ثواب و عقاب، مطابق روایات، عقل است، و لذا در روایتی می خوانیم:

«خداوند مردم را به اندازه عقلشان ثواب می دهد، نه متناسب با مقدار عملشان». (1) عقل، چراغ زندگی و مایه صلح و امنیّت است، و بی خردی، دنیا را به سمت ناامنی و پریشانی می کشاند.

یکی دیگر از نشانه های خدا

اشاره

یکی از نشانه های خداوند این است که برق آسمان را به شما نشان می دهد که گاه می ترسید مبادا صاعقه ای باشد که شما و دارایی تان را تبدیل به خاکستر کند، و گاه خوشحال می شوید به امید این بشارت دهنده نزول باران باشد. پس از رعد و برق، باران نازل می شود و خداوند متعال زمین های مرده را به وسیله باران زنده می کند. برق، نزول باران و احیای زمین ها پس از مرگ، هر سه از نشانه های عظمت خداست.

خداوند متعال در آیه مورد بحث، روی مسئله ای که به نظر مردم ساده است، دست گذاشته، در حالی که درواقع بسیار مهم است و آیتی از آیات حق محسوب می شود.

برای روشن شدن اهمیّت این نشانه پروردگار، توضیح چند نکته لازم است:

1. چگونگی تولید رعد و برق

برخی از قطعات ابر، دارای بار الکتریسیته مثبت و برخی دارای بار منفی هستند. هنگامی که ابرِ دارای بار مثبت، با ابرِ حاوی بار منفی برخورد می کند، همچون برخورد و اتّصال دو سیم برق مثبت و منفی، تولید نور و صدا می کند؛

1- اصول کافی، ج 1، ص 12 (کتاب العقل والجهل، ح 8).

جرقه ای عظیم و خیره کننده به همراه نوری مهیب و خوفناک، که به نور آن، برق وبه صدا و غرّش آن، رعد گفته می شود.

2. خدمات مهم برق

دانشمندان معتقدند برق آسمانی به جهان بشریّت سه خدمت بزرگ می کند:

الف) آبیاری کره زمین: پس از برخوردِ ابر دارایِ بارِ مثبت، با ابرِ حاوی بارِ منفی و تولید جرقه، اکسیژن زیادی تولید و براثر فشار، سبب تبدیل ابرها به باران می شود و زمین های فراوانی را آبیاری می کند.

ب) آفت زدایی کره زمین: یکی از چیزهایی که میکروب ها و آفات را از بین می برد آب اکسیژنه است. براثر ایجاد برق، این آب اکسیژنه تولید شده و به طور طبیعی همراه باران برروی زمین های مختلف می ریزدوآفت های آن راازبین می برد.

ج) تولید کود شیمیایی: براثر فشار فوق العاده برق آسمان، اسیدهایی تولید وهمراه باران روی زمین ها ریخته می شود که با خاک ترکیب و کود پرباری ایجاد می گردد و زمین ها را تقویت می کند.

3. برق، آیتی الهی

تاکنون، غالب ما و شما برق آسمان را یک حادثه معمولی کم اهمیّت می شمردیم، امّا با توضیحات بالا، اهمیّت فوق العاده آن روشن شد. این مطلب، پیام مهمّی برای ما دارد و آن این که «هیچ چیز در این عالم، ساده نیست، ساده کسانی هستند که «عالم هستی را ساده می انگارند» و هدف امام کاظم علیه السلام هم، توجّه به همین نکته است که «درباره همه حوادث عالم بیندیشیم و آثار ونشانه های خداوند را در همه چیز مشاهده کنیم» و اگر ما مسلمانان، نه تنها منکر حجیّت عقل نشویم، بلکه این بُعد مهم اسلام را به جهانیان معرّفی کنیم، بی شک قلوب مردم جهان به اسلام متمایل می شود.

اخیرآازیک آلمانی مسیحی،که مسلمان شده بود، پرسیدم: چه شد که مسلمان شدی؟ گفت: به دلیل این که اسلام، دین عقلانیّت و اندیشه است و با صراحت، خداوند را یگانه می داند: (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) در حالی که مسیحیان سرگردانند، نمی دانند سر و کار آن ها با خدای پدر است یا خدای پسر یا روح القدس!

آیه هفتم: فرمان های پنج گانه

اشاره

هفتمین آیه ای که در فراز سوم سخنان امام کاظم علیه السلام به آن استدلال شده، آیه شریفه 151 سوره انعام است، دقت فرمایید:

«(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَلاَ تَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُمْ مِّنْ إِمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلاَ تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلاَ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)؛ بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را همتای خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آن ها را روزی می دهیم؛ و به کارهای زشت نزدیک نشوید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر به حق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، تا بیندیشید!».

مصلحت و مفسده احکام الهی

یکی از مباحث مطرح در اصول فقه در حوزه های علمیّه این است که «آیا احکام الهی تابع مصالح و مفاسد است یا نه؟ آیا انجام دادن آنچه خداوند واجب کرده مصلحت دارد و ترک آن مفسده دارد یا چنین نیست؟». (1)

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به این سؤال جواب مثبت می دهند، چون معتقد به حُسن و قُبح عقلی هستند. می گویند: عقل، خوب و بد را درک می کند (البتّه در حدّ خاصّ) و خداوند، عادل و حکیم است و از روی حساب، چیزی را واجب یا حرام می کند. بنابراین، اگر چیزی واجب شده

حتماً مصلحتی داشته و چنانچه چیزی تحریم گردیده مفسده ای داشته است. ولی آن دسته از مسلمانان که منکر حجیّت عقل شده اند، نه

1- شرح این مطلب را در دایره المعارف فقه مقارن، ج 1، ص 287 به بعد مطالعه فرمایید.

حُسن و قُبح عقلی را پذیرفته اند و نه احکام الهی را تابع مصالح و مفاسد می دانند.

تفسیر اجمالی آیه

خداوند در این آیه شریفه، 5 فرمان صادر کرده است:

1. برای خداوند شریکی قائل نشوید، نه در بحث خالقیّت، نه در موضوع رازقیّت، نه در تدبیر جهان و نه امور دیگر.

2. به پدر و مادر خود احترام بگذارید و به آن ها احسان کنید.

3. فرزندانتان را نکشید. کشتن فرزندان در عصر جاهلیت سه دلیل داشت:

الف) ترس از فقر و گرسنگی، همان گونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است. بنابراین، کسانی که به بهانه فقر و نداشتن قدرت تأمین نیازهای آینده فرزندان، به سقط جنین دست می زنند، درحقیقت، در مسیر همان انسان های جاهل و نادان عصر جاهلیّت حرکت می کنند.

ب) برخی از آنان به بهانه غیرت ناموسی به این کار دست می زدند. آن ها می گفتند: ما دختران خود را زنده به گور می کنیم تا مبادا در جنگ اسیر دشمن شده و با آن ها ازدواج کرده و فرزندی از مردان دشمن به دست آورند. حقیقتآ خیال خام و احمقانه ای بوده است.

ج) گاه پسران خود را برای تقرّب بیشتر به بت ها قربانی می کردند؛ همان گونه که در آیه شریفه (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلاَدَهُمْ سَفَهآ بِغَيْرِ عِلْمٍ) (1) آمده است.

1- سوره انعام، آیه 140؛ ترجمه: «به یقین کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند، گرفتارخسران شدند».

4. به فواحش نزدیک نشوید. نه تنها مرتکب و آلوده آن ها نشوید، بلکه اطرافشان هم نچرخید، که قرب و نزدیکی به چیزی، ممکن است به انجام دادن آن منتهی شود.

5. مرتکب قتل نفس نشوید. گناهی که در عصر ما هر روز در گوشه و کنار جهان تکرار می شود. البتّه مجرمان و مفسدانی که مطابق احکام شرع مستحقّ مرگند، از این حکم مستثنا هستند.

خداوند متعال پس از صدور پنج فرمان مذکور، به تعقّل و اندیشه سفارش می کند. این جمله درحقیقت به حاکمیّت و حجیّت عقل اشاره دارد و این که نمی توان بین دین حق و عقل، جدایی انداخت. چقدر اشتباه کرده اند کسانی که حجیّت عقل و حُسن و قُبح عقلی و مصالح و مفاسد احکام را انکار کرده اند.

خداوند متعال در ادامه این فرمان ها، در آیه 152 و 153 سوره انعام، پنج فرمان دیگر داده است که درمجموع ده فرمان می شود. در تورات حضرت موسی علیه السلام نیز ده فرمان وجود دارد که خداوند در کوه طور به حضرت موسی علیه السلام وحی کرده که در تورات تحریف شده امروز نیز وجود دارد. اگر ده فرمانی که در آیات سه گانه مورد بحث آمده، با ده فرمان موجود در تورات مقایسه شود، برتری اسلام بر آیین یهود روشن می شود.

حقیقتآ اگر به این ده فرمان در سطح جهان عمل شود دنیا دگرگون خواهد شد. دیگر کسی برای خداوند شریکی قائل نمی شود و اتّحاد و وحدت جامعه و مردم دنیا ثمره آن خواهد بود. کسی بی دلیل دیگری را نمی کشد و اثری از این همه سقط جنین و کورتاژ نخواهد بود. جامعه از مفاسد و فواحش در امان خواهد ماند و خلاصه دنیا گلستان خواهد شد. معارف قرآن عجیب است؛ چراکه در سه آیه، درمان تمام آلام و دردهای بشریّت آمده است.

در ضمن با توجّه به این که آیات مذکور در عصر جاهلیّت نازل شده و این معارف بلند را در چنان محیطی برای بشریت هدیه آورده و این قدر بر عقلانیّت تأکید کرده، این خود معجزه قرآن است.

آیه هشتم: دلیلی دیگر بر بطلان شرک

اشاره

همان گونه که گفتیم امام کاظم علیه السلام در فراز سوم از سخنانش خطاب به هشام، به هشت آیه که دربردارنده استدلال های عقلی درباره مسائل مختلف است، استدلال کرده، که هفت آیه آن گذشت. اکنون به آیه هشتم توجّه فرمایید:

«(هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِی مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ آیا (اگر مملوک و برده ای داشته باشید)، این برده های شما هرگز در روزی هایی که به شما داده ایم شریک شما هستند، آن چنان که هر دو مساوی بوده و از (تصرّف مستقل و بدون اجازه) آنان بیم داشته باشید، آن گونه که درباره (شرکای آزاد) خود بیم دارید؟! این چنین آیات خدا را برای کسانی که می اندیشند، شرح می دهیم». (1)

در این آیه شریفه با تکیه بر دلیل عقل، برهان قاطعی بر ضدّ شرک وبت پرستی بیان شده است. امّا قبل از شرح آیه شریفه، بیان دو نکته لازم است:

1. نظام برده داری در جهان و اسلام

در عصر ظهور اسلام، برده داری در همه جا، به ویژه محیط عربستان، مرسوم بود. در بسیاری از جنگ ها اسیران جنگی را به بردگی می بردند. اسلام به شدّت با بردگی مخالف بوده و هست و لذا حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِکَ وَقَدْ جَعَلَکَ اللهُ حُرّاً؛ برده دیگری مشو، چراکه خداوند تو را آزاد آفریده است». (2)

طبق این روایت، اصل در آفرینش، حریّت و آزادی است و عبودیّت وبردگی، خلاف اصل است.

آری، جامعه عصر ظهور اسلام نظام بردگی را کاملاً پذیرفته بود و اسلام

1- سوره روم، آیه 28 .
2- بحارالانوار، ج 77، ص 214، ح 1.

هرچند مخالف بردگی بود، ولی نمی توانست یکباره فرمان آزادی بردگان را صادر کند و لذا طرح آزادی تدریجی بردگان را تدوین و اجرا کرد، که شرح آن را در تفسیر نمونه، تفسیر سوره محمّد نوشته ایم و در کتاب مستقلّی نیز به نام «اسلام و آزادی بردگان» چاپ و منتشر شده است.

بزرگان دین ما برای عملی شدن این طرح، تلاش های فراوانی کردند. طبق روایات متعدّد، حضرت علی علیه السلام، هزار برده را از دست رنج خود (نه از بودجه بیت المال) آزاد کرد. (1) روزی یکی از کنیزان امام حسن مجتبی علیه السلام شاخه گلی

تقدیم آن حضرت کرد، حضرت به بهانه همین عمل کوچک، آن کنیز را آزاد کرد. پرسیدند: برای یک شاخه گل کنیزی را آزاد می کنید؟ فرمود:

«کَذا أدَّبَنَا اللهُ؛ خداوند متعال ما را چنین تربیت کرده است». (2)

نتیجه این که هرچند دنیای عصر ظهور اسلام نظام برده داری را پذیرفته بود، اما اسلام با تدوین و اجرای طرح آزادی تدریجی بردگان، آن ها را از بردگی نجات داد.

2. گستره شرک و بت پرستی

مشرکان هرچند در موضوع شرک، یکنواخت بودند، امّا در آنچه می پرستیدند بسیار متنوّع بودند. عدّه ای ماه را می پرستیدند، برخی به پرستش خورشید اشتغال داشتند، برخی بت های گوناگون را عبادت می کردند و خلاصه این که مشرکان در هر شهر و کشوری چیزی را می پرستیدند، تا آن جا که یکی از مورّخان غربی می گوید: «در طول تاریخ شرک و بت پرستی چیزی نبود که عدّه ای نپرستیده باشند» (3) و لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در اوّلین گام، با بت پرستی مبارزه

1- بحارالانوار، ج 41، ص 32، ح 3 .
2- بحارالانوار، ج 44، ص 195، ح 8 .
3- تاریخ تمدّن، ج 1، ص 95 .

کرد و شعار آن حضرت «قولوا: لا اله الا الله، تفلحوا» بود. (1) و این مطلب به آن حضرت اختصاص نداشت، بلکه اوّلین دعوت تمام انبیا و پیامبران، دعوت به توحید و نفی شرک و بت پرستی بود؛ چون شرک، بزرگ ترین سدّ راه سعادت بشریّت محسوب می شد.

ترسیمی از قُبح شرک

آیه مورد بحث، استدلالی برای نفی شرک است. خداوند برای ترسیم قُبح شرک و بت پرستی، مثالی از زندگی خود انسان ها زده است. می فرماید:

آیا شما مشرکان، حاضرید بردگان خود را شریک زندگی خود سازید و هر دو با هم مساوی باشید؟ و خلاصه شراکتی یکسان با بردگان خود داشته باشید؟ وهمان طور که از خودتان و اموالتان دفاع می کنید و می ترسید که آسیب و ضرری به شما و اموالتان برسد، از آن ها هم دفاع کنید؟ قطعآ حاضر به این کار نیستید. شما که حاضر به شراکت با بردگان خود نیستید، چگونه سنگ و چوب فاقد شعور و احساس را شرکای خداوند قرار داده و برای آن ها عبادت می کنید، و در مقابلشان سجده نموده و حتی گاه فرزندانتان را در برابر آن ها قربانی می کنید؟

خلاصه این که شما که حاضر نیستید با بردگانتان، که موجوداتی جاندار وباشعور و عاقل هستند و گاه از خودتان فهمیده ترند، شریک شوید، چگونه موجوداتِ بی جانِ فاقدِ عقل و شعور را شریک خدا قرار می دهید؟

حقیقتآ شرک و بت پرستی، مسئله زشت و غیر عقلانی است، و به تعبیر حضرت ابراهیم علیه السلام باید به مشرکان و بت پرستان گفت: «(أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ)؛ اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید». (2)

1- بحارالانوار، ج 18، ص 202، ج 32.
2- سوره انبیاء، آیه 67 .

راستی، چگونه بت پرستان پا بر حکم عقل نهاده و حاضر به پرستش وعبادت بت های بی جانی می شوند که حتّی بر محافظت و دفاع از خویشتن قادر نیستند؟!

توحید، اصلی ترین مسئله در هر زمان

برخی تصوّر می کنند که بحث از توحید، فقط در عصر شرک و بت پرستی لازم بود، امّا اکنون که بساط بت پرستی برچیده شده، نیازی به این بحث نیست.

ولی این تصوّر صحیح نیست، زیرا شرک و بت پرستی ریشه کن نشده و در عصر و زمان ما نیز وجود دارد، با این تفاوت که شکل آن تغییر کرده است. هنگامی که اوّلین سکه طلا و نقره زده شد، شیطان آن را برداشت و بوسید وگفت: «اکنون دیگر نگران این نیستم که بنی آدم بت ها را نپرستند، چون درهم ودینار را خواهند پرستید» (ما اُبالی مِنْ بَنیآدَمَ اِذا اَحَبُّوکُما اَنْ لا یَعْبُدُوا وَثَناً). (1)

تمام بدبختی های بشر براثر بت پرستی است. بت مقام، بت پول، بت هوی وهوس. و لذا در روایتی آمده است: «اَبْغَضُ اِلهٍ عُبِدَ عَلی وَجْهِ الاَرْضِ الْهَوی؛ منفورترین نوع بت پرستی، پیروی از هوای نفس است». (2)

نقش تعقّل و اندیشه

خداوند متعال پس از استدلال منطقی و عقلی بر بطلان شرک و بت پرستی، مخاطبین خود را انسان ها و اقوام عاقل و اندیشمند معرّفی می کند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «همه نقص ها و کوتاهی ها و رذایل اخلاقی افراد (نظیر ترس، بخل، ضعف نفس، حسادت و مانند آن) را تحمّل می کنم، امّا دو چیز برای من قابل تحمّل نیست: بی عقلی و بی دینی؛ زیرا زندگی بدون دین

1- سفینه البحار، ج 3، ص 41، واژه دِرهم.

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 121؛ تفسیر ثعلبی، ج 8، ص 362 و تفسیر قرطبی، ج 16، ص 167.

مساوی با زندگی بدون امنیّت است (و علّت این که دنیای کنونی دنیای امنی نیست، این است که دین بر آن حاکم نیست و عوامل ناامنی دنیا کسانی هستند که اعتقادی به خداوند ندارند) و زندگی بدون عقل، زندگی محسوب نمی شود». (1)

متأسّفانه دنیای امروز دچار هر دو مشکل است و لذا قابل تحمّل نیست.

1- اصول کافی، ج 1، ص 27 (کتاب العقل والجهل، ح 30).

ص:50

ص:51

فراز چهارم: راه رسیدن به سعادت در جهان آخرت

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز چهارم سخنان ارزشمندش می فرماید:

«يَا هِشَامُ ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَرَغَّبَهُمْ فِی الْآخِرَهِ فَقَالَ: (وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) (1) ؛ ای هشام! سپس خداوند اهل عقل

وتفکّر و اندیشه را موعظه کرد و آن ها را درباره جهان آخرت تشویق نمود، پس فرمود: زندگی دنیا، جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آن ها که پرهیزگارند، بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ !».

امام علیه السلام در فراز سوم، هشت آیه از قرآن مجید نقل کرد که در آن ها به اسرار آفرینش، دعوت به توحید و فراخواندن به تعقّل و تفکّر و اندیشه اشاره شده بود و معنای آن این بود که توحید، بنای مستحکم و زیبایی است که شالوده وپایه های آن، عقل و خرد است. در این فراز نیز رسیدن به سعادت جاودان در جهان آخرت را تنها در سایه تعقّل و تفکّر می داند.

ترسیمی از دنیا!

آیه شریفه بالا تصویری از دنیا و آخرت ارائه می دهد که در آن، برتری آخرت بر دنیا به وضوح دیده می شود و تقوا، رمز نجات در جهان آخرت شمرده شده

1- سوره انعام، آیه 32 .

است. ضمن این که خداوند به مردم درباره دنیا هشدار داده که چیزی جز لهوولعب نیست.

برای روشن تر شدن معنای آیه شریفه، تفسیر کلمات «لهو و لعب» ضروری است. توجّه فرمایید:

«لَعِب» از ریشه «لُعاب» به معنای آب دهان بچّه است که معمولا بدون اراده وبی هدف از دهانش سرازیر می شود و نوزاد، قادر بر کنترل آن نیست. بازی (لعب) نوزادان نیز جنبه غریزی داشته و بدون هدف انجام می شود، حتّی به نیّت سرگرمی هم نیست. یعنی همان طور که آب دهان نوزاد، بی اختیار و بی هدف خارج می شود، بازی های کودکانه نیز بی اختیار و بدون هدف صورت می گیرد. بنابراین، لعب به بازی های بی هدف گفته می شود.

امّا «لهو»، هدفی دارد و آن سرگرمی است. به همین دلیل بازی های کودکان را «لعب» و بازی های بزرگسالان را «لهو» می گویند، ولی از آن جا که هر دو توخالی هستند و هدف مثبتی ندارند، با هم یکسانند.

شباهت بازی های کودکان با امور دنیایی

در بازی کودکان، همه چیز، وهم و خیال است. یکی شاه می شود و دیگری وزیر و نفر سوم دزدِ قافله. وزیر، دزد قافله را دستگیر می کند و به نزد شاه می برد تا شاه دستور مجازاتش را صادر نماید. بازی که تمام شد، نه از شاه خبری هست و نه از وزیر و نه از دزد، و آن ها همچون سابق با هم دوست و صمیمی خواهند بود. دنیا و مقامات آن نیز اوهام و خیالاتی بیش نیست، و بزرگسالان نیز باید در بازی های خود از کودکان درس بگیرند.

به عنوان مثال، امروزه در مسابقات فوتبال، به ویژه در سطح بالا و تیم های مشهور، شاهد کارهای حرامی در بین تماشاچیان و گاه بازیکنان هستیم و آثار نامطلوب این مسابقات تا مدّت طولانی باقی می ماند. بزرگسالان نیز باید

کودکان، پس از بازی، همه چیز را فراموش کنند و همانند سابق با یکدیگر دوست و صمیمی باشند و دچار اوهام و خیالات و عداوت و کینه ها نشوند.

بقیّه امور دنیوی نیز چنین است؛ ثروتش، مقامش، جاه و جلالش و هر آنچه جنبه دنیوی دارد، به تعبیر قرآن، لهو و لعب است و آنچه جاودانه و پایدار است، آخرت است.

در جهان آخرت خبری از عداوت و دشمنی و عناد و قتل و غارت وخونریزی و دیگر رذایل اخلاقی نیست. در آن جا کینه ها از سینه ها زدوده می شود. جهان آخرت عالمی است مملوّ از صلح و صفا و صمیمیّت و محبّت. همه با هم برادروار زندگی می کنند و هیچ کس مزاحمتی برای دیگری ایجاد نمی کند. نه کسی نگران هجوم سارقان و راهزنان است، نه خوفی از بیماری وکسالت وجود دارد، نه وحشتی از تمام شدن و پایان یافتن زندگی و رسیدن زمان مرگ. خلاصه، زندگی و نعمت های جهان آخرت به قدری زیبا و خوب است که به تعبیر روایات، نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده و نه به ذهن بشری خطور کرده است. (ما لا عَیْنٌ رَأَتْ، وَلا اُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ) (1) و لذا

ارائه تصویر دقیقی از آخرت امکان پذیر نیست.

امّا زندگی دنیا مجموعه ای از وحشت ها، آلام و دردها و رنج ها ونگرانی هاست؛ ترس و وحشتِ از دست دادن پول و ثروت و دارایی و مقام وموقعیّت اجتماعی، دردهای روحی و جسمی مختلفی که براثر گذشت زمان وکهولت و بالا رفتن سن، دامن گیر انسان ها می شود. کار انسان به جایی می رسد که همچون کودکان حتّی قادر بر حفظ آب دهان خود نیست! در دوران سلامت هم، نگران چگونگی استفاده از امکانات موجود خود است.

نتیجه این که زندگی دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست و زندگی آخرت برای

1- پیام قرآن، ج 6، ص 303.

کسانی که اهل تقوا هستند بهتر است. و عقل، زندگی آخرت را که سراسر خیروبرکت است بر زندگی دنیا ترجیح می دهد.

تصویری دیگر از دنیا

خداوند متعال در آیه 20 سوره حدید، همین مطلب را به صورت گسترده تری بیان کرده است. توجّه فرمایید:

«(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِى الْأخِرَهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَهٌ مِّنَ اللهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ)؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی وسرور فرو می برد، سپس خشک می شود، به گونه ای که آن را زردرنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود! (آری دنیا نیز به همین سرعت می گذرد) و در آخرت، یا عذابِ شدید است یا آمرزش الهی؛ و زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست!».

برخی معتقدند که چهل سال اوّل عمر انسان به پنج قسمت تقسیم می شود وهر قسمت، هشت سال طول می کشد. هشت سال اوّل دوران لعب است، هشت سال دوم دوران لهو، هشت سال سوم دوران زینت، هشت سال چهارم دوران تفاخر و هشت سال پنجم دوران تکاثر است. (1)

این مراحل پنج گانه، در عالم گیاهان هم وجود دارد: 1. گیاه سر از خاک برمی دارد. 2. به تدریج بزرگ می شود. 3. گل و میوه می دهد. 4. پرپر می شود.

5. به کاه خشکیده تبدیل می شود.

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 364 و 365.

حضرت کاظم علیه السلام با ارائه تصویر واقعی دنیا و آخرت به هشام، قصد دارد او وهمه کسانی را که این حدیث را می شنوند، به تفکّر و تعمّق وادار کند تا در سایه اندیشه و تفکّر، به جهان ابدی و فارغ از مشکلات برسند.

ص:56

ص:57

فراز پنجم: هشدار به بی خردان

اشاره

در پنجمین فراز این روایت زیبا چنین آمده است:

«يَا هِشَامُ ثُمَّ خَوَّفَ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى: (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ * وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ * وَبِاللَّيْلِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) (1) وَقَالَ: (إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَهِ

رِجْزآ مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (2) ؛ ای هشام!

سپس خداوند به وسیله مجازات هایش کسانی که اهل تعقّل نیستند را ترساند، پس فرمود: سپس دیگران را نابود کردیم! و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه های شهرهای) آن ها می گذرید، و (همچنین) شبانگاه، آیا نمی اندیشید؟! و فرمود: ما بر اهل این شهر و آبادی به دلیل گناهانشان، عذابی از آسمان فرو می فرستیم! و از این آبادی نشانه روشنی (و درس عبرتی) برای کسانی که می اندیشند باقی می گذاریم!».

امام کاظم علیه السلام ترتیب منطقی بسیار جالبی را در بیان مقاصدش در پیش گرفته، که می تواند الگوی مناسبی برای همه گویندگان باشد.

در بخش اوّل، به آیات مربوط به توحید و خداشناسی که به جمله (لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) و مانند آن ختم می شود استناد کرده، و معنای آن این است که توحید بر

1- سوره صافّات؛ آیه 136-138 .
2- سوره عنکبوت، آیه 34 و 35 .

عقلانیّت بشر تکیه دارد و اگر عقل نباشد، توحید اثبات شدنی نخواهد بود. در مرحله بعد، از معاد و جهان پس از مرگ سخن گفته و برای اثبات آن به گروه دیگری از آیات قرآن استناد کرده که آن هم به عقلانیّت دعوت می کند تا به همگان بفهماند که بدون استمداد از عقل، اثبات معاد نیز ممکن نیست. و در بخش سوم، موضوع مجازات های دنیوی برخی از اقوام و ملل گذشته را مطرح کرده و به عنوان نمونه به شدیدترین مجازات ها برای بدترین و زشت ترین اعمال (همجنس بازی مردان) با استفاده از آیات 136 تا 138 سوره صافّات و 34 سوره عنکبوت اشاره کرده است.

مجازات همجنس بازی

آیات مورد بحث، به مجازات سخت و عذاب شدید قوم لوط، که شدیدآ به همجنس بازی آلوده بودند، اشاره دارد. خداوند متعال به عنوان مجازات این گناه زشت و بزرگ، شهرهای آنان را چنان ویران کرد که قسمت فوقانی بناها به زیر رفت و شالوده و پایه های ساختمان ها، که معمولا در دل خاک مخفی است، به رو آمد و به طور کلّی زیرورو شد. علاوه بر این، زلزله ای هولناک آثار به جای مانده از ویرانه شهرهای این قوم پلید را از هم پاشید و چیزی باقی نگذاشت؛ امّا به این هم قناعت نشد و مرحله سوم عذاب پروردگار نازل گشت: بارانی از سنگ باریدن گرفت و همه چیز در زیر سنگریزه ها دفن شد.

امروزه که مسافران و عابران از آن منطقه عبور می کنند هیچ اثری از آن شهرها نمی یابند، چراکه آثار آن در دل خاک مدفون شده ! هرچند در زمان نزول آیات مذکور آثاری وجود داشته است.

در هر دو گروه این آیات، بر عقلانیّت و تفکّر تکیه شده است؛ یعنی این حوادث دردناک تاریخی را مطالعه کنید و آن ویرانه های به جای مانده را ببینید که درس های عبرت فراوانی در آن نهفته است. اگر با گوش جان گوش فرا دهید،

فریاد و ضجّه صاحبانش را می شنوید که به ما می گویند: به عذاب های الهی در دنیا بیندیشید! آیا خیال می کنید این گونه عذاب های سخت و دردناک به اقوام خاصّی اختصاص دارد؟ با چشم خود نتیجه برخی از اعمال زشت و گناهان را می بینید امّا عبرت نمی گیرید و تصوّر می کنید که تافته جدابافته ای هستید؟ چنین نیست، بلکه سنّت های الهی برای همه یکسان است و استثنایی وجود ندارد.

بلاهای بزرگ عصر ما

در عصر و زمان ما دو بلا و بیماری بزرگ (انحرافات جنسی و بیماری های ناشی از آن، و انواع بیماری های روانی) مرکز مهمّ تمدّن بزرگ اروپا را آزار می دهد. علّت آن این است که گناه را به حدّ اعلی رسانده اند و ثمره اش دو جنگ جهانی بود که حاصل جنگ جهانی اوّل، ده میلیون کشته بود و جنگ جهانی دوم، سی میلیون کشته و سی میلیون ناقص العضو به جا گذاشت، که عمده قربانیان وناقص العضوها سهم اروپاییان بود.

انسان ها تصوّر می کنند از نظر علم و صنعت و تکنولوژی به اوج رسیده اند، درحالی که گاه دربزرگ ترین کشورصنعتی جهان (آمریکا)طوفانی می آیدوشهرها و آبادی های مسیر خود را نابود می کند و هیچ قدرتی تاب مقابله با آن را ندارد.

این گونه حوادث برای این است که بشر که به ضعف و ناتوانی خویش در برابر پروردگار پی ببرد. خداوند اگر اراده کند بشر را مجازات نماید، با وسایلی که انسان اعتنایی به آن ندارد مجازات می کند. به عنوان مثال، به ملخ ها فرمان زادوولد بسیار زیاد می دهد؛ ناگهان ابرهای متراکمی در آسمان دیده می شود، امّا با دقت و گذشت زمان کوتاهی مشخص می شود ابر نیست، بلکه انبوهی از ملخ هاست که قصد دارند به مزارع حمله کرده و همه چیز را به چوب خشکیده ای تبدیل کنند. بشری که این قدر ضعیف است چرا درباره گفتار و کردار خود فکر نمی کند؟

در برخی روایات آمده که هر زمان مردم مرتکب گناهان تازه ای شوند خداوند نیز بلای جدیدی نازل می کند. (1) اکنون نیز بشر به بلاهای جدیدی ازجمله بیماری ایدز مبتلا شده که محصول گناهان تازه است. انسان می تواند با به کار گرفتن عقل و انجام دادن رفتارهای عاقلانه، از عذاب الهی در امان باشد.

1- وسائل الشیعه، ج 11، ابواب الامر والنهی وما یناسبها، باب 41، ح 1 .

ص:61

فراز ششم: عقل و علم

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز ششم روایت مورد بحث می فرماید:

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ فَقَالَ: (وَتِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلاَّ الْعَالِمُونَ) (1) ؛ ای هشام! عقل (همواره) با علم و دانایی است و لذا خداوند فرموده

است: این ها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم، و جز اهل دانش، آن را درک نمی کنند».

خداوند متعال پس از آن که مثلی بسیار گویا و پرمعنا می زند، می فرماید:

«این مثل ها را برای همه مردم می زنیم، ولی تنها عالمان، عمق آن را درک می کنند».

مثل مورد بحث به این شرح است: «مَثَل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند، مَثَل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده؛ در حالی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است اگر می دانستند». (2)

آری! تکیه بر غیر خدا، خواه بت باشد یا علم یا جمال و زیبایی یا ثروت یا مقام و مانند آن، همچون تکیه بر تار عنکبوت است که هیچ اعتباری ندارد.

1- سوره عنکبوت، آیه 43 .
2- سوره عنکبوت، آیه 41 .

عنکبوت

عنکبوت از عجایب خلقت است. این حشره شکارهایش را با تارهای خود صید می کند و این تارها را به وسیله ذرات مایعی می تند که در زیر شکمش قرار دارد و آن را با چنگالش بیرون می کشد. بعضی از دانشمندان معتقدند: «عنکبوت می تواند با ذرّات موجود در زیر شکمش پانصد متر تار بتند !». (1)

تار عنکبوت بسیار نازک است، شاید پنجاه تار عنکبوت به ضخامت یک تار موی انسان باشد و به دلیل این نازکی، بسیار ضعیف است. اگر تارهای فراوانی را همچون نخ و ریسمان به هم بتابند بسیار محکم خواهد شد و لذا به وسیله تار عنکبوت، زره ضد گلوله ساخته اند.

امّا از آن جا که در وضع عادی و طبیعی بسیار نازک است، فوق العاده سست وبی اعتبار است و در مقابل حوادث، حتّی مختصری گرد و غبار، توان مقاومت ندارد.

تکیه گاه، فقط خدا باشد

پیام این آیه شریفه برای انسان ها این است که هیچ تکیه گاهی جز خداوند قادر، شایسته تکیه کردن نیست و هرچه غیر خداست همچون تار عنکبوت، سست و غیر قابل اعتماد است. چه قدرت ها و حکومت های بزرگی را دیده ایم که روزی بسیار قوی و نیرومند به نظر می رسیدند، امّا آن چنان متزلزل شده و از هم پاشیدند که باعث عبرت و مایه تعجّب همگان شدند. کشورهایی را سراغ داریم که ارتش چند میلیونی داشتند، امّا هنگامی که خداوند قصد نابودی آن ها را کرد، کسی را بر آن ها مسلّط نمود که این چند میلیون، تاب مقاومت نداشتند.

1- تفسیر نمونه، ج 16، ص 279.

چه کسی مثال ها را می فهمد؟

سؤال: این که خداوند متعال، می فرماید: «ما این مثال ها را برای عموم مردم می زنیم، ولی عمق مثال ها را فقط عالمان می فهمند» منظور چیست؟

جواب: منظور این است که عالمان، هم حقیقت تار عنکبوت را می فهمند، هم به سستی آن علم دارند، و هم بی اعتباری و سستی غیر خدا را درک می کنند ومی دانندکه تکیه گاه قابل اعتمادی جز ذات پاک خداوند وجود ندارد، و تنها باید بر ذات پاک او توکّل کرد: (وَعَلَی اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ) (1) خداوندی که از همه کس

وهمه چیزبی نیازاست ولی همه موجودات درتمام طول عمرشان به او نیازمندند.

ما در طول شبانه روز حداقل ده مرتبه جمله (اللهُ الصَّمَدُ * لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ) (2) را

تکرار می کنیم. آیا درباره معنا و مضمون آن فکر کرده ایم؟ اگر پیرامون آن بیندیشیم و به مضامین بالاتر برسیم، ما هم جزء عالمانی خواهیم شد که به عمق مثال های قرآن رسیده اند.

همچنین از جمله (وَمَا یَعْقِلُهَا إِلاَّ الْعَالِمُونَ) استفاده می شود که علم و عقل، رابطه مهم و قوی با یکدیگر دارند. هم علم در عقل اثر می گذارد و هم عقل سبب تقویت علم می شود و خلاصه هرچه هست در سایه علم و عقل است. بکوشیم این دو اصل را در وجودمان تقویت کنیم و از آن جا پلی به توحید افعالی بزنیم.

توحید افعالی

یکی از شاخه های توحید، توحید افعالی است، که آیه مورد بحث، به آن اشاره دارد و منظور از توحید افعالی این است که منشأ همه کارها و افعال، خداوند است و تا او اراده نکند هیچ حرکتی رخ نمی دهد (لا مُؤَثِّرَ فِی الْوُجُودِ إِلاَّ اللهُ). (3)

1- سوره ابراهیم، آیه 12 .
2- سوره توحید، آیه 2 و 3 .
3- بحارالانوار، ج 5، ص 150 و ج 54، ص 306 و ج 55، ص 260 و ج 57، ص 169. شرح بیشتر دربارهتوحید افعالی را در پیام قرآن، ج 3، ص 306 مطالعه فرمایید.

ما هرچند کارهایمان را از روی اختیار انجام می دهیم، امّا چه کسی این علم وقدرت و اختیار را به ما داده است؟ اگر او عطا نمی کرد ما چه بودیم؟ آن روز هم که بگیرد، چیزی نخواهیم بود!

سؤال: با توجّه به آنچه درباره توحید افعالی گفته شد، توسّل به حضرات معصومین علیهم السلام و بزرگان دین چه جایگاهی در معارف دینی دارد؟

جواب: اگر به معنای توسّل دقت کنید، پاسخ سؤال روشن می شود؛ زیرا معنای توسّل، استمداد و طلب حلّ مشکلات از آن بزرگواران به صورت مستقل نیست، بلکه از آن ها می خواهیم حل مشکلات ما را از خدا تقاضا کنند، زیرا آن ها در پیشگاه خدا آبرومند هستند و اعتبار بسیار زیادی دارند.

به عبارت دیگر، هرگز منظور این نیست که چیزی را از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام به طور مستقل تقاضا کنیم؛ بلکه منظور این است که با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، یا شفاعت آنان یا سوگند دادن خداوند به مقام ومکتب آن ها (که خود یک نوع احترام و اهمیت دادن به موقعیّت آن هاست ونوعی عبادت محسوب می شود) از خداوند چیزی تقاضا کنیم. این مطلب، نه با توحید افعالی ناسازگار است و نه بوی شرک می دهد. (1)

1- تفسیر نمونه، ج 4، ص 356.

ص:65

فراز هفتم: مذمّت بی خردان

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز هفتم از روایت هشام به شش آیه قرآن (که در مذمّت ونکوهش کسانی که اهل تفکّر و اندیشه نیستند سخن گفته) استدلال فرموده است. توجّه فرمایید:

آیه اوّل: تقلید بی جا

اشاره

امام هفتم علیه السلام ابتدا به آیه شریفه 170 سوره بقره استدلال می کند. خداوند می فرماید:

«(وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ

لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ)؛ و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نمی یافتند (باز هم باید از آن ها پیروی کنند)؟!».

راه و رسم نیاکان!

این آیه شریفه در مقام نکوهش و مذمّت مشرکان است. مشرکانی که براثر جهل و نادانی، بت های ساخته خود را با این استدلال که راه و رسم نیاکانشان

است، می پرستیدند. همان گونه که از روی جهل و نادانی، گوشت هایی را حلال وگوشت هایی را حرام می کردند و در پاسخ این سؤال که چرا چنین حکمی صادر می کنید؟ می گفتند: «پیشینیان ما چنین می کردند، ما نیز به تبعیّت از آن ها چنین می کنیم». قرآن آن ها را برای این نوع تفکّر سرزنش کرده و می فرماید: «شما آنچه را خدا می گوید پیروی کنید». حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام بدانید و بت ها را کنار گذاشته، توحید و یکتاپرستی را به رسمیّت بشناسید. صِرف اعتقاد نیاکان به یک مطلب، دلیل بر درستی آن نیست، بلکه ملاک صحّت و درستی هر چیز، معقول و مشروع بودن آن است؛ چیزی که عقل انسان را به آن هدایت می کند، و جملات «لایعقلون» و «لا یهتدون» اشاره به همین مطلب است. همچنین از این دو جمله استفاده می شود که عقل با علم و علم با عقل است.

انواع تقلید

تقلید و پیروی از دیگران بر چهار قسم است:

1. تقلید نادان از نادان: مثل مشرکان نادان که در شرکت و بت پرستی از آبا واجدادشان که آن ها هم نادان بودند، پیروی می کردند. این نوع تقلید که به تعبیر شاعر «کوری دگر عصاکش کور دگر شود» (1) ، مذموم و ناپسند است.

2. تقلید دانا از نادان: همانند تبعیّت بعضی از نامزدهای ریاست جمهوری از برخی مردم نادان برای جلب و جذب آراء آن ها ! این نوع تقلید نیز مذموم وناپسند بوده و قبح و زشتی آن از قسم اوّل بیشتر است.

3. تقلید دانا از دانا: این نوع تقلید نیز صحیح نیست، زیرا شخص متخصّص باید مطابق نظر خود عمل کرده و از فتوای دیگری پیروی نکند.

4. تقلید نادان از دانا: تنها این نوع تقلید، جایز، بلکه شایسته و لازم بوده و در میان تمام عقلای جهان رایج و مرسوم است. پیروی افراد ناآگاه از آگاهان، راه

1- امثال و حکم، ج 3، ص 1245 .

نجات است، همان گونه که حضرت علی علیه السلام فرمود:

«مُتَعَلِّمٌ عَلی سَبِیلِ نَجاهٍ؛ دانش طلبانی که در راه نجات، به دنبال تحصیل علمند». (1)

متعلّم و شاگرد در مسیر هدایت، دست در دست عالم فرزانه ای می نهد وهمچون ماه که از خورشید نور می گیرد، در پناه نور دانش عالم، هدایت می شود.

خلاصه این که تقلید بر چهار قسم است، سه قسم آن قبیح و ناپسند و تنها یک قسم، یعنی تقلید جاهل از عالم، مشروع و مجاز است و این مطلب طبیعی است که هر کاری کارشناسی شود و نظر کارشناس، مبنای کار قرار گیرد.

دین هم کارشناس دارد، مجتهدان و مراجع تقلید، کارشناسان مسائل دینی هستند و کسانی که از مسائل دینی اطّلاع کافی و لازم ندارند باید از کارشناسان دینی پیروی کنند.

بعضی از جوانان می پرسند: ما نمی خواهیم تقلید کنیم، بلکه می خواهیم به علم خود عمل نماییم. آیا این کار ممکن است؟

در پاسخ می گوییم: این کار اشکالی ندارد، مشروط بر این که علوم حوزوی، نظیر صرف و نحو و منطق و بیان و بلاغت و فقه و اصول فقه و رجال و درایه وحدیث و مانند آن را در حدّی که در هریک از این علوم صاحب نظر شوید، بخوانید و قدرت استنباط احکام شرعیّه را از منابع اسلامی (قرآن و حدیث وعقل و اجماع) پیدا کنید، سپس به علم و فتوای خود عمل نمایید.

امّا کسانی که این مسیر سخت را (که به تعبیر شیخ انصاری؛ از جهاد در راه خدا مشکل تر است) (2) طی نکرده اند و حتّی قادر بر ترجمه صحیح یک روایت

وبررسی متن و سند آن نیستند، چاره ای ندارند جز پیروی از کسانی که این مسیر را رفته اند.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 147 .
2- فرائد الاصول، ج 1، ص 493 .

ترک تقلید و عمل به نظرات خود، از سوی کسانی که متخصّص و کارشناس علوم دینی نیستند، مانند این است که بیمارِ جاهلِ به مسائل دقیق و گسترده پزشکی، خود چاقوی جرّاحی بردارد و به جرّاحی خویشتن بپردازد! چنین افرادی همانند مشرکان و بت پرستانی هستند که به بهانه پیروی از آبا و اجداد، تسلیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نشده و حاضر به پیروی از وی نبودند. متأسّفانه این قبیل افراد، گرفتار تقلید جاهل از جاهل هستند. دلیل این مطلب طرز آرایش و نوع لباس پوشیدن و سایر رفتارهای آن هاست.

خلاصه این که پیروی از دانایان، نشانه عقل و تقلید از جاهلان، نشانه جهل ونادانی است.

آیه دوم: آلودگان به دنیا

اشاره

خداوند متعال می فرماید:

«(وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمَا لاَ یَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ

لاَ یَعْقِلُونَ)؛ مَثَل (تو در دعوتِ) کسانی که کافر شدند، مانند کسی است که حیوانات را (برای نجات از خطر،) صدا می زند؛ ولی آن ها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (کافران،) کر و لال و کورند؛ ازاین رو چیزی نمی فهمند!». (1)

طبق این آیه شریفه، خداوند مثالی برای کافران می زند؛ آن ها که دلایل ونشانه های فراوان توحید را دیده اند و باز هم راه خطا را طی کرده اند. مثال این کافران مثال چوپانی است که بر حیوانات خود فریاد زده و خطرات را به آن ها گوشزد می کند، امّا آن ها جز سر و صدای چوپان چیزی نمی فهمند، چون مشغول سیر کردن شکم خود هستند و از خطرات غافلند. انسان هایی که آلوده دنیا شده وفقط به فکر سیر کردن شکم خود هستند و از یاد خدا غفلت کرده اند، نشانه های حق و دلایل توحید را نمی بینند؛ هرچند فراوان باشد.

1- سوره بقره، آیه 171.

ابزار شناخت

انسان، سه وسیله بسیار مهم و عالی برای شناخت در اختیار دارد.

الف) زبان؛ با زبانش می تواند سؤال کند و به چیزهایی که نمی داند پی ببرد.

ب) گوش؛ به وسیله گوش می تواند تعلیمات و معارف دینی را بشنود.

ج) چشم؛ تمام علوم تجربی بشر از طریق چشم به دست می آید.

عدّه ای هستند که چشم و گوش و زبان دارند؛ ولی متأسّفانه حجاب هوی وهوس و تعصّب های کورکورانه و لجاجت و تکبّر اجازه نمی دهد که از ابزار سه گانه شناخت، به درستی استفاده کنند. چشم دارند، امّا نمی بینند! گوش دارند، امّا نمی شنوند! و زبان دارند، امّا سخن نمی گویند! نه از حق سخن می گویند، نه پای سخنان حق می نشینند و نه چشم به روی حقایق می گشایند!

به قول شاعر خوش ذوق، حافظ شیرازی:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد (1)

تو چشم داری و جمال یار هم عیان و آشکار است؛ امّا حجاب، مانع دیدن است، آن را برطرف کن تا یار را ببینی.

آیه سوم: حجاب معرفت

سومین آیه مورد بحث، که درباره حجاب معرفت سخن می گوید، آیه 42 سوره یونس است. می فرماید:

«(وَمِنْهُمْ مَّنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ کَانُوا لاَ یَعْقِلُونَ)؛ گروهی از آنان، به تو گوش فرا می دهند (، اما گویی کر هستند). آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هرچند نفهمند؟!».

این نارسایی فکر و نبود بصیرت و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که از مادر با خود به این جهان آورده باشند و خداوند به آن ها ستمی کرده

1- دیوان حافظ، ص 160، غزل 137 .

باشد؛ بلکه خود آن ها با اعمال نادرست، دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداخته اند؛ زیرا خداوند به هیچ کس ستمی روا نمی دارد.

آیه چهارم: انسان نماهای پست تر از حیوان

اشاره

به چهارمین آیه از آیات موانع شناخت، که آیه 44 سوره فرقان است، توجّه فرمایید:

«(أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاَّ کَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلا)؛ آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه ترند!».

علل انحطاط

چرا برخی انسان ها آن قدر سقوط می کنند که بدتر از چهارپایان می شوند؟

در تفسیر نمونه علل زیادی برای این مطلب نوشته ایم (1) که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. چهارپایان استعداد و شعور درک حقایق را ندارند، امّا انسان این استعداد را دارد؛ بنابراین اگر از آن استفاده نکند و همچون حیوانات، به معارف دینی جاهل شود، از چهارپایان پست تر خواهد بود. اگر بچه شیرخواری در مجلس علمی فلان دانشمند شرکت کند و چیزی فرا نگیرد عیب و تعجب ندارد، چون استعداد یادگیری ندارد. امّا اگر انسان بزرگسال هوشیاری در چنان جلسه ای شرکت کند وچیزی یاد نگیرد، او را سرزنش می کنند که چرا باوجود استعداد لازم، چیزی

فرا نگرفتی؟

1- تفسیر نمونه، ج 15، ص 107.

2. چهارپایان آزارشان به کسی نمی رسد، امّا انسان خیره سر شرارت هایی در دنیا به پا می کند و به جنایاتی دست می زند که گاه بیان آن شرم آور است.

3. چهارپایان به بشر خدمت می کنند؛ گوشت و شیر و پشم و کود در اختیار انسان قرار می دهند و مرکب سواری بشرند، تا آن جا که انسان از تمام اجزای برخی حیوانات استفاده می کند، امّا انسان سرگردان در بیابان هوی و هوس، چیزی جز ضرر ندارد و مصداق شعر زیر است:

نه شکوفه و نه برگی، نه ثمر نه سایه دارم متحیّرم که دهقان، به چه کار کشت ما را (1)

4. چهارپایان، تابع قانون تکویننند و از آن تخلّف نمی کنند، امّا انسان خیره سر که اسیر حجاب معرفت شده، تابع هیچ قانونی نیست و فقط به خود می اندیشد.

برای این که گرفتار این مشکلات نشویم، باید چشمانمان را باز کرده و آثار خدا را ببینیم. گوش هایمان را باز کنیم تا پیام انبیا و اوصیا را بشنویم. و زبانمان را گویا کنیم تا از حق دفاع نماییم و آنچه را نمی دانیم، بپرسیم.

آیه پنجم: پراکندگی، ثمره بی فکری

اشاره

خداوند متعال در آیه شریفه 14 سوره حشر می فرماید:

«(لاَ یُقَاتِلُونَکُمْ جَمِیعآ إِلاَّ فِی قُرًی مُّحَصَّنَهٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَیْنَهُمْ شَدِیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِیعآ وَقُلُوبُهُمْ شَتَّی ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ یَعْقِلُونَ)؛ آن ها همگی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها با شما نمی جنگند. پیکارشان در میان خودشان شدید است (امّا در برابر شما ضعیف)، گمان می کنی آن ها متّحدند، در حالی که دل هایشان پراکنده است؛ این به دلیل آن است که آن ها گروهی هستند که تعقّل نمی کنند».

این آیه شریفه درباره یهود بنی نضیر است. قرآن مجید درباره آنان می گوید: این ها حاضر نیستند در میدان نبرد با شما روبرو شوند، و به همین

دلیل هنگام

1- این شعر از «ذوقی اردستانی» است.

جنگ، در آبادی های دارای قلعه و حفاظت شده با شما می جنگند و یا در پشت دیوارها پنهان گشته و به سوی شما تیراندازی می کنند. خلاصه این که مرد میدان جنگ نیستند. آری، آن ها به جانِ هم که می افتند همدیگر را می کشند، ولی در برابر دیگران حاضر به مبارزه آشکار نیستند. چراکه قلب هایشان پراکنده است؛ هرچند در ظاهر، کنار هم هستند.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصف مردم کوفه می فرماید:

«اَلْمُجْتَمِعَهُ اَبْدانُهُمْ وَالْمُخْتَلِفَهُ أهْواؤُهُمْ؛ (ای مردمی که) بدن هایتان جمع و افکار و خواسته ها (و قلب ها)یتان پراکنده است». (1)

سؤال: چرا چنین هستند؟ به چه علّت قلب هایشان پراکنده است؟

جواب: آیه شریفه مورد بحث پاسخ این سؤال را به طور صریح و شفّاف چنین بیان می کند: «علّت این پراکندگی، نداشتن تعقّل و اندیشه است؛ اگر عقل داشتند چنین نبودند».

مسلمانان عصر ما!

این تعبیر قرآن: (تَحْسَبُهُمْ جَمِیعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّی ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لّاَ یَعْقِلُونَ) تعبیری کوتاه و گویا، و بیانگر وضع مسلمانان در دنیای امروز است. مسلمانان، دارای کنفرانس اسلامی هستند که حدود 50 عضو از کشورهای اسلامی دارد وجمعیت این کشورها بالغ بر 000/000/400 نفر است، در حالی که صهیونیست ها ویهودیان ساکن فلسطین اشغالی، چند میلیون نفر بیشتر نیستند. متأسّفانه این چند میلیون یهودی در برابر چند صد میلیون مسلمان ایستاده اند و آن ها را آزار می دهند، چون دل های مسلمانان از هم پراکنده است. دم از وحدت می زنند، ولی متفرّقند؛ اهل اندیشه و تفکّر نیستند؛ عقل، بر کارها و امورات آن ها حاکم نیست. زیرا اگر عقل حاکم باشد و اهل اندیشیدن باشند با این همه امتیاز از نظر نیروی

1- نهج البلاغه، خطبه 29 .

انسانی، مسائل فرهنگی، موقعیّت های سوق الجیشی نظامی و اقتصادی، نباید در مقابل چند میلیون یهودی، این قدر ضعیف و ناتوان باشند.

حزب الله لبنان به تفکّر و اندیشه روی آورد، در نتیجه دل هایشان مجتمع ویکپارچه شد و دیدید که در جنگ سی و سه روزه (1) چه ضربه مهلکی به اسرائیل

وارد کرد و باعث عزّت شیعیان، بلکه مسلمانان شد.

اگر اکنون در برخی کشورهای اسلامی، نظیر عراق و افغانستان، شاهد اوضاع اسف باری هستیم و هر روز کشته های جدید و خرابی های تازه ای می بینیم، به این دلیل است که قلب هایشان مجتمع و یکپارچه نشده و دست وحدت و اتّحاد به یکدیگر نداده اند، و در برابر دشمن مشترک از مسائل کوچک و اختلافات جزئی دست برنداشته اند. به امید آن روز که مسلمانان سراسر جهان در برابر دشمن، متّحد و یکپارچه شوند.

آیه ششم: خودفراموشی

ششمین آیه از آیات شش گانه فراز هفتم حدیث هشام، آیه شریفه 44 سوره بقره است. توجّه فرمایید:

«(وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ)؛ (آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او در تورات آمده) دعوت می کنید) و خودتان را فراموش می نمایید، با این که شما کتاب آسمانی را می خوانید؟ ! آیا نمی اندیشید؟ !».

مخاطب این آیه شریفه بعضی از علمای یهودند که به بستگان خود، که اسلام

1- جنگ سی و سه روزه، در اسرائیل به جنگ دوم لبنان، و در لبنان به جنگ ژوئیه معروف است. دامنه اینجنگ، شمال اسرائیل و سراسر لبنان را فرا گرفت. اسرائیلی ها در این جنگ 162 کشته دادند و چون درجبهه ها حریف حزب الله نبودند مناطق مختلف مسکونی لبنان را هدف بمباران قرار داده

و از بمب هایفسفری و خوشه ای استفاده کردند. این جنگ در 14 اوت 2006 میلادی با قطعنامه 1701 شورای امنیتسازمان ملل پایان یافت.

آورده بودند، توصیه می کردند بر ایمان خویش باقی و ثابت بمانند، ولی خودشان ایمان نمی آوردند. خداوند طبق این آیه به آن ها اعتراض می کند که «چطور به آن ها توصیه می کنید که بر ایمانتان ثابت قدم باشید، ولی خودتان ایمان نمی آورید». (1)

از این آیه روشن می شود که انسان باید اصلاحات را از خودش شروع کند، نه این که خود را فراموش کرده و تنها به فکر اصلاح دیگران باشد.

آیه مذکور تنها برای آن زمان و خطاب به آن اشخاص نیست، بلکه در زمان ما و تمام زمان ها نیز جریان دارد. ما نیز نباید فقط به دنبال عیوب و اشکالات دیگران و رفع و اصلاح آن ها باشیم و خود را فراموش کنیم. البتّه این نشانه خودخواهی است که اگر خاری در پای دیگری فرو رود یا شاخه ای با چشمش برخوردکندآن رامی بیند؛امّاآنچه روح وجسم خودش راتهدید می کند، نمی بیند.

امام کاظم علیه السلام راه حلّ همه این مشکلات را تعقّل و تفکّر می داند و اصرار ایشان بر احیای عقل و اندیشه به این دلیل است که عزّت و آبرو و رفاه در دنیا وآخرت در سایه عقل و عقلانیّت است. متأسّفانه گروهی از مسلمانان این مطلب را نفهمیده و منکر حجیّت عقل شده اند.

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 214 .

ص:75

فراز هشتم: مذمّت اکثریّت !

اشاره

امام کاظم علیه السلام در هشتمین فراز حدیث بلند هشام، خطاب به وی می فرماید:

«یَا هِشَامُ ! ثُمَّ ذَمَّ اللَّهُ الْکَثْرَهَ فَقَالَ: (وَإِنْ تُطِعْ أَکْثَرَ مَنْ فِی الأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ) (1) وَقَالَ: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَهُ قُلِ الْحَمْدُ للهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ

لاَ یَعْلَمُونَ) (2) وَقَالَ: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَّنْ نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْیَا بِهِ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا

لَیَقُولُنَّ اللهُ قُلِ الْحَمْدُ للهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ) (3) ؛ ای هشام ! خداوند متعال سپس اکثریّت را مذمّت کرد و فرمود: و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند. و (در جای دیگر) فرمود: و هرگاه از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ به یقین می گویند: خداوند یگانه، بگو: الحمدلله (که خود شما معترفید !) ولی بیشتر آنان نمی دانند. و (در آیه دیگر) فرمود: و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می گویند: خداوند یگانه، بگو: حمد و ستایش، مخصوص خداست ! امّا بیشتر آن ها نمی فهمند».

1- سوره انعام، آیه 116 .
2- سوره لقمان، آیه 25.
3- سوره عنکبوت، آیه 63 .

چرا اکثریّت، نفی شده است؟

سؤال: قرآن مجید درباره اکثریّت، برنامه عجیبی دارد و آیات متعدّدی، ازجمله آیات مذکور، اکثریّت را نفی می کند. چرا؟

پاسخ: یکی از حجاب های عقل و موانع شناخت، تکیه بر اکثریّت های ناآگاه است. به عنوان مثال، انسان با عقلش درک می کند که بت، ساخته و پرداخته خود بشر است و سود و زیانی ندارد و بر هیچ کاری قادر نیست، حتّی نمی تواند از خود دفاع کند و چنین موجودی لایق پرستش نیست؛ امّا عملکرد اکثریّت، بر روی حکم عقل پرده می اندازد و هنگامی که به بت پرستان گفته می شود: چرا در مقابل بت سجده می کنید؟ می گویند: «(إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُّهْتَدُونَ)؛ ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم» (1) و با این توجیه، بت پرستی می کنند! یا برای مثال، عقل به انسان

می گوید: «دروغ و غیبت و تخلّف از مقرّرات راهنمایی و رانندگی، زشت وناپسند است» ولی انسان با این توجیه که اکثر مردم به این امور آلوده هستند، پرده ای بر روی حکم عقل می اندازد و خود نیز آلوده می گردد. در دنیای امروز بهترین نوع حکومت را دموکراسی می دانند، یعنی حکومت اکثریّت بر اقلیت، که قرآن مجید آن را قبول ندارد.

البته اگر مردم آگاهی کامل پیدا کنند و تربیت دینی و ایمانی یابند و سپس اکثریّت آن ها چیزی را انتخاب کند، قابل پذیرش است؛ چون بر اساس ایمان وتربیت دینی و مقتضای مشورتِ مورد تأیید اسلام است.

سؤال: قرآن مجید از یک سو به مسلمانان دستور مشورت می دهد (2) و طبعاً در

مقام مشورت، نظر اکثریّت پذیرفته می شود و از سوی دیگر - همان گونه که در

1- سوره زخرف، آیه 22 .
2- سوره آل عمران، آیه 159؛ سوره شوری، آیه 38 .

آیات مورد بحث گذشت - اکثریّت را مذمّت می کند. آیا این دو دسته از آیات قرآن با هم تضاد ندارند؟

جواب: آیات مشورت، مربوط به افراد باایمان و تربیت شده است و آیات اکثریّت، مربوط به انسان های آلوده و بی ایمان و کافر. بنابراین، آیات مذکور تضادّی با یکدیگر ندارند.

مفاسد حکومت اکثریّت بی ایمان

در دنیای امروز برای به دست آوردن اکثریّت، به هر کاری دست می زنند؛ حتّی اگر لازمه آن، تصویب قوانین زشت و شرم آوری باشد که انسان از بیان آن شرم می کند. همین مدّعیان دموکراسی و اکثریّت آلوده، اگر در جایی اکثریّت به زیان آن ها باشد، نمی پذیرند و به آن تن نمی دهند. برای نمونه، در الجزایر انتخاباتی برگزار شد و اکثریّت مردم آن جا به شخصی رأی دادند که غربی ها نمی خواستند. این مسئله باعث شد غربی ها، کودتای نظامی کرده و منتخب اکثریّت را از قدرت عزل نمودند، و فردی را که با منافع خودشان هماهنگ بود به قدرت رساندند. نمونه دیگر در فلسطین رخ داد که مردم زیر نظر غربی ها پای صندوق ها رفتند وسلامت انتخابات به تأیید آن ها رسید امّا هنگامی که مشاهده کردند شخص منتخب مردم با سیاست های آن ها هماهنگ نیست، او را نپذیرفته و دموکراسی را به رسمیّت نشناخته و دولت اضطراری تشکیل دادند!

بنابراین، شعار دموکراسی در جهان امروز شعار فریبنده ای بیش نیست وهدف اصلی آن، تأمین منافع غربی هاست. لذا در جایی که دموکراسی به ضرر آن ها باشد آن را نمی پذیرند.

مغالطه ای آشکار

بعضی از جوانان شیعه، که به زیارت خانه خدا مشرّف می شوند، گاه مورد

تحریک عوامل وهّابی قرار می گیرند. آن ها اکثریّت اهل سنّت را در برابر اقلیّت شیعه، نشانه حقانیّت خود بیان می کنند.

ما عرض می کنیم: اوّلا: کدام اکثریّت؟ اکثریّتی که به در خانه حضرت زهرا علیها السلام هیزم بردند و خانه اش را به آتش کشیدند! (1) آیا چنین اکثریّتی مشروعیت دارد؟

ثانیآ: اگر اکثریّت، مشروعیّت داشته باشد و ملاک قرار گیرد، تعداد مسیحیان جهان از مسلمانان بیشتر است. آیا آن ها بر حقّند!؟

بنابراین، اکثریّت آلوده هیچ ارزشی ندارد و نباید از آن پیروی کرد؛ بلکه باید درپی حقّانیّت و ایمان و تقوا رفت، هرچند طرفداران آن کم باشند.

1- شرح این مطلب را به نقل از منابع معتبر اهل سنّت در کتاب «یورش به خانه وحی» مطالعه فرمایید.

ص:79

فراز نهم: اقلیّت سالم

اشاره

امام کاظم علیه السلام بخش نهم روایت را چنین آغاز می کند:

«یَا هِشَامُ! ثُمَّ مَدَحَ الْقِلَّةَ فَقَالَ: (وَقَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ) (1) وَقَالَ: (وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ) (2)

وَقَالَ: (وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلا أَنْ یَقُولَ رَبِّی اللهُ) (3)

وَقَالَ: (وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِیلٌ) (4) ؛ ای هشام! خداوند سپس اقلیّت (عاقل

واهل فکر) را ستود و فرمود: ولی عدّه کمی از بندگان من شکرگزارند. و (در جای دیگر) فرمود: امّا عدّه آن ها کم است. و (در آیه سوم) فرمود: و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت، گفت: آیا می خواهید مردی را به دلیل این که می گوید پروردگار من الله است، بکشید؟! و (در آخرین آیه) فرمود: وهمچنین مؤمنان را، امّا جز عدّه کمی همراه او ایمان نیاوردند!».

معرفت و شناخت، موانعی دارد، از جمله این موانع، اکثریّت های ناآگاه وناصالح جوامع هستند که خطّ فکری خاصّی را پی می گیرند و راه فکر دیگران را می بندند. و از آن جا که امام هفتم علیه السلام به دنبال بیان عظمت عقل و عقلانیّت

1- سوره سبأ، آیه 13 .
2- سوره ص، آیه 24 .
3- سوره مؤمن، آیه 28 .
4- سوره هود، آیه 40 .

است، به این مانع اشاره کرده است. در فراز قبل درباره اکثریّت های ناسالم و در این فراز درباره اقلیّت های سالم سخن به میان آمده، در آن جا اکثریّت ناسالم، مذمّت و در این جا اقلیّت سالم، مدح شده است.

امام علیه السلام به چهار آیه شریفه درباره اقلیّت سالم استدلال کرده است. توجّه فرمایید:

آیه اوّل: بندگان شاکر

اوّلین آیه، آیه 13 سوره سبأ است: (وَقَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ). در این آیه شریفه از اندک بندگان خاص خداوند که شاکر نعمت های الهی هستند و حقّ شکر را به جا می آورند، تقدیر شده است.

بعضی از بزرگان برای شکر، سه مرحله قائل شده اند: الف) شکر با قلب؛ که همان تصوّر نعمت و رضایت و خشنودی از آن است. ب) شکر با زبان؛ که ستایش نعمت دهنده است. ج) شکر سایر اعضا و جوارح؛ که هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است. (1)

آیه دوم: دوستان وفادار کم هستند

دومین آیه مورد استناد امام علیه السلام، آیه 24 سوره صاد است که خداوند می فرماید: (وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ). این جمله درحقیقت به دنبال داستان داود پیامبر علیه السلام و آن دو برادر است که به عنوان آزمایش و به منظور قضاوت نزد وی آمده بودند. طبق این آیه، یکی از آن ها گفت: «بسیاری از دوستان به همدیگر ستم می کنند». سپس کسانی که ایمان آورده و اهل عمل صالح هستند را استثنا می کند و در پایان می فرماید: (وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ)؛ یعنی مؤمنان صالح که در مقام دوستی به دوستان خود خیانت نمی کنند، در اقلیّت هستند.

1- تفسیر نمونه، ج 18، ص 41 .

آری، آن ها که در معاشرت و دوستی حقّ دیگران را به طور کامل رعایت کنند و کمترین ستمی بر دوستان خود روا مدارند، کم هستند. تنها کسانی می توانند حقّ دوستان و آشنایان را به طور کامل ادا کنند که از سرمایه ایمان و عمل صالح بهره کافی داشته باشند. (1)

آیه سوم: مؤمن آل فرعون

آیه 28 سوره مؤمن سومین آیه ای است که امام علیه السلام به آن استدلال کرده است. در میان آل فرعون، تنها یک فردِ باایمان بود (البتّه غیر از حضرت آسیه، همسر فرعون) که قرآن مجید در آیات متعدّد درباره او سخن گفته و او را مدح وستایش کرده است و حتّی یک سوره قرآن (سوره مؤمن) به نام وی نام گذاری شده است.

مؤمن آل فرعون از تنهایی در مسیر صلاح و سعادت احساس وحشت نکرد. نگفت: «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» و با تمسّک به شعار غلط «برخلاف مسیر آب حرکت نکن»، با فرعونیان همراه و هم صدا نشد؛ بلکه به هر شکل ممکن (گاه با تقیّه و گاه به روش های دیگر) ایمان خود را حفظ کرد.

مگر وهّابی های بی خبر که به شیعه به دلیل تقیّه در مقابل دشمنان برای حفظ ایمان، ایراد می گیرند، داستان تقیّه مؤمن آل فرعون را نخوانده اند؟ آری، این آیه هم اقلیّت را، که در یک نفر خلاصه شده، ستایش کرده است.

آیه چهارم: مؤمنان اندک، امّا راستین

چهارمین آیه مورد استدلال امام علیه السلام، آیه 40 سوره هود است: (وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ). در این سوره، داستان پیامبران فراوانی، ازجمله حضرت نوح علیه السلام آمده است. آن حضرت با دعوت های شبانه روزی طولانی که طبق گواهی

1- تفسیر نمونه، ج 19، ص 247 .

قرآن 950 سال طول کشید: (فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَهٍ إِلاَّ خَمْسِینَ عَاماً) (1) ، موفّق شد تنها مقدار کمی از مردم را به راه راست هدایت کند. طبق برخی روایات تنها 80 نفر از مردم به وی ایمان آوردند. (2) یعنی تقریبا هر 12 سال یک نفر ایمان آورد! این

گروه کوچک در مسیر هدایت و سعادت از کمی تعدادشان نهراسیده و به استهزا و تمسخر اکثریّت اعتنا نکردند، بر کشتی نجات سوار شده و از غرق شدن نجات یافتند. قرآن مجید با ذکر داستان این اقلیّت های سالم هشدار می دهد که اگر در مسیر صحیح قدم گذاشته اید و صراط مستقیم را طی می کنید، مبادا از کمی جمعیّتِ خود وحشت نموده و آن را رها کرده و به اکثریّت ناصالح بپیوندید.

اقلیّت های صالح، هسته مرکزی انقلابیون جهانند. در روزهای آغازین بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جز علی و خدیجه علیهما السلام کسی در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. در ابتدای انقلاب شکوهمند امام خمینی قدس سره جز گروه اندکی از یاران مخلص وی، کسی دور او را نگرفته بود. همچنین در سایر انقلاب ها و حرکت های مهم.

اما این هسته مرکزی کوچک، مقاومت کردند و از تنهایی نهراسیدند تا به تدریج مشکلات برطرف شد و به تعبیر قرآن، مردم فوج فوج به آن ها پیوستند. (یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللهِ أَفْوَاجاً). (3)

مخاطب آیات مذکور تنها اقلیّت های صالح گذشته نیستند، بلکه شامل تمام اقلیّت های صالح تا قیام قیامت می شود.

خواننده گرامی! اگر در محیطی هستید که تنها شما اهل نماز و روزه اید، اگر در جایی کار می کنید که تنها شما رشوه نمی گیرید، اگر در جایی تجارت می کنید که تنها شما رباخواری نمی کنید و...، از تنهایی نترسید و با توکّل بر خدا به راه صحیحتان ادامه دهید که خداوند یاری تان خواهد کرد.

1- سوره عنکبوت، آیه 14 .
2- تفسیر نمونه، ج 9، ص 99؛ بحارالانوار، ج 11، ص 312، ح 6.
3- سوره نصر، آیه 2 .

اکثریّت ناصالح

اشاره

امام کاظم علیه السلام در ادامه فراز نهم، به چند آیه دیگر در مذمّت اکثریّت ناصالح اشاره می کند. توجّه فرمایید:

«وَقَالَ: (وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ) (1) وَقَالَ: (وَأَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ) (2) وَقَالَ: «وَأَکْثَرُهُمْ

لاَ یَشْعُرُونَ»؛ و (خداوند) فرمود: ولی بیشتر آن ها نمی دانند. و (در جای دیگر) فرمود: و بیشتر آن ها نمی فهمند. و فرمود: و بیشتر آن ها درک نمی کنند».

آیه اوّل: جاهلان

اوّلین آیه، آیه 37 سوره انعام است. مضمون آیه این است که کفّار و مشرکان، مکرّر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقاضای معجزه می کردند، به گونه ای که گویا پیامبر صلی الله علیه و آله بازیچه دست آن هاست. خداوند در پاسخ آن ها فرمود: «خدا بر ارائه معجزات مختلف قادر است» همان گونه که به اندازه کافی معجزاتی ارائه کرده است.

ولی اکثر متقاضیان معجزه، به قدرت خداوند، عالم نیستند، به همین دلیل بهانه جویی می کنند.

آیه دوم: بی خردان

آیه دوم به طور کامل چنین است:

«(مَا جَعَلَ اللهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَلاَ سَائِبَهٍ وَلاَ وَصِیلَهٍ وَلاَ حَامٍ وَلَکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ وَأَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ)؛ خداوند هیچ گونه «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و«حام» قرار نداده است]اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی است که در زمان جاهلیّت،استفاده ازآن هارابه عللی حرام می دانستند و این بدعت دراسلام ممنوع شد[ولی کسانی که کافرشدند،برخدادروغ می بندند،وبیشترآن هادرک نمی کنند !». (3)

1- سوره انعام، آیه 37 .
2- سوره مائده، آیه 103 .
3- سوره مائده، آیه 103 .

در آیه اوّل، اکثریّت ناصالح به نداشتن عمل و در این آیه به نداشتن عقل، توصیف شده اند و معنایش این است که اکثریّت ناصالح، نه علم دارند و نه عقل!

آیه سوم: بی ادراکان

آیه سوم، به شکلی که در متن روایت آمده، در قرآن مجید وجود ندارد. بنابراین، یا اشتباه نسخه است و نویسندگان کتاب های خطّی در زمان گذشته که صنعت چاپ وجود نداشت اشتباه نوشته اند، یا از آیه شریفه 95 سوره اعراف: (وَهُمْ لاَ یَشْعُرُونَ) اتخاذ شده و درحقیقت، نقل به معناست، نه عبارت صریح آن.

به هر حال، از آیات مختلف قرآن مجید استفاده می شود که گاه اکثریّت هایی یافت می شوند که هیچ چیز ندارند؛ نه علم و آگاهی دارند، نه عقل و خرد، و نه درک و شعور. (1)

اکثریّت مردم در عصر جاهلیت چنین بودند.

حکومت اکثریّت!

در دنیای امروز بهترین نوع حکومت، حکومت اکثریّت است، که از طریق رأی اکثریّت شرکت کنندگان در انتخابات به دست می آید و نام آن را دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) می گذارند. امّا هنگامی که در ماهیّت و حقیقت این نوع حکومت ها دقت می کنیم سر از جاهای رسوایی درمی آورد! زیرا در بسیاری از انتخابات های چنین کشورهایی تنها نیمی از مردم یا کمتر، شرکت می کنند واکثریّت آراء شرکت کنندگان (مثلا 26%) به نفع یک کاندیدا و بقیّه (24%) به نفع کاندیدای دیگر است. مثلا اگر 50 میلیون از 100 میلیون نفر جمعیّت یک کشور

1- تفاوت «عقل» و «شعور» در این است که عقل، ادراک کلیات است، ولی شعور، ادراک جزئیات. به تعبیر دیگر،عقل به قیاسات کلیّه عقلیه اشاره دارد و شعور به تجربیات حسیه، و علم، حاصل و نتیجه هر دو است. آری،حاصل شعور و تجربه و ادراکات عقلیه، علم و دانش است.

در انتخابات شرکت کنند و 26 میلیون نفر به شخصی رأی دهند او رئیس جمهور اکثریّت می شود و حکومتش را دموکراسی می خواند.

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، دوره ای که بوش کاندیدا شده بود، با رأی 25% کلّ مردم آمریکا انتخاب شد! تازه همین مقدار رأی هم به کمک تبلیغات وسیع و شست وشوی مغزها و وعده های دروغین حاصل شد!

گاه عوامل عجیب و حیرت آوری سبب شرکت مردم در انتخابات می شود. مثلا درباره انتخابات آمریکا، در خبرها آمده بود که علّت رأی دادن بسیاری از مردم، زیبایی همسر رئیس جمهور بوده است! آری، حکومت پرافتخار دموکراسی در دنیای امروز حاصل تبلیغات کاذب، وعده های دروغین، مخارج میلیاردی و شست وشوی مغزهاست.

امّا حکومت در اسلام، الهی است و حاکم از سوی خداوند تعیین می شود ومشروعیّت پیدا می کند، هرچند بازوی حکومت، مردم هستند. برای دست یافتن به این بازو، براساس دو آیه (وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ) (1) (وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ) (2)

قائل به دخالت مردم هستیم؛ ولی اوّل باید فرهنگ سازی کرد، باید اکثریّت جامعه را به سوی ایمان و اسلام دعوت نمود، آن گاه آن ها در پای صندوق های رأی حاضر شوند تا شورا تشکیل و بازوی حکومت اسلامی شود. انتخاباتی که ما می گوییم، با انتخابات اکثریّتی جهان غرب فاصله زیادی دارد.

امّا در مسائل اخلاقی حتّی این اکثریّت هم در اسلام پسندیده نیست، و لذا اگر اکثریّت، نماز نخوانند شما باید نمازتان را بخوانید، اگر اکثریّت، رشوه خواری کنند شما مجاز به این کار نیستید. اگر اکثریّت، رباخواری کردند شما نباید آلوده آن شوید. و لذا صلحا و اولیا و انبیا و امامان علیهم السلام در عصر خود، هرگز تابع اکثریّت فاسد و ناصالح نبودند.

1- سوره آل عمران، آیه 159.
2- سوره شوری، آیه 38 .

ص:86

فراز دهم: اولوا الباب

اشاره

امام کاظم علیه السلام در بخش دهم درباره اولوا الباب بحث کرده و به هشت آیه از آیات قرآن استدلال نموده، که هفت آیه آن به «اولوا الالباب» ختم می شود. توجّه فرمایید:

«یَا هِشَامُ ثُمَّ ذَکَرَ أُولِی الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّکْرِ وَحَلَّاهُمْ بِأَحْسَنِ الْحِلْیَهِ، فَقَالَ: (یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرآ کَثِیرآ وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ) (1)

وَقَالَ: (وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ) (2)

وَقَالَ: (إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لاَیَاتٍ لِّأُولِی الْأَلْبَابِ) (3)

وَقَالَ: (أَفَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَی إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ) (4)

وَقَالَ: (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِداً وَقَائِماً یَحْذَرُ الْاٰخِرَهَ وَیَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ) (5) وَقَالَ: (کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ

1- سوره بقره، آیه 269 .
2- سوره آل عمران، آیه 7 .
3- سوره آل عمران، آیه 190 .
4- سوره رعد، آیه 19 .
5- سوره زمر، آیه 9 .

إِلَیْکَ مُبَارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ وَلِیَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الاَلْبَابِ) (1) وَقَالَ: (وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْهُدَی وَأَوْرَثْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ الْکِتَابَ * هُدیً وَذِکْرَی لاُِولِی الاَلْبَابِ) (2) وَقَالَ: (وَذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنفَعُ الْمُؤْمِنِینَ) (3) ؛ ای هشام! خداوند سپس صاحبان خرد را به بهترین روش ذکر

کرده و آن ها را به زیباترین زینت ها، زینت بخشیده، سپس فرموده: دانش وحکمت را به هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد؛ و به هرکس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان (این حقایق را درک نمی کنند، و) متذکّر نمی شوند. و فرمود: (تفسیر آیات متشابه را) جز (خدا و) راسخان در علم نمی دانند. (آن ها که به دنبال درک اسرار آیات قرآنند) می گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ تمامی آن از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند) و فرمود: به یقین در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمدوشد شب و روز، نشانه هایی (روشن) برای خردمندان است و فرمود: آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکّر می شوند. و فرمود: آیا (چنین کسی با ارزش است یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام، به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: آیا کسانی که می دانند، با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکّر می شوند». و فرمود: این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند. و فرمود: و ما به موسی هدایت بخشیدیم، و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم. کتابی که مایه هدایت و تذکّر برای خردمندان بود. و فرمود: و پیوسته تذکّر ده، زیرا تذکّر، مؤمنان را سود می بخشد».

1- سوره ص، آیه 29 .
2- سوره مؤمن (غافر)، آیه 53 و 54 .
3- سوره ذاریات، آیه 55 .

اولوا الباب کیانند؟

در شانزده آیه از آیات قرآن مجید واژه اولوا الباب ذکر شده است. با این تفاوت که در بعضی از آن ها اولوا الباب، مدح و ستایش شده اند و در برخی بدون مدح و ستایش ذکر شده است؛ مانند آیه قصاص: (وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاهٌ یَا أُوْلِی الاَلْبَابِ). (1)

«الباب» جمع «لب» به معنای مغز است، ولی این واژه درباره انسان به معنای عقل است، نه مغزی که در جمجمه وجود دارد و ابزاری برای عقل است.

مرحوم طبرسی می گوید: «و از آن جا که عقل انسان، نفیس ترین جزء وجودی انسان است تعبیر به لب شده است». (2)

پس از تقدیم این مقدّمه کوتاه، به تفسیر اجمالی آیات هشت گانه می پردازیم:

آیه اوّل: حکمت

اشاره

در اوّلین آیه (269 سوره بقره) خداوند به بهترین وجه، صاحبان خرد را ستایش کرده است. در این آیه چند نکته وجود دارد:

1. معنای حکمت

احتمالات متعدّدی درباره تفسیر حکمت داده شده است؛ ازجمله: معرفه الله، قرآن مجید، هرگونه علم نافع و سودمند. (3) بنابراین، به اولوا البابی که مخاطب این

آیه هستند حکمت داده می شود؛ چه علم و حکمت اکتسابی باشد (یعنی به آن ها استعداد کافی برای فراگیری علم و حکمت داده می شود) و چه علم و حکمتی که جنبه اعطایی و موهبتی داشته باشد، که هر دو مربوط به اولوا الباب است.

1- سوره بقره، آیه 179 .
2- مجمع البیان، ج 2، ص 43 .
3- تفسیر نمونه، ج 2، ص 340.

2. تفسیر «من یشاء»

این تعبیر به معنای «دادن بی حساب و کتاب» نیست، بلکه معنای آن این است که خداوند به مقتضای حکمتش به آن کس که لایق باشد و خداوند او را شایسته بداند، می دهد. همان گونه که در تعبیرات مشابه، نظیر (یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ) (1) و (وَیُعَذِّبُ

مَنْ یَشَاءُ) (2) نیز به معنای لیاقت غفران و استحقاق عذاب است. خداوند کسی را که

لایق بخشش باشد، می بخشد و کسی را که مستحقّ عذاب باشد عذاب می کند.

3. خیر کثیر چیست؟

خداوند به هرکس علم و حکمت عنایت کند به او خیر کثیر داده است. منظور از خیر کثیر، خیر دنیا و آخرت است. همان گونه که بدبختی دنیا براثر جنگ، وجنگ و ناآرامی ها نتیجه جهل است. بنابراین، خیر دنیا و آخرت در سایه علم وآگاهی است.

آیه دوم: راسخان در علم

دومین آیه ای که امام کاظم علیه السلام در بحث اولوا الالباب به آن استناد کرده، آیه هفتم سوره آل عمران است. این آیه درباره راسخان در علم سخن می گوید. آنان که علمشان موقّت و متزلزل نیست، بلکه دارای علمی ثابت و ریشه دارند که در اعماق وجودشان جای گرفته است. این گونه افراد در محکمات و متشابهات دچار لغزش نمی شوند، بلکه به هر دو ایمان دارند، محکمات را گرفته

و در متشابهات به اهلش رجوع می کنند. اگر چیزی را درک نکردند فورآ آن را انکار نمی کنند.

آیه شریفه راسخون در علم، به دو شکل تفسیر شده است:

1- این جمله در آیات متعددی از قرآن مجید، ازجمله آیه 284 سوره بقره و 129 سوره آل عمران آمده است.
2- این جمله نیز در آیات متعدّدی از قرآن مجید، ازجمله آیه 18 سوره مائده و 14 سوره فتح آمده است.

1. جمله (الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ) عطف بر «الله» در آیه قبل باشد. طبق این تفسیر، راسخون در علم، حضرات معصومین علیهم السلام و تربیت یافتگان مکتبشان هستند.

2. عطف بر جملات قبل نباشد، بلکه جمله استینافیه (جمله تازه ای) باشد. ما همان تفسیر اوّل را ترجیح داده و دلایل آن را در تفسیر نمونه آورده ایم. (1)

به هر حال، آیه شریفه دلالت می کند که اولوا الباب در مسیر راسخون در علم گام برمی دارند.

آیه سوم: آیات الهی در آسمان و زمین

سومین آیه مورد استدلال امام علیه السلام، آیه 190 سوره آل عمران است.

از این آیه شریفه و آیات مشابه استفاده می شود که آیات قرآن تنها برای خواندن نیست، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات، مقدّمه ای برای اندیشیدن است. لذا در این آیه خداوند به عظمت آفرینش آسمان ها و زمین اشاره کرده و به این ترتیب، مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ سوق می دهد تا هرکس به اندازه پیمانه استعداد و تفکّرش، از این اقیانوس بی کران سهمی ببرد و از سرچشمه زلال آفرینش سیراب شود.

خلاصه این که اسلام، به شهادت آیات و روایات مورد بحث، دین عقلانیّت است.

آیه چهارم: بینایان و نابینایان

چهارمین آیه، آیه 19 سوره رعد است. دقت فرمایید:

«(أَفَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَی إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الأَلْبَابِ)؛ آیا کسی که می داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکّر می شوند».

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 514، ذیل آیه شریفه.

خداوند در آیات بعد (21 تا 23 سوره رعد) هشت صفت ویژه به شرح زیر برای اولوا الالباب بیان کرده است:

1. وفای به عهد و پرهیز از پیمان شکنی.

2. حفظ پیوندها و پاسداری از آن ها، ازجمله صله رحم.

3 و 4. خشیت از پروردگار و ترس از بدیِ حساب در دادگاه قیامت!

5. صبر و استقامت به منظور جلب رضای خدا.

6. اقامه نماز.

7. انفاق به نیازمندان به صورت پنهان و آشکار.

8. جبران خطاها و سیّئات، با نیکی ها و حسنات. (1)

نکته قابل توجّه در این جا، مقابله دو گروهی است که در متن آیه شریفه به آن اشاره شده است: کسانی که می دانند و آگاهند که قرآن مجید از سوی خداوند نازل شده است؛ چنین افرادی شباهتی به انسان های نابینا ندارند، و کسانی که نمی دانند قرآن از سوی خداوند نازل شده است؛ آن ها همچون نابینایانند.

این مقابله می خواهد بگوید حقانیّت و اعجاز قرآن به قدری واضح و آشکار است که هرکس چشمانی بینا داشته باشد آن را می پذیرد و آن ها که نمی پذیرند درواقع نابیناهستند.واین تفاوت راصاحبان مغزواندیشه می فهمندودرک می کنند.

آیه پنجم: عالمان و جاهلان مساوی نیستند

امام کاظم علیه السلام سپس به آیه 9 سوره زمر استدلال می کند:

«(أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ)؛ آیا (چنان کسی با ارزش است یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و

قیام به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟ ! بگو: آیا

1- شرح این صفات هشت گانه را در تفسیر نمونه، ج 10، ص 183 به بعد مطالعه فرمایید.

کسانی که می دانند باکسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکّرمی شوند».

در حدیثی، که در تفسیر این آیه وارد شده، امام صادق علیه السلام فرمودند:

«منظور از (الَّذِینَ یَعْلَمُونَ) ما اهل بیت هستیم، و مقصود از (الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ) دشمنان ما، و منظور از (أُوْلُوا الأَلْبَابِ) شیعیان ما هستند که فرق میان ما و دشمنان ما را می دانند و راه ما را برگزیده اند». (1)

البتّه همان گونه که بارها گفته ایم، این گونه تفاسیر، بیان مصداق روشن و کامل آیه است، نه مصداق منحصر آن. بنابراین، مفهوم آیه به آنچه در روایت آمده منحصر نیست.

درضمن این آیه شریفه را می توان از معجزات قرآن مجید به حساب آورد؛ زیرا این آیات زمانی نازل شد که جهل و نادانی در جزیره العرب موج می زد، تا آن جا که آن عصر را عصر جاهلیّت عرب نامیدند و افراد قادر بر خواندن ونوشتن، بسیار محدود وانگشت شمار بودند (2) ؛ به گونه ای که اگر کسی قصد

داشت وصیّت نامه ای بنویسد برای یافتن نویسنده وصیّت نامه به زحمت می افتاد. و لذا در آیه کتابت دِین می فرماید: «اگر نویسنده ای نیافتید دو شاهد بگیرید» (وَاسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِّجَالِکُمْ). (3) در چنان محیطی، سخن گفتن از علم و دانش

وعالمان و دانشمندان و تعظیم و تکریم آگاهان و صاحبان عقل و اندیشه واهمیّت دادن به اولواالالباب، یک معجزه است و نباید به سادگی از کنار

آن گذشت.

آیه ششم: تدبّر در آیات قرآن

آیه بیست و نهم سوره ص، ششمین آیه ای است که در این بخش، امام

1- مجمع البیان، ج 8، ص 389.
2- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ص 25 .
3- سوره بقره، آیه 282 .

کاظم علیه السلام به آن استناد کرده است. می فرماید:

«(کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ مُبَارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ وَلِیَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الاَلْبَابِ)؛ این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند».

واژه «مبارک» در لغت عرب معنای متفاوتی دارد. در فارسی، این واژه در جایی به کار می رود که شادی و خوشحالی و نشاطی وجود دارد؛ ولی در لغت عرب، به نعمتی گفته می شود که مستمر و پایدار باشد. «بَرَک» در لغت عرب، به شتری گفته می شود که سینه اش را روی زمین می گذارد و استقرار و ثبات پیدا می کند، مبارک هم نعمت پایدار و ثابت و مستمر است. بنابراین، قرآن مجید نعمتی است مستمر و جاویدان که مردم در تمامی قرون و اعصار می توانند از آن بهره بگیرند.

البتّه استفاده از قرآن، به قرائت و تلاوت و حفظ آن خلاصه نمی شود، چون هدف اصلی، اندیشه و فهم و عمل به قرآن است.

به عبارت دیگر، قرآن مجید نسخه هدایت است و نسخه هدایت، تنها برای خواندن، نوشته نمی شود (هرچند تلاوت قرآن ثواب بسیار دارد) بلکه خواندن باید مقدّمه عمل باشد و عمل، مایه سعادت است.

درضمن، جمله پایانی آیه شریفه بر این مطلب دلالت دارد که چون قرآن با عقل هماهنگ است باعث تذکّر صاحبان خرد می شود. و لذا ما معتقدیم هر آنچه عقل حکم کند شرع نیز به آن حکم می کند و به آنچه شرع حکم می کند عقل نیز حکم خواهد کرد (کلّما حکم به الشرع حکم به العقل وکلّما حکم به العقل حکم به الشرع) (1) بنابراین، عقل و شرع در راستای یکدیگرند. همان گونه که نورافکن

وخورشید چنین هستند، با این تفاوت که محدوده عقل و نورافکن، محدودتر ومحدوده خورشید و شرع، گسترده تر است.

1- دائره المعارف فقه مقارن، ج 1، ص 526 .

آیه هفتم: هدایت و تذکّر

هفتمین آیه، آیه 53 و 54 سوره مؤمن است. توجّه فرمایید:

«(وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْهُدَی وَأَوْرَثْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ الْکِتَابَ * هُدیً وَذِکْرَی لِأُولِی الْأَلْبَابِ)؛ و ما به موسی هدایت بخشیدیم، و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم. کتابی که مایه هدایت و تذکّر برای خردمندان بود».

تفاوت «هدایت» و «تذکّر» در این است که احکام و معارف کتاب های آسمانی برای مردم، در آن جا که نمی دانند و عقل و درکی درباره آن ندارند اسباب هدایت و در آن جا که می دانند و عقلشان آن را درک می کند مایه تذکّر و یادآوری است. بنابراین، در یک جا تعلیم و تربیت و در جای دیگر تذکّر و یادآوری وتقویت ادراکات عقلیّه است.

آیه هشتم: پیوسته تذکّر بده

آخرین آیه ای که امام کاظم علیه السلام در فراز دهم بر آن تکیه کرده، آیه 55 سوره ذاریات است. خداوند می فرماید:

«(وَذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنفَعُ الْمُؤْمِنِینَ)؛ و پیوسته تذکّر بده، زیرا تذکر، مؤمنان را سود می بخشد».

دراین آیه سخن ازاولوا الالباب نیست، بلکه درحقیقت، تکمیل آیه قبل است.

در آن جا کتاب های آسمانی را مایه هدایت و تذکّر اولوا الالباب دانست و در این جا تذکّر را به حال مؤمنان سودمند می داند. اگر این دو آیه را به هم ضمیمه کنیم نتیجه اش این می شود که ایمان، بدون تعقّل و تفکّر حاصل نمی شود و اگر حاصل شود پایدار نمی ماند. باید عقل و اندیشه را تقویت کرد تا ایمان، استقرار و ثبات پیدا کند.

به امید آن که از این تعالیم و کلمات ارزشمند امام کاظم علیه السلام بهره بگیریم وپایه های عقل و اندیشه خود را تقویت کنیم و در سایه آن به سعادت دنیا وآخرت دست یابیم.

ص:96

فراز یازدهم: فهم و عقل

اشاره

امام کاظم علیه السلام در یازدهمین فراز حدیث، خطاب به هشام می فرماید:

«(یَا هِشَامُ ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ فِی کِتَابِهِ: (إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ) (1)

یَعْنِی عَقْلٌ وَقَالَ: (وَلَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ) (2) قَالَ: الْفَهْمَ وَالْعَقْلَ؛ ای هشام ! خداوند

متعال در کتابش (قرآن مجید) می فرماید: «در این تذکّری است برای آن کس که قلب دارد». و منظور از قلب در این آیه عقل است. و (در جای دیگر) فرمود: «وما به لقمان حکمت دادیم». و منظور از حکمت (در این آیه شریفه) فهم وعقل است».

در این فراز از حدیث، امام علیه السلام به دو آیه از قرآن که به عقل و عقلانیّت پرداخته، اشاره کرده و توجّه هشام را به آن ها جلب نموده است.

آیه اوّل: سرگذشت پیشینیان، مایه عبرت

آیه شریفه 37 سوره ق که پس از آیات مربوط به سرگذشت پشینیان قرار گرفته، سرگذشت گذشتگان را برای کسانی که «قلب» دارند مایه تذکّر و اندرز می داند.

1- سوره ق، آیه 37 .
2- سوره لقمان، آیه 12.

منظور از «قلب» در این جا، بلکه در دیگر آیات قرآن، که از درک مسائل بحث می کند، همان «عقل» و شعور و ادراک است. در کتب لغت نیز یکی از معانی «قلب» همان «عقل» گفته شده است.

راغب در مفردات، قلب را در آیه مورد بحث به «علم و فهم» تفسیر کرده و در لسان العرب نیز می خوانیم که گاه «قلب» به معنای «عقل» به کار می رود.

امام کاظم علیه السلام نیز در روایت مورد بحث، قلب را به عقل تفسیر کرده است.

واژه «قلب» در اصل، به معنای تغییر و تحوّل و به اصطلاح، دگرگونی و انقلاب است و از آن جا که فکر و عقل انسان دائماً در حال دگرگونی است به آن «قلب» گفته شده است. به همین دلیل، در آیات قرآن روی مسئله «سکینه و آرامش دل» یا «اطمینان قلب» تکیه شده است. مثلا در آیه 4 سوره فتح می خوانیم:

«(هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ)؛ او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنین نازل کرد» و یا در آیه 28 سوره رعد آمده است:

«(أَلاَ بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)؛ آگاه باشید که با یاد خدا دل ها آرام می گیرد».

آری، تنها یاد خدا این موجود ناآرام (قلب) را آرامش می بخشد.

تعبیر (أَلْقَی السَّمْعَ) به معنای «گوش را افکند» که در ادامه آیه مورد بحث آمده، کنایه از گوش دادن و نهایت دقّت در استماع است. شبیه تعبیری که در فارسی داریم، می گوییم: «گوشم با شماست»؛ یعنی به خوبی به سخنانت گوش

می دهم. و کلمه «شهید»، که در پایان آیه آمده، در این جا به معنای کسی است که حضور قلب دارد و به اصطلاح، دلش در مجلس است و با دقّت مطالب را پیگیری می کند.

از مجموع آیه شریفه چنین استفاده می شود که دو گروه می توانند از این مواعظ، پند و اندرز بگیرند: نخست آن ها که دارای ذکاوت و عقل و هوشند وتوانایی تحلیل مسائل را به طور مستقل دارند. دیگر، کسانی که در این حد واندازه نیستند، امّا می توانند «مستمع» خوبی برای دانشمندان باشند و با حضور

قلب به سخنان آن ها گوش فرا دهند و حقایق را از طریق ارشاد و راهنمایی آن ها فرا گیرند.

آیه دوم: حکمت لقمان

در این آیه شریفه سخن از حکمت لقمان به میان آمده است. برای حکمت

- همان گونه که قبلاً گفتیم - معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند: «شناخت اسرار جهان هستی»، «آگاهی از حقایق قرآن»، «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و«معرفت و شناسایی خداوند». (1)

امّا همه این معانی را می توان یک جا جمع کرد و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود، مجموعه ای از معرفت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت است.

امام کاظم علیه السلام در این روایت می فرماید: «مراد از حکمت، فهم و عقل است». در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه مورد بحث فرمود: «اُوتِیَ مَعْرِفَهُ اِمامِ زَمانِهِ؛ حکمت این است که لقمان به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت». (2)

روشن است که هرکدام از این ها، یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود و با هم منافاتی ندارد.

به هر حال، «لقمان حکیم» به دلیل داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت. او هدف نعمت های الهی و کاربرد آن ها را می دانست و آن ها را دقیقاً در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می بست و اساساً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیزی در جای خود». بنابراین، «شکر» و «حکمت» به یک نقطه بازمی گردند.

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 36 .
2- نورالثقلین، ج 4، ص 196.

ص:100

ص:101

فراز دوازدهم: تواضع در برابر حق

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز دوازدهم حدیث هشام، خطاب به وی می فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ: تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ وَإِنَّ الْكَيِّسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرٌ؛ ای هشام! لقمان (حکیم) (1) خطاب به فرزندش گفت: در مقابل حق،

متواضع و فروتن باش تا عاقل ترین مردم باشی و بی شک افراد هوشیار ومتواضع در برابر حق، زیاد نیستند».

راه دست یافتن به جایگاه بالاتر عقل

در بخش های گذشته، اهمیّت و ارزش عقل بیان شد. امام علیه السلام در این بخش، راه عاقل تر شدن را بیان می کند و آن را تواضع و فروتنی در برابر حق می شمارد.

1- در بعضی از تواریخ آمده که لقمان، غلامی سیاه از مردم سودان یا مصر بود و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفّا داشت. وی از همان آغاز به راستی سخن می گفت و در امانت خیانت نمی نمود و دراموری که به او مربوط نبود دخالت نمی کرد. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «بی تردیدلقمان، پیامبر نبود، ولی بنده ای بود که بسیار فکر می کرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوستمی داشت، و خدا نیز او را دوست داشت و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود». امام صادق علیه السلام درباره حکیم بودن لقمان می فرماید: «به خدا سوگند حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به دلیل نسبت و مال و جمال و جسم او نبود، بلکه او مردی بود که در انجام دادن فرمان خدا قوی و نیرومند بود و ازگناه و شبهات اجتناب می کرد». (تفسیر نمونه، ج 17، ص 44 به بعد).

خداوند متعال از دو طریق حق را بیان کرده است: یکی از طریق عقل و اندیشه، که هرچند شعاع آن محدود و گستره آن کم است، امّا قابل اعتماد می باشد. دیگر، از طریق وحی، که این مأموریّت را 124 هزار نفر (1) از پیامبران الهی انجام داده اند.

موانع رسیدن به حق

بسیاری حق را دیدند و نپذیرفتند؛ چون موانعی وجود دارد که مانع رسیدن به حق می شود. این موانع گاه سبب می شود پرده و حجابی بر روی عقل انسان بیفتد و نتواند حق را ببیند و بدتر، این که گاه آن موانع، باطل را زینت داده و به جای حق جلوه می دهد و در نتیجه حق پنهان می شود.

ما درباره این موانع به طور مشروح در پیام قرآن (ج 1، ص 316 به بعد) بحث کرده ایم که در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. هوای نفس؛ یکی از موانع وصول به حق، هوای نفس است. در آیه شریفه 23 سوره جاثیه به این مانع اشاره شده است. توجّه فرمایید:

«(أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللهُ عَلَی عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَی بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ أَفَلاَ تَذَکَّرُونَ)؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؟ با این حال، غیر از خدا چه کسی می تواند او را هدایت کند؟ ! آیا متذکّر نمی شوید؟ !».

یکی از زشت ترین اعمال، قتل نفس و از آن زشت تر، کشتن انسان بی دفاع واز آن بدتر، کشتن فرزند است. عرب جاهلی به قدری آلوده هوای نفس شده بود که فرزند بی دفاعش را زنده به گور می کرد و به آن افتخار می نمود. چراکه هوای نفس، زشتی را برای انسان تزئین می کند و زیبا جلوه می دهد.

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 337 (باب 3773، ح 19195).

در آیه 16 سوره طه می خوانیم: «(فَلاَ یَصُدَّنَّکَ عَنْهَا مَنْ لّاَ یُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَی)؛ پس مبادا کسی که به آن (قیامت) ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن بازدارد، که هلاک خواهی شد!».

در این جا هم هوای نفس مانع پذیرش حق شده است.

2. حبّ مقام و مال؛ پیامبران یکی پس از دیگری مبعوث می شدند و هرکدام با ادلّه متقن و معجزات روشن و انکارناشدنی، مردم را به یکتاپرستی دعوت می کردند. امّا فرعون ها و نمرودها و مانند آن ها دعوت پیامبران را نمی پذیرفتند؛ چون مانع جاه و مقام و ثروت نامشروع آن ها بود. و لذا حبّ دنیا سرآمد تمام گناهان شمرده شده است. (1)

3. تعصّب های بی جا؛ یکی دیگر از موانع رسیدن به حق، تعصّب های خشک وبی جاست؛ تعصّبات خشک و کور و کر که هیچ مبنای معقولی ندارد. چنین انسان هایی همه حقایق را می بینند، ولی بهانه تراشی می کنند.

در آیات 91 تا 93 سوره اسراء نمونه هایی از این تعصّبات و بهانه جویی ها بیان شده است. مشرکان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتند:

«ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی. یا باغی از نخل و انگور از آنِ تو باشد؛ ونهرها در لابه لای آن جاری کنی، یا قطعات (سنگ های) آسمان را - آن چنان که می پنداری - بر سر ما فرود آری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری، یا برای تو خانه ای پرنقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، حتّی اگر به آسمان روی ایمان نمی آوریم، مگر آن که نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!».

غیر از مورد اوّل، بقیّه تقاضاهای آن ها سودی برایشان نداشت؛ بلکه صرفآ بهانه جویی بود. راستی اگر با تقاضای آن ها موافقت و قطعات سنگ از آسمان

1- بحارالانوار، ج 78، ص 23، ح 86 و ص 54، ح 97 .

نازل می شد، آن ها نابود می شدند و دیگر وجود نداشتند که ایمان بیاورند. در تقاضای دیگر، بسیار متکبّرانه برخورد کردند؛ زیرا نگفتند: ما را نزد خدا وملائکه ببر، بلکه گفتند: خدا و ملائکه را نزد ما بیاور! اگر انسان، اهل منطق باشد و از هوای نفس و حبّ مقام و مال و ثروت دوری کند و اهل تعصّب و عناد ولجاج نباشد، ایمان می آورد. زیرا بهتر از قرآن، دلیل و برهان و معجزه ای وجود نداشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن ها بیاورد.

موضع گیری های مختلف در برابر حق

انسان ها در برابر حق مختلفند: بعضی کاملا تسلیم حقّند. برخی، آن مقدار از حق را که در راستای منافعشان باشد می پذیرند و به آنچه که در تعارض با مطامع و منافع آن هاست تن نمی دهند. انسان باید خالی از کبر و غرور و تعصّب وهواپرستی و حبّ جاه و مقام باشد تا کاملا در برابر حق تسلیم شود.

اگر در دنیای کنونی صدای حق طلبان دنیا به جایی نمی رسد و گوشی بدهکار آن نیست، به این دلیل است که صاحبان آن گوش ها موانع حق را از جلوی پای خود کنار نزده اند. عجیب این که دنیاپرستان در آن جا که حق به ضررشان باشد آن را دور می زنند حتّی اگر خودشان هم تصویب کرده و به صورت قانون درآورده باشند. آزادی هایی که جز توحّش نمی توان نامی بر آن گذاشت و چون در راستای منافع آن هاست مورد قبول است، امّا آزادی هایی که انبیا و پیامبران آورده اند و هماهنگ با فطرت انسان است، چون در تعارض با منافع آن ها ومخالف با هوی و هوسشان است، پذیرفتنی نیست!

امیدواریم در این دنیای پرغوغا بتوانیم موانع شناخت حق را از مقابل دیدگان خود و نسلمان کنار بزنیم و در برابر حق تسلیم شویم و جزء اقلیّتی باشیم که لقمان حکیم با عنوان «کیّس» از آن ها یاد کرده است.

تصویری گویا از دنیا

در قسمت دوم از فراز دوازدهم روایت، چنین آمده است:

«يَا بُنَيَّ! إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ، قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ، وَحَشْوُهَا الْإِيمَانَ، وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ، وَقَيِّمُهَا الْعَقْلَ، وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ، وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ؛ ای فرزندم! دنیا (همچون) دریای عمیق و گودی است که (اقوام و ملل) و انسان های مختلفی در آن غرق شده اند، لذا باید (برای نجات خویشتن) کشتی ای از تقوا آماده کنی که زاد و توشه اش ایمان، و نیروی محرّکه و بادبان هایش توکّل وناخدای آن عقل و دلیل و راهنمای آن علم و لنگرش صبر باشد».

همان گونه که گذشت، موانع مختلفی از قبیل هوای نفس، تکبّر و تعصّب وخودخواهی، منافع مادّی و جناحی و مانند آن، باعث می شود که انسان ها تسلیم حق نشوند.

یکی دیگر از موانع و حجاب ها، وابستگی به دنیاست، که در این بخش از روایت به آن پرداخته شده است.

دنیا در روایات به امور مختلفی تشبیه شده است؛ ازجمله:

1. مزرعه؛ در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اَلدُّنْيا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ». (1)

2. پل؛ در حدیث دیگری به نقل از حضرت مسیح علیه السلام آمده است: «اَلدُّنْيا قَنْطَرَةٌ». (2)

3. مسجد؛ در روایت دیگر به نقل از حضرت علی علیه السلام آمده است: «اَلدُّنْيا ... مَسْجِدُ أَحِبّاءِ اللهِ». (3)

4. دانشگاه؛ در حدیثی از همان حضرت می خوانیم: «اَلدُّنْيا ... دارُ مَوْعِظَةٍ». (4)

1- میزان الحکمه، باب 1212، ح 5747 (ج 3، ص 1193).

2- میزان الحکمه، باب 1259، ح 6033 (ج 3، ص 1237).
3- بحارالانوار، ج 73، ص 125، ح 119.
4- بحارالانوار، ج 73، ص 129، ح 135.

5. میدان تمرین؛ حضرت علی علیه السلام فرمود: «اَلدُّنْیا مِضْمارُهُ، وَالْقِیامَهُ حَلْبَتُهُ، وَالْجَنَّهُ سُبْقَتُهُ؛ دنیا، میدان تمرین، و قیامت، مرکز اجتماع برای مسابقه نهایی وبهشت، جایزه بزرگ آن است». (1)

در روایت مورد بحث نیز دنیا به دریای عمیقی تشبیه شده که بدون داشتن کشتی مطمئن با شرایط و ویژگی خاص، نمی توان به سلامت از آن عبور کرد؛ چراکه دریا خطرات فراوانی دارد که بدون آشنایی با آن ها و داشتن آمادگی کافی برای مقابله، عبور از آن کار بسیار خطرناکی است. از جمله خطرهای دریا می توان به موارد زیر اشاره کرد:

1.امواج سهمگینی که گاه کشتی های غول پیکررادرهم شکسته و نابود می کند.

2. گرداب هایی که براثر چرخش آب دریا به گرد خود، پیدا می شود و ممکن است کشتی ها را در کام خود فرو برد.

3. گم کردن راه نیز خطری است که دریانوردان را تهدید می کند و لذا معمولا کشتی ها از مسیرهایی که به سواحل نزدیک تر است حرکت می کنند.

4. نداشتن نیروی محرّکه و بادبان های کافی نیز کشتی را از حرکت می اندازد.

حضرت لقمان (2) به فرزندش توصیه می کند که برای نجات از این خطرات بزرگ کشتی ای بسازد که دارای ارکان پنج گانه باشد، چراکه کشتی، یک: به ناخدا نیاز دارد. دو: دلیل راه و راه بلد می خواهد. سه: به یک نیروی محرّکه قوی احتیاج دارد. چهار: نیروی بازدارنده ای که هر زمان طوفانی رخ داد و نیاز شد، بتوان آن را متوقّف کرد. برای این منظور، از طناب محکم و بلندی که سر آن قلّاب قوی چند پری داشت استفاده می کردند. و پنج: به زاد و توشه نیاز دارد.

1- نهج البلاغه، خطبه 106 .

2- لقمان حکیم هرچند پیامبر نبود؛ ولی انسانی عالم، زاهد، حکیم و مخالف هوای نفس بود که خداوند قلبشرا نورانی کرد و تا آن جا پیشرفت کرد که خداوند در قرآن مجید و حضرات ائمه علیهم السلام در روایات، کلمات اورا به کار برده اند. و ما انسان ها اگر نتوانیم به مقام معصومین علیهم السلام برسیم؛ می توانیم همچون لقمان حکیمشویم.

کشتی نجات لقمان

لقمان حکیم سپس ارکان پنج گانه کشتی مذکور را، که جنس آن از تقواست، چنین معرفی می کند:

1. زاد و توشه در کشتی های مسافری، موادّ غذایی و در کشتی های باری، مال التجاره است؛ ولی در کشتی لقمان، ایمان به پروردگار یکتاست، که بر هر چیزی قادر است.

2. نیروی محرّکه کشتی و بادبان های آن، توکّل بر خداوند است. بسیارند کسانی که با وسواس، امروز و فردا می کنند و هیچ گاه به مقصد نمی رسند، امّا کسانی که وسواس را کنار گذاشته، توکّل بر خدا نموده و عاقلانه حرکت می کنند، به مقصد می رسند.

3. ناخدای این کشتی، عقل است؛ همان چیزی که تمام این روایت برای بیان اهمیّت آن ذکر شده است.

4. راهنما و دلیل راه کشتی، علم و آگاهی است. باید از علم و دانش استفاده کرد وکشتی را به مقصد رساند.

5. لنگر و نیروی بازدارنده کشتی، صبر است. دنیا حوادث تلخ و شیرین بسیاری دارد. ناکامی ها، شکست ها، بیماری ها، حوادث طبیعی و غیر طبیعی هولناک، فراق و جدایی ها و مانند آن، لازمه زندگی دنیاست و چاره همه آن ها صبر است. اگر انسان، ناشکیبا باشد نمی تواند در برابر مشکلات بایستد و قامت خود را افراشته نگه دارد.

طوفان های جهان معاصر

اشاره

دنیای امروز ما طوفانی تر از هر زمان است. به سه نمونه از این طوفان ها توجّه فرمایید:

1. طوفان مفاسد اخلاقی

17 هزار کانال تلویزیونی از طریق ماهواره قابل دریافت است که 99% آن فاسد و مُفسد و مخرّب اخلاق است و عملا سعی در متلاشی کردن خانواده ها وبی هویت نمودن جوانان دارند. در هیچ عصر و زمانی دامنه مفاسد اخلاقی این قدر گسترده و آلات و ابزار فساد این قدر وسیع و در دسترس همگان نبوده است.

2. طوفان مشکلات اقتصادی

عدّه ای جهان خوار، دنیا را می بلعند و از پرخوری خوابشان نمی برد، وجماعت زیادی از درد فقر و گرسنگی نمی توانند بخوابند! هر شب ده ها یا صدها میلیون انسان، گرسنه می خوابند. کودکان براثر سوء تغذیه بیمار شده وبیماران به دلیل دسترسی نداشتن به دارو می میرند.

3. طوفان جنگ ها و درگیری ها

نان عدّه ای از غارتگران و جنگ طلبان دنیا، در جنگ و خونریزی و درگیری است. لذا در مناطق مختلف دنیا به بهانه های واهی شعله جنگ را می افروزند تا بتوانند سلاح هایشان را به فروش برسانند. کسانی که در آمریکا و کشورهای مشابه دائمآ بر طبل جنگ می کوبند، انسان نماهایی هستند که برای جمع آوری ثروت بیشتر حاضرند جان عدّه زیادی از مردم گرفته شود!

در این طوفان های سهمگین، پناهگاهی جز خداوند و تعلیمات انبیا، به ویژه معارف اسلام، وجود ندارد. آری، برای حلّ مشکلات سه گانه مذکور و دیگر مشکلات مشابه هیچ راه مطمئنّی جز آنچه گفته شد، نیست. اگر از کشتی دین، با ویژگی هایی که لقمان حکیم گفته، عاقلانه استفاده نکنیم غرق می شویم.

فراز سیزدهم: نشانه عقل

اشاره

«يَا هِشَامُ! إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلاً وَدَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيَّةً وَمَطِيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ وَكَفَى بِكَ جَهْلاً أَنْ تَرْكَبَ مَا نُهِيْتَ عَنْهُ؛ ای هشام! برای هر چیزی دلیل و نشانه ای است، و دلیل و نشانه عقل اندیشیدن است، و نشانه اندیشیدن سکوت و خودداری (از سخنان ناروا) است. و برای هر چیزی مرکبی است، و مرکب عقل تواضع است، و برای نادانی تو همین بس که مرتکب کاری شوی که از آن نهی شده ای».

همان گونه که قبلا گفتیم، تمام این حدیث طولانی بر محور عقل و عقلانیّت دور می زند و در این فراز، از زاویه دیگری به عقل نگاه شده و نشانه عقل واندیشیدن بیان گشته تا هرکس عیار عقل و اندیشه اش را با آن محک بزند؛ همان گونه که می توان با این مقیاس، میزان عقل و فکر دیگران را نیز اندازه گرفت. به زندگی فرد مورد نظر نگاه کن، اگر در همه چیز؛ در مسائل دینی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی، تربیتی، رسانه ای، و خلاصه در همه اعمال و رفتار و موضع گیری ها و سخنانش، عقل و فکر حاکم باشد، نشانه عقلانیّت اوست ومی توان به وی اعتماد کرد، وگرنه عاقل و قابل اعتماد نیست.

تفکّر، در قرآن

اسلام به تفکّر و اندیشیدن اهمیّت بسیار زیادی داده است، تا آن جا که

می توان اسلام را «دین اندیشه و تفکّر» نامید. آیات متعدّدی از قرآن، و روایات فراوانی از معصومان علیهم السلام مؤیّد این مطلب است.

از آیات قرآن کافی است به آیه شریفه 46 سوره سبأ اشاره کرد، که می فرماید:

«(قُلْ إِنَّمَا أَعِظُکُمْ بِوَاحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا للهِ مَثْنَی وَفُرَادَی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا...)؛ بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم، دو نفر دو نفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید...».

طبق این آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم یک دستور مهم داده و یک موعظه اساسی کرده، که همه چیز در آن است. سعادت دنیا و آخرت، آرامش هر دو جهان، انسانیّت، سلامتی، تندرستی و خلاصه تمام خیرات در آن وجود دارد و آن این که «به صورت گروهی یا انفرادی قیام کنید و اندیشه خود را به کار گیرید» اگر فکر و اندیشه به کار گرفته شود، خواهید فهمید که شرک و بت پرستی واختلاف و درگیری و منازعه، مایه شقاوت و بدبختی، و توحید و یکتاپرستی واتّحاد و دوستی، مایه موفقیّت و پیشرفت است.

تفکّر، در روایات

به سه نمونه از روایات، که درباره ارزش اندیشیدن سخن می گویند، توجّه فرمایید:

1. حضرت علی علیه السلام فرمود: «اَلْفِکْرُ مِرْآهٌ صافِیَهٌ؛ فکر و اندیشه، همچون آینه، صاف (و خالی از غبار) است». (1)

انسان به وسیله آینه می تواند تمام عیوب ظاهریش را ببیند و درپی رفع آن برآید. با آینه فکر نیز می توان عیوب اجتماع را دید، به شرط این که غبار و زنگار نگرفته باشد. هوی و هوس ها، حبّ و بغض ها، تکبّرها و تعصّب ها، زنگارهای آینه فکرند.

1- میزان الحکمه، باب 3252، ح 16208 (ج 8، ص 3261).

2. امام صادق علیه السلام فرمود: «اَلْفِکْرُ مِرْآهُ الْحَسَناتِ وَکَفّارَهُ السَّیِّئاتِ؛ فکر کردن واندیشیدن آینه نیکی ها و کفّاره گناهان است». (1)

آری، راه رسیدن به حسنات و جبران گناهان و سیّئات، فکر کردن است. جادّه حسنات و ترک سیئات، به فکر و اندیشه منتهی می شود.

3. امام رضا علیه السلام فرمود: «لَیْسَتِ الْعِبادَهُ کَثْرَهُ الصَّلاهِ وَالصَّوْمِ، اِنَّما الْعِبادَهُ التَّفَکُّرُ فی اَمْرِ اللهِ؛ عبادت، (تنها) نماز و روزه زیاد نیست، بلکه اندیشه و تفکّر در دستورات پروردگار است». (2)

معیار قبولی نماز و روزه هم، فکر و اندیشه است. به همین دلیل در روایات آمده: که آن مقدار از نماز پذیرفته می شود که همراه حضور قلب باشد. (إِنَّ الْعَبْدَ

لا یُقْبَلُ مِنْ صَلاتِهِ إِلّا ما اَقْبَلَ عَلَیْهِ مِنْها بِقَلْبِهِ). (3) و در حدیث دیگر می خوانیم: «حَبَّذا

نَوْمُ الأَکْیاسِ وَاِفْطارُهُمْ» (4) یعنی افطار متفکّرانه، از روزه های مستحبی روزه داران

بی فکر ارزشمندتر است.

متأسّفانه دنیای امروز دنیای اندیشه نیست. اگر فکر و اندیشه بر جهان امروز حاکم بود، بشر بیشترین فکرش را صرف ساخت و نگهداری سلاح های کشتار جمعی نمی کرد. اگر فکر حاکم بود، تجارت موادّ مخدّر، جزء چند تجارت دست اوّل نبود. اگر فکر حاکم بود، خرید و فروش انسان در عصر اتم بی معنا بود. وخلاصه اگر فکر حاکم بود، خیلی از چیزها تغییر می کرد.

نشانه تفکّر

امام کاظم علیه السلام در ادامه روایت و برای جلوگیری از ادعای دروغین مدّعیان

1- میزان الحکمه، باب 3252، ح 16210 (ج 8، ص 3261).
2- میزان الحکمه، باب 3253، ح 16212 (ج 8، ص 3261).
3- میزان الحکمه، باب 2290، ح 10636 (ج 5، ص 2165).
4- بحارالانوار، ج 70، ص 283 و ج 96، ص 294.

تفکّر و اندیشه، فرمود: «فکر و اندیشه نشانه و علامتی دارد، و سکوت، نشانه تفکّر است».

پرحرفی نشانه کم عقلی یا سبب کم عقلی است، آن ها که سکوت اختیار می کنند و جز به مقدار لازم سخن نمی گویند، افراد هوشمندی هستند. در روایتی می خوانیم:

«با مؤمنی دوست شوید که سکوت می کند و کمتر سخن می گوید» (اِذا رَأَیْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتاً فَادْنُوا مِنْهُ). (1)

نتیجه این که باید سعی کنیم زندگی خود را بر محور فکر و اندیشه بسازیم واز رقابت های بی دلیل، چشم و هم چشمی ها، تجمّل پرستی ها، غرب زدگی ها ومانند آن، که نشانه بی فکری است، اجتناب ورزیم.

نمونه ای از متفکّران

در تاریخ، افراد متعدّدی را سراغ داریم که با اندکی فکر و اندیشه، انقلابی در زندگی خود ایجاد کرده و راه سعادت را یافته و عاقبت به خیر شده اند. حرّ بن یزید ریاحی، فرمانده سپاه عمر بن سعد، یکی از این افراد است. او فرمانده لشکر دشمن بود، ولی فدایی امام حسین علیه السلام شد. وی فاصله این دو حالت متناقض را با تفکّر و اندیشه طی کرد و این تصمیم مهم باعث ماندگاری نام او در تاریخ شد. حرّ بن یزید به هنگام اندیشیدن در عاقبت جنگ علیه فرزند رسول خدا، حضرت امام حسین علیه السلام، با خود نگفت: اکثریّت با یزیدند و نباید اکثریّت را رها کرد و به اقلیّت صالح پیوست. وی در بحبوحه نبرد عقل و هوای نفس نگفت: خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو. بلکه عقلش بر نفسش غلبه کرد و گفت: «همرنگ جماعت شدنت رسوایی است» و درپی این تفکّرات، شجاعانه تصمیم گرفت و به اردوگاه امام حسین علیه السلام پیوست.

1- بحارالانوار، ج 1، ص 154 و ج 78، ص 312.

انسان وقتی متوجّه شد مسیری را خطا می رود باید توقف کند و شجاعانه تصمیم بگیرد که در مسیر صحیح حرکت کند.

در حال حاضر قسمت مهمّی از ثروت کشور به سیگار و دود تبدیل می شود وارمغان آن بیش از 120 نوع بیماری، و تعداد خیره کننده ای مرگ و میر است. (1)

اگر هم وطنان سیگاری لحظه ای با خود خلوت کرده و همانند حر بن یزید ریاحی بر هوای نفس پا گذاشته و تصمیم جدّی و شجاعانه ای برای ترک سیگار بگیرند، هم خود را نجات می دهند و هم به خانواده و جامعه کمک می کنند.

1- شرح بیشتر درباره مضرات دخانیات را در کتاب ما «سیگار، پدیده مرگبار عصر ما» مطالعه فرمایید.

ص:115

فراز چهاردهم: شناخت خردمندانه

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز چهاردهم روایت هشام می فرماید:

«يَا هِشَامُ! مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلاَّ لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ؛ ای هشام! خداوند تمام انبیا و پیامبرانش را فرستاده تا مردم خدا را با عقل و خردشان بشناسند».

هدف از بعثت انبیا

از این بخش روایت استفاده می شود که اساس دعوت انبیا، فعّال کردن عقل انسان ها برای مهم ترین مسئله زندگی، یعنی خداشناسی است؛ لذا پیامبران بر دلیل عقلی تکیه می کردند و در بسیاری از آیات خداشناسی قرآن مجید نیز بر ادلّه عقلی تکیه شده است.

خداوند در این کتاب آسمانی بی نظیر، گاه دست مردم را گرفته و آن ها را به سیر در آسمان ها و تفکّر درباره کهکشان ها و خورشید و ماه و دیگر اجرام آسمانی تشویق می کند، و گاه آن ها را به اعماق وجود خودشان برده و با عجایب فراوانی روبرو کرده و از این طریق بر معرفتشان می افزاید. این دعوت آن قدر فراگیر می شود که در همه حال حتّی به هنگام استراحت و خوابیدن از آن ها

می خواهد که بیندیشند. (1)

بنابراین، هدف از رسالت انبیا، فعّال کردن عقل ها برای شناخت خداست.

ثمرات سه گانه فعّال سازی عقل

امام کاظم علیه السلام در ادامه روایت، سه فایده برای فعّال سازی عقل بیان می کند:

1. «فَأَحْسَنُهُمُ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً؛ کسانی بیش از همه دعوت انبیا را می پذیرند که معرفت بیشتری به خدا داشته باشند».

2. «وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً؛ و کسانی بیش از همه به اوامر الهی تن می دهند که از عقل و خرد بیشتری بهره برده باشند».

چون انسان عاقل می داند که خداوند، بی نیازترین و عالم ترین و حکیم ترین موجودات است و اگر خدای عالم و حکیم و بی نیاز، به بندگانش امر و نهی کند، حتماً منافع آن ها را در نظر گرفته است. و وقتی با عقل خود فهمید که اوامر ونواهی الهی به مصلحت اوست، بیشتر به آن عمل می کند.

3. «وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَهِ؛ و کسانی که عقلشان کامل تر باشد مقام و منزلتشان در دنیا و آخرت در پیشگاه خداوند بالاتر است».

بنابراین، هر اندازه عقل، بیشتر، میزان اطاعت پذیری از انبیا بالاتر، و هر قدر میزان اطاعت پذیری از انبیا بالاتر، اطاعت از فرمان الهی قوی تر، و هرچه اطاعت از فرمان الهی قوی تر، درجات انسان عالی تر خواهد بود.

گوهر گران بهای عقل

عقل، گوهر ارزشمند و گران بهایی است که در آیات قرآن و روایات اسلامی، توجه بسیاری به آن شده است که به عنوان نمونه به چند روایت کوتاه اشاره می شود:

1- سوره آل عمران، آیه 191 .

1. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الثَّوابَ عَلی قَدْرِ الْعَقْلِ؛ بی شک ثواب (اعمال) به مقدار عقل (انجام دهنده آن اعمال) است». (1)

از این روایت استفاده می شود که کمیّت مهم نیست، بلکه کیفیت عمل اهمّیّت دارد و کیفیّت، زاییده عقل است. اگر انسان عاقل تمام عبادات را انجام دهد می گوید: «ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ؛ تو را آن گونه که شایسته توست عبادت نکردم». (2) و اگر تمام درجات معرفت را طی کند می گوید: «ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِک؛

آن گونه که حقّ معرفت توست، شناخت پیدا نکردم». (3) امّا انسان های جاهل

ونادان با مختصر عملی مغرور شده و دچار توهّم می گردند. روزی، شخصی از این دسته افراد، پس از مقداری عبادت، برای خود ولایت تکوینی قائل شد. تصوّر کرد که اگر به فلان ماشین دستور توقّف دهد از حرکت بازمی ایستد! امّا چنین نشد و به خیال و توهّم پوچ خود پی برد.

آری! انسان عاقل به کیفیّت عمل توجه دارد، امّا عبادت جاهل عاری از کیفیّت است.

2. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نَوْمُ الْعاقِلِ اَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجاهِلِ؛ خواب (واستراحت) عاقل، از بیداری (و شب زنده داری) جاهل ارزشمندتر است». (4)

تاریخ، افراد عابدی را نشان می دهد که عبادتشان همراه با تعقّل و تفکّر و از روی معرفت و شناخت نبود و لذا به عاقبت بسیار بدی دچار شدند. نمونه بارز آن ها، خوارج نهروانند.

شبی حضرت علی علیه السلام و کمیل بن زیاد از یکی از کوچه های کوفه عبور می کردند که صوت قرآن مردی از درون خانه ای توجّه آن حضرت را به خود جلب کرد. آن شخص این آیه را با صدای زیبا تلاوت می کرد:

1- اصول کافی، ج 1، ص 12 (کتاب العقل والجهل، ح 8).
2- بحارالانوار، ج 8، ص 215 و 217.

3- بحارالانوار، ج 69، ص 292.
4- اصول کافی، ج 1، ص 12، ح 11.

«(أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِداً وَقَائِماً یَحْذَرُ الْاٰخِرَهَ وَیَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ)؛ آیا (چنان کسی باارزش است یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟!». (1)

کمیل از روحانیّت و معنویت او لذّت برد، بی آن که چیزی بر زبان جاری کند. حضرت به او فرمود: «سروصدای این مرد مایه اعجاب تو نشود، او اهل دوزخ است!». بعد از پایان جنگ جمل، حضرت به همراه کمیل بن زیاد و عدّه ای دیگر، از میان کشته های دشمن عبور می کردند. ایشان، بالای سر یکی از کشته ها ایستاد و خطاب به کمیل فرمود: «این همان شخصی است که صوت قرآنش در دل شب توجّه تو را به خود جلب کرده بود!» کمیل حضرت را بوسید و استغفار کرد. (2)

3. امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّما یُداقُّ اللهُ الْعِبادَ فی الْحِسابِ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی قَدْرِ ما آتاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فی الدُّنْیا؛ دقّت خداوند درباره حساب و کتاب بندگان در روز قیامت، به میزان عقل و فکر آن ها در دنیا بستگی دارد». (3)

چه گوهر گران بهایی است عقل، و چقدر در دنیای امروز کمیاب است.

گاه تصوّر می شود که سران دنیای کنونی از عالم ترین و عاقل ترین مردمند، در حالی که متأسفانه چنین نیست، بلکه از جاهل ترین و کم عقل ترین افراد بشرند!

آیا کسانی که زرادخانه های خود را به قدری پر از بمب ها و سلاح های ویرانگر کرده اند که به وسیله آن می توانند هفت بار تمام مردم کره زمین را نابود کنند، عاقلند؟ یا عاقل کسی است که با مذاکره و گفتگو مشکلات و سوءظن ها را برطرف کرده و این بودجه هنگفت را صرف نیازهای مردمش می کند؟

آیا کسانی که با تولید و پخش مواد مخدّر در سراسر جهان فقط به فکر

1- سوره زمر، آیه 9 .

2- تفسیر نمونه، ج 19، ص 418 .
3- اصول کافی، ج 1، ص 11، ح 7.

پرکردن جیب خود هستند و سوغاتی جز ضعف و ناتوانی و ازهم گسیختگی برای مردم نمی آورند، عاقلند؟ یا کسانی که به جای این کار بسیار زشت، به فکر اصلاح و تقویت مردم و برآوردن حاجات اوّلیّه آن ها هستند؟

به راستی که عقل گوهر گران بها و کمیابی است و لذا خداوند پیامبرانش را برای فعّال کردن عقول مردم، به رسالت مبعوث کرد.

ص:120

ص:121

فراز پانزدهم: حجّت ظاهری و باطنی

اشاره

امام کاظم علیه السلام در ادامه حدیث هشام فرمودند:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالأَنْبِيَاءُ وَالأَئِمَّةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ ای هشام! خداوند متعال برای مردم دو حجّت (دو وسیله تشخیص حق از باطل) قرار داده است. حجّتی در ظاهر وحجّتی در باطن. حجّت ظاهری، انبیا و رسولان و امامان علیهم السلام هستند و حجّت باطنی، خرد و عقل مردم است».

قاعده لطف

در علم کلام (اصول عقاید) قاعده ای وجود دارد به نام قاعده لطف، که خلاصه آن به شرح زیر است:

کسی که کاری را از دیگری می خواهد، باید مقدّماتش را در اختیار او قرار دهد. معنا ندارد من از کسی کاری را بخواهم، ولی ابزارش را در اختیار او قرار ندهم، که در این صورت کار قبیح و زشتی انجام شده است. بنابراین، خداوندی که ما را آفریده و به ما دستور حرکت به سوی سعادت و رستگاری داده، به مقتضای قاعده لطف باید ابزار و وسایل وصول به سعادت را نیز در اختیار ما بگذارد و اگر ذی المقدّمه ای را بدون در اختیار قراردادن مقدّمه طلب کند، قبیح

است. طبق این قاعده، از آن جا که خداوند ما را برای تکامل آفریده، اسباب تکامل را نیز در اختیارمان نهاده است.

امام کاظم علیه السلام در این بخش از روایت به همین مطلب اشاره دارد. می فرماید: خداوند برای سعادت و رستگاری بشر و رسیدن به قلّه های تکامل، دو وسیله مهم را که همان عقل (حجّت باطن) و پیامبران (حجّت ظاهر) است در اختیار بشر قرار داده است. خوشا به حال آنان که با استفاده از این دو ابزار، راه را از چاه شناخته و مسیر صحیح را برگزیده اند.

در این جا مباحث مختلفی مطرح است که به چند مورد آن ها اشاره می شود:

1. هماهنگی تکوین و تشریع

حجّت ظاهری (پیامبران و امامان علیهم السلام) از عالم تشریع، و حجّت باطنی (عقل) از عالم تکوین، هر دو کار خداست. آیا ممکن است این دو دستگاه با هم تضاد وناهماهنگی داشته باشند؟ آیا در امور تکوینی چیزی برخلاف تشریع یافت می شود؟ آیا در قانون شریعت (تشریع) چیزی برخلاف تکوین وجود دارد؟

با توجّه به حکمت خداوند، در کارها و دستورات وی تناقضی یافت نمی شود، به همین دلیل هرچه در شریعت اسلام آمده، ریشه ای در آفرینش انسان و جهان دارد. امکان ندارد قانونی در تکوین ریشه نداشته باشد و شریعت آن را بر انسان تحمیل کند. کلام امام کاظم علیه السلام به همین مطلب اشاره دارد که خداوند از یک سو پیامبران و امامان علیهم السلام را به همراه قوانین تشریع فرستاد و از سوی دیگر در درون انسان ها عقلی که با آن هماهنگ است به ودیعه نهاد.

2. اقسام قوانین تشریع و تکوین

قوانین شریعت و تکوین دو بخش دارد:

الف) در بخش اوّل، عقل، کلیّات و جزئیّات را درک می کند، به گونه ای که اگر

حتّی انبیا و پیامبران علیهم السلام هم نمی آمدند عقل برای درک آن ها مشکل نداشت. حُسن عدالت و قُبح ظلم، ازجمله مسایلی است که عقل، آن را با تمام شاخ وبرگ هایش درک می کند. بنابراین، انبیا این بخش از ادراکات عقلیّه را تأیید وتقویت می کنند. آیاتی از قبیل: (کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ) (1) و (اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ

لِلتَّقْوَی) (2) درحقیقت، تأیید و تقویت ادراکات عقلیّه درباره حسن احسان و قبح

ظلم است.

ب) بخش دوم، اموری است که عقل، کلیّات آن را درک می کند، امّا به جزئیّات آن پی نمی برد و شرع، حکم جزئیّات آن را بیان می کند. مثلا عقل درک می کند که اغنیا و ثروتمندان باید نیاز فقرا و مستمندان جامعه را برطرف کنند، وگرنه جامعه مختل شده و به بی نظمی ها و دشمنی ها و کینه ورزی ها مبتلا می گردد. امّا این که این کمک ها چگونه باشد؟ به چه اموالی تعلّق گیرد؟ مقدار و اندازه آن چقدر باشد؟ به چه افرادی پرداخت؟ مدّت زمان آن چقدر باشد؟ و دیگر جزئیات آن را عقل درک نمی کند، و لذا شرع عهده دار آن می شود.

یا عقل درک می کند که اموال میّت به نزدیک ترین بستگانش می رسد، امّا این که آیا دولت هم می تواند از ارث مالیات بگیرد؟ سهام هریک از ورثه چه مقدار است؟ آیا همه ورثه از تمام اموال میّت سهم می برند یا از بخش خاصی از آن و جزئیّاتی مانند این ها، از قلمرو عقل خارج است و به قوانین شرع نیاز دارد.

خلاصه این که عقل، اصل و اساس بخش دوم قوانین شریعت و تکوین را درک می کند ولی تفصیل آن در شریعت آمده است.

3. چراغ های هدایت

بشر در زندگی خود، همچون کسی است که در بیابان تاریکی است و برای

1- سوره نساء، آیه 135 .

2- سوره مائده، آیه 8 .

رسیدن به مقصد به نور و روشنایی احتیاج دارد. خداوند دو چراغ پرنور به وی داده که یکی درونش را روشن می کند و دیگری فراروی او در بیابان است تا به مقصد برسد و برای رسیدن به مقصد، هر دو مورد نیاز است. و آن ها که یکی از این دو را در اختیار ندارند به مقصد نمی رسند.

فراز شانزدهم: ویژگی های عقل

اشاره

امام کاظم علیه السلام در بخش شانزدهم می فرماید:

«يَا هِشَامُ ! إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِی لاَ يَشْغَلُ الْحَلالُ شُكْرَهُ، وَلاَ يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ؛ ای هشام ! عاقل کسی است که (رسیدن به) حلال، او را (مغرور نمی کند و) از شکر خداوند بازنمی دارد، و در مقابل حرام، صبر و شکیبایی می ورزد».

در مباحث پیشین درباره اهمیّت عقل سخن گفته شد، تا آن جا که عقل، هم ردیف پیامبران الهی: و مخاطب خطاب های پروردگار در قرآن و به تعبیر لقمان حکیم: کشتی نجات در دریای پرتلاطم دنیا شمرده شد. اکنون می خواهیم بدانیم عاقل چه ویژگی هایی دارد؟

در این بخش از سخنان امام هفتم علیه السلام به دو نشانه از نشانه های عاقل (و در مباحث آینده به نشانه های دیگر) اشاره شده است. اگر شخصی هر دو نشانه را داشته باشد کاملا عاقل است، اگر فقط یکی از نشانه ها را داشته باشد نیمه عاقل واگر هیچ یک را نداشته باشد کاملا مجنون است.

نشانه اوّل: شکر نعمت

عاقلان هنگامی که به نعمت های خدا می رسند، خود را نباخته و گم نمی کنند. برخلاف افراد کم ظرفیّت که وقتی به مختصر نعمتی می رسند خود را فراموش

می کنند. با پوشیدن یک لباس نو، طرز نگاه و نوع راه رفتن و روش غذا خوردنشان تغییر می کند!

چنین انسان هایی که با اندک مالی مغرور می شوند، شکر خدا را فراموش کرده و عاقل محسوب نمی گردند.

هنگامی که داستان قارون را در قرآن مطالعه می کنیم که گفت: «علم و دانش وتدبیر و مدیریّت من سبب به دست آوردن این اموال شد!». (1) او را مذمّت

می کنیم، در حالی که اموال و ثروت او آن قدر وسیع بود که کلید گنج هایش را چند مرد قوی پیکر حمل و نقل می کردند! (2) امّا ما با چه مقدار مال و ثروت، خود را

می بازیم؟ گاه با یک دست لباس نو، گاه با یک تخته فرش، گاه با یک دستگاه اتومبیل، گاه با یک منزل مسکونی. آری، گاه با چیزهای بسیار کوچک و گاه با اشیای بزرگ، خود را فراموش کرده و به دنبال آن، خدا را هم از یاد می بریم.

قرآن مجید از چنین افرادی با دو تعبیر یاد کرده است: 1. «بَطَر» به معنای مست نعمت شدن. 2. «تَرَف» به معنای تنعّم؛ و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت، او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است. آری، چنین انسان های کم ظرفیّتی همه چیز حتّی خدا را فراموش می کنند.

البتّه خداوند، بندگانی همچون علی علیه السلام نیز دارد که ظرفیت وجودی اش همچون اقیانوس است و درباره دنیا می فرماید:

«إِنَّ دُنْیَاکُمْ عِنْدِی لاَهْوَنُ مِنْ وَرَقَهٍ فِی فَمِ جَرَادَهٍ تَقْضَمُهَا؛ بی تردید این دنیای شما نزد من از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد، خوارتر و بی ارزش تر است». (3)

شیعیان علی علیه السلام باید قدم جای قدم مولای خویش گذاشته و در مسیر او حرکت کنند. هرچند - همان گونه که خود آن حضرت فرمودند - ما

نمی توانیم در

1- سوره قصص، آیه 78 .
2- سوره قصص، آیه 76 .
3- نهج البلاغه، خطبه 224.

همه چیز همچون آن مرد آسمانی شویم (1) ، ولی می توانیم شباهتی بین خود و آن

حضرت ایجاد کنیم. در هر حال، نباید خداوند را فراموش کرد و از شکر نعمت هایش غافل شد.

سؤال: چرا شکر نعمت، نشانه عقل است؟

جواب: زیرا اگر انسان عقل داشته باشد و خوب بیندیشد، خواهد فهمید که نعمت های دنیا هیچ اعتباری نداشته و استمرار و استقرار آن تضمین شده نیست. ممکن است در یک چشم بر هم زدن، همه چیز تغییر کند. امکان دارد در مدّتی کوتاه، ثروتمندترین مردم دنیا به خاک فقر و ذلّت بنشیند، و فقیرترین مردم دنیا، دارای ثروتی عظیم و مهم شود.

اگر یکی از رگ هایی که از نقاط مختلف بدن می گذرد و قلب را تغذیه می کند مسدود شود، ایست قلبی ایجاد شده و انسان سکته می کند. رگ های بسیار نازکی از مغز عبور می کنند که لطیف تر از هر شیء لطیفی هستند، چنانچه به هر علّتی یکی از این رگ ها پاره شود، اگر در نقطه حسّاسی باشد، در کار مغز اختلال ایجاد کرده و ممکن است باعث زوال عقل انسان شود. آن گاه انسانی که تا قبل از این حادثه مورد احترام پیر و جوان، بزرگ و کوچک، غریبه و خودی بود، اکنون بچّه ها نیز به او احترام نمی گذارند!

میلیاردها سلول در بدن ما وجود دارد که طبق نظم خاصّی فعالیت می کنند. اگر یکی از سلول ها طغیان و سرکشی کند و به تکثیر و تولید بی رویه بپردازد، و یک سلول به 2 سلول تبدیل شود، 2 سلول به 4 سلول، و 4 سلول به 8، 8 به 16، و 16 به 32 تبدیل شود و به همین شکل به رشد خود ادامه دهد، ناگهان متوجّه تومور خطرناکی می شویم که آن را سرطان نامیده اند. آری، سلولی که با چشم غیر مسلّح دیده نمی شود، نیرومندترین انسان ها را زمین گیر می کند.

شخص عاقل، به این امور و مانند آن، که از نشانه ها و مصادیق بی اعتباری دنیا

1- نهج البلاغه، نامه 45.

هستند، فکر می کند و لذا هنگامی که نعمتی به او برسد شکر آن را به جای می آورد تا خداوند آن را برایش نگه داشته و زیاد کند. برخلاف جاهل نادان، که با کفران نعمت، زمینه ساز عذاب الهی می شود.

نشانه دوم: شکیبایی در برابر محرمات

دومین نشانه انسان عاقل این است که در مقابل گناهان و امور حرام، خویشتن دار و صبور باشد و حرام بر صبر او غلبه نکند؛ چه آن امر حرام مسائل جنسی باشد یا مسائل مالی یا جاه و مقام. چراکه تاریخ نشان می دهد پیروزی از آنِ کسانی بوده که صبر را پیشه خود کرده اند. برای مثال حضرت یوسف علَیه السلام در عنفوان جوانی در مقابل طغیان شهوت صبر کرد و خود را نباخت، به همین دلیل خداوند او را به مقام عزیز مصر نائل کرد. امّا زلیخای هوسباز که هوی و هوس بر او مسلّط شد و شکیبایی را از دست داد، خوار و ذلیل و بی مقدار گشت.

انسان عاقل از تجربیّات دیگران درس می گیرد و آن ها را در زندگی خود به کار می بندد، تا نه حرام بر او مسلّط شود و نه حلال مانع شکرش گردد.

با این دو نشانه می توان میزان عقل خود را محک زد؛ عقل عاقل به وی اجازه نمی دهد که مست مال دنیا و نعمت ها شده و در مقابل شهوات صبر از کف دهد.

فراز هفدهم: آفات عقل

اشاره

امام کاظم علیه السلام در هفدهمین فراز حدیث می فرماید:

«يَا هِشَامُ ! مَنْ سَلَّطَ ثَلاثاً عَلَى ثَلاثٍ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ، وَمَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلامِهِ، وَأَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ، فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ؛ ای هشام ! هرکس سه چیز را بر سه چیز مسلّط کند گویا به نابودی عقل و خرد خود کمک کرده است؛ کسی که نور اندیشه و تفکّرش را به وسیله آرزوهای بلند و طولانی تاریک کند، و شخصی که با سخنان اضافی (بی مورد) سخنان حکمت آمیز را محو نماید، و کسی که نور عبرتش را با شهوات نفسانی خاموش کند، گویا به هوای نفسش در نابود کردن عقلش کمک کرده است و کسی که عقلش را نابود کند دین و دنیایش را نابود کرده است».

در بخش های نخستین روایت، اهمیّت فوق العاده عقل با استفاده از آیات قرآن بیان شد و امام کاظم علیه السلام عقل را در اوج عظمت نشاند. سپس به بیان اهمیّت تفکّر و نقش مهم آن پرداخت و در بخش های بعدی، نشانه های عاقل

را برشمرد. اکنون در این بخش، آفات عقل را بررسی و به سه مورد آن اشاره کرده است:

1. آرزوهای طولانی

آرزوهای دور و دراز آن چنان انسان را به خود مشغول می کند که همه ذهن او را اشغال کرده و اجازه فکر کردن به چیز دیگر را نمی دهد. مثلا یک انسان مجرّد بی خانه با خود می گوید: «اگر خداوند یک منزل مسکونی صد متری با یک اتاق خواب، روزی ام کند دیگر چیزی نمی خواهم». خداوند حاجتش را برآورده می کند، امّا او به آن مقدار قناعت نمی کند و با خود می گوید: «از سعادت مرد این است که خانه ای وسیع داشته باشد (مِنْ سَعادَهِ الْمَرْءِ اَنْ یَتَّسِعَ مَنْزِلُهُ) (1) اگر خانه ای

500 متری نصیبم شود قطعآ سعادتمند خواهم شد». ازقضا خداوند این آرزویش را نیز برآورده می کند. امّا او قانع نشده و با خود می گوید: «خیالم از خانه مسکونی راحت شد، امّا برای تفریح و رفع خستگی در یک منطقه خوش آب وهوا، به یک ویلا نیاز دارم». اگر این آرزو هم برآورده شود، آخرین آرزو نخواهد بود، زیرا با خود خواهد گفت: «فاصله منزل مسکونی تا ویلا را چگونه طی کنم؟ به یک وسیله سواری مطمئن و تندرو نیاز دارم» و برای تهیه آن تمام فکر وذکرش مشغول می شود و فرصتی برای اندیشیدن نخواهد داشت، چراکه آرزوهای طولانی، نامحدود هستند.

به قول شاعر:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر (2)

خلاصه این که آرزوهای نامحدود اجازه درست فکر کردن را به انسان نمی دهد و عقل را نابود می کند.

1- بحارالانوار، ج 76، ص 152، ح 22.
2- این شعر مطابق آنچه در ذیل واژه «اقلیم» لغت نامه دهخدا نقل شده، از شاعر پرآوازه ایران، سعدی شیرازیاست. البتّه مصراع اوّل این شعر، که در حکایت سوم از باب اوّل (سیرت پادشاهان) گلستان سعدی نقل شدهبا آنچه در متن آمده کمی متفاوت است. شعر مذکور به طور کامل به شرح زیر است:نیم نانی گر خورد مرد خدابذل درویشان کند نیمی دگرملک اقلیمی بگیرد پادشاههمچنان در بند اقلیمی دگر

2. فضول الکلام

گاه مسائل حکمت آمیزی به فکر انسان می رسد، و لذا گفته اند: «هر سری را عقلی است» (وَلِکُلِّ رَأْسٍ وَجْهٌ وَلِکُلِّ آدَمِیٍّ مِنْ رُؤُوسِ الْعَقْلِ) (1) بدین سبب باید از

همه فکرها استفاده کرد. گاه یک شخص سخنان حکمت آمیزی می گوید که یک عالِم با مطالعه گسترده اش به آن نرسیده است. حال اگر بر چنین عقل و فکری فضول الکلام (سخنان اضافه بی حساب و کتاب) حاکم شود، عقل را نابود کرده، و دیگر اثری از سخنان حکمت آمیز نخواهد بود.

انسان های پرحرف معمولا زیاد مرتکب غیبت، دروغ، تهمت، شایعه پراکنی ودیگر گناهان زبانی می شوند. نتیجه این که فضول الکلام، نابودکننده سخنان حکمت آمیز است.

3. شهوات نفسانی

امور عبرت آموز در عالم فراوان است، اما برخی ساده از کنار آن ها عبور می کنند. ایوان مدائن را بسیاری دیده و ساده از کنار آن گذشته اند؛ امّا یک شاعر حکیم با نظر عبرت و دقّت به آن نگریسته و قصیده ای جاودانه درباره آن سروده است. (2) خیلی ها به تماشای تخت جمشید رفته و عبرت نگرفته اند، امّا دانشمند معروف شیرازی، آقای شیخ علی ابیوردی (3) اشعار بلندی - که استقبال از اشعار

1- بحارالانوار، ج 1، ص 99، ح 14 و مستدرک الوسائل، ج 1، ص 81 .
2- قصیده بلند «ایوان مدائن» از افضل الدین بدیل بن علی حسان العجم شروانی، معروف به خاقانی است کهمصرع اوّل آن به شرح زیر است:هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هانایوان مدائن را با دیده عبرت بین
3- شیخ علی مجتهد شیرازی، معروف به ابیوردی از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی است و بر رسائل شیخانصاری حاشیه زده است. و استادش آخوند خراسانی، تقریظی ارزشمند بر کتاب او نوشته و او را بسیارستوده است. تولّد او را ماه شعبان سال 1313 ه .ق نوشته اند. مصرع اوّل قصیده او چنین است:در بارگه جمشید دی فاخته خوشخوانبا نغمه چنین می گفت ای طرفه کهن ایوان

خاقانی است - درباره آن گفته است. خلاصه این که همه چیز دنیا عبرت است، امّا عبرت گیرندگان کم هستند. (1)

پیرمرد قد خمیده ای که با چهار قدم راه رفتن دچار تپش قلب و بالارفتن ضربان قلب و تنگی نفس می شود و ناچار است دقایقی بنشیند و استراحت کند و سپس چند گام دیگر بردارد، برای جوانان عبرت است. زیرا او هم در ایّام جوانی، پرنشاط و قدرتمند و پرنفس بوده و اکنون دچار عوارض کهولت سن شده است. عوارضی که در انتظار همه جوانان است و آن ها نباید به وضع فعلی خود مغرور شوند. هر تار موی سفیدی که بر سر و صورت انسان پدیدار می شود، هشدار و عبرتی است. هر برگ زردی که از شاخه درختی بر زمین می افتد عبرت بوده و پیامش این است: «من همیشه زرد و پژمرده نبوده ام؛ بلکه در گذشته سرسبز و شاداب بودم و گذشت زمان با من چنین کرده و با تو نیز خواهد کرد. به شور و نشاط و قدرت کنونی ات مغرور مشو. با گذشت زمان تو هم نیروهایت را از کف خواهی داد و با یک نسیم سقوط خواهی کرد!».

تاریخ، اشعار شعرای هدفمند، بیمارستان ها، گورستان ها و مانند آن، همگی عبرتند؛ امّا متأسفانه هنگامی که شهوات بر عقل و خرد انسان مسلّط می شود اجازه عبرت آموزی نمی دهد. آری، شهوات، نور عبرت را خاموش می کند.

بنابراین، آرزوهای طولانی، فضول الکلام و شهوات، آفت های سه گانه عقلند و کسانی که این آفات را بر عقل خود مسلّط کنند، عقل خویش را نابود کرده اند.

درضمن از این جمله معلوم می شود که انسان دارای اختیار است، می تواند این آفت ها را بر عقل خود مسلّط کرده و آن را نابود کند، یا می تواند مسلّط نکرده و حیات عقلش را حفظ کند.

کسی که عقلش را فاسد و نابود کند، دنیا و آخرتش را از دست می دهد و میان خیر و شر، و زندگی دو روزه دنیا و سعادت جاودانه آخرت، فرقی نمی گذارد.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 297.

اگر از این روایت طولانی ارزشمند جز همین بند هفدهم نبود، برای نجات وهدایت انسان کافی بود. به ویژه که امام هفتم علیه السلام این سخن را در عصری گفته که گروهی از مسلمانان، منکر حجیّت عقل بودند!

فراز هجدهم: آفات رشد اعمال

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز هجدهم روایت هشام فرمود:

«يَا هِشَامُ! كَيْفَ يَزْكُو عِنْدَ اللَّهِ عَمَلُكَ وَأَنْتَ قَدْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ أَمْرِ رَبِّكَ وَأَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلَبَهِ عَقْلِكَ؛ ای هشام! چگونه اعمال تو در نزد خداوند پاکیزه باشد ورشد کند، در حالی که قلبت را از اوامر الهی روی گردان نموده و هوای نفست را بر عقلت غالب کرده ای و به اطاعت هوای نفس پرداخته ای؟».

امام هفتم علیه السلام در این قسمت از روایت به دو آفت از آفاتی که مانع رشد اعمال و پاکیزگی آن می شود اشاره کرده است. یعنی تا زمانی که این دو آفت یا یکی از آن ها بر اعمال انسان حاکم باشد، اعمال وی رشد و نموّی نخواهد داشت.

معنای زکات

واژه «یزکو» از ماده «زکات» است و معنای اوّلیه زکات، رشد و نموّ است. آیه شریفه (يُعَلِّمُهُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ) (1) به همین معناست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مأموریّت داشت قرآن و حکمت به مردم تعلیم دهد و روح و روان و اعمال آن ها را تزکیه کند و رشد دهد. ولی زکات، معنای دیگری هم دارد و آن، پاکیزگی وپاک سازی است. برخی معتقدند که هر دو به یک ریشه بازمی گردد؛ چون تا

1- سوره بقره، آیه 129 .

موانع از بین نرود، رشد و نمو حاصل نمی شود. تا باغبان، باغ را از علف های هرزه پاک نکند و سنگ های مانع رشد را بر ندارد و دیگر موانع نمو درختان ومحصولات باغ را برطرف نسازد، رشد و نمو حاصل نمی شود. آدمی هم تا زمانی که موانع رشد روح و رذایل اخلاقی را از وجودش پاک سازی نکند، روح و روانش رشد و نمو نخواهد کرد. بنابراین، پاکسازی، مقدّمه نموّ است.

آفت اوّل: هوای نفس

امام کاظم علیه السلام اوّلین آفت رشد اعمال را هوای نفس معرّفی می کند. هوای نفس، فکر و ذهن انسان را به خود مشغول می کند و از یاد خدا بازمی دارد. گاه انسان آن قدر مشغول کارهای روزمرّه خود می شود که خدا را فراموش می کند!

کسانی هستند که از اوّل صبح به سراغ کار می روند و تا انتهای روز و اوایل شب و گاه تا اواخر شب مشغول کارند و هنگامی که به خانه بازمی گردند بخشی از کارهای عقب افتاده را با خود می آورند تا در خانه انجام دهند! چنین انسان هایی که تمام وقت مشغول کارهای روزمرّه خویشند، چگونه می توانند اعمال خود را پاک سازی کرده و رشد دهند؟

متأسفانه عوامل بازدارنده از یاد خدا در عصر و زمان ما وسیع تر از گذشته شده که به عنوان نمونه می توان به رسانه های جمعی اشاره کرد. این رسانه ها ساعت ها وقت انسان را می گیرند و برخی از مردم ممکن است نیمی از وقت روزانه خود را صرف آن کنند. اکنون موبایل ها نیز به این عوامل اضافه شده ومبدأ مفاسد تازه ای گشته است. با این ابزار و وسیله، از همه جا عکسبرداری کرده و به همه جا ارسال می کنند؛ حتّی بچه های دبستانی هم به تدریج آلوده آن شده و آن را وسیله چشم و هم چشمی قرار داده اند. با این همه سرگرمی های مضر در عصر وزمان ما، که بشر را از هرسو محاصره کرده، چگونه می توان به فکر عبادت وپرستش خدا و تهذیب اخلاق و رشد اعمال بود؟

گاه انسان آن قدر غافل می شود که آخر وقت نماز به فکر نماز می افتد و تازه با کمک گرفتن از همسر و فرزندان و دوستان و همکاران متوجه می شود که نماز خوانده یا نه؟ و اگر نخوانده، با شتاب و عجله در آخرین لحظات، نماز دست وپا شکسته ای می خواند!

امام کاظم علیه السلامدرمان این آفت راتوجّه به خداودوری ازهوی وهوس هامی داند.

آفت دوم: از کار انداختن عقل

هنگامی که انسان از هوای نفس اطاعت کند، هوای نفس، غالب و عقل، مغلوب می شود. آری، این چراغ پرفروغ خدادادی و این رسول باطنی (که هم ردیف رسولان و پیامبران علیهم السلام است) درپی اطاعت از هوای نفس، از کار می افتد.

هنگامی که با آلودگان به موادّ مخدر درباره زیان های مختلف این مواد افیونی (ازجمله ذلّت شخصی معتاد، آوارگی خانواده اش، تباه کردن دنیا و آخرتش) صحبت می کنیم همه این ها را می پذیرد؛ امّا می گوید: «نمی توانم ترک کنم!» آری نمی تواند؛ چون عقلش مغلوب هوای نفسش شده و تا زمانی که «عقل»، اسیر و«هوای نفس»، امیر باشد کاری نمی تواند انجام دهد. در برخی از کلمات مولا امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که «هوای نفس همانند مَرکب چموشی است که زمام وافسار ندارد (فَبِئْسَ الْمَطِیَّهُ الّتی امْتَطَتْ نَفْسی مِنْ هَواها)». (1) چنین مرکبی را نمی توان کنترل کرد و سرانجام انسان را به زمین می زند.

چند روایت درباره هوای نفس

روایات زیادی درباره خطرات پیروی از هوای نفس وجود دارد که به سه نمونه آن قناعت می کنیم:

1- بحارالانوار، ج 91، ص 244 .

1. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«إِنَّما بَدْءُ وُقُوعِ اَلْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ؛ سرآغاز فتنه ها دو چیز است: هوی و هوس هایی که از آن پیروی و حمایت می گردد و احکامی که بدعت گذاشته می شود». (1)

یکی از بدعت های عصر و زمان ما «احکام عرفی» است. عدّه ای می گویند: «احکام اسلام مربوط به 1400 سال قبل است و اکنون کارآیی ندارد، لذا باید ببینیم عرف چه می گوید و همان را معیار قرار دهیم». این گونه بدعت ها سرچشمه فتنه هاست.

در سازمان ملل و شورای امنیّت، چند کشور قدرتمند برای خود حق وتو قرار داده اند. این بدعت، نه با عقل سازگار است، نه وجدان می پذیرد و نه مردم آن را به رسمیّت می شناسند. و لذا منشأ مفاسد بی شمار و فتنه های فراوان است.

2. در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم:

«اَلْهَوی اَعْظَمُ الْعَدُوَّیْنِ؛ از میان دو دشمن، هوای نفس خطرناک تر است». (2)

بنابراین، دشمن درجه اوّل و پرخطر انسان، هوای نفس اوست، حال دشمن دوم هرچه و هرکس باشد تفاوتی نمی کند و به پای هوای نفس نمی رسد. ضربه ای که هوای نفس به انسان می زند هیچ دشمنی نمی زند.

3. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«اِنَّما سُمِّیَ الْهَوی لِاَنَّهُ یَهْوی بِصاحِبِهِ؛ علّت این که هوای نفس را به این نام نامیدند این است که صاحبش را به زمین می زند». (3)

یکی از معانی واژه «هوی» سقوط کردن است. «زَیْدٌ هَوی» یعنی زید افتاد وسقوط کرد. و این که فقها رفتن از حالت قیام به قعود (ایستادن به نشستن) را

1- نهج البلاغه، خطبه 50 .
2- میزان الحکمه، باب 4031، ح 21370 (ج 11، ص 4602).
3- میزان الحکمه، باب 4031، ح 21369 (ج 11، ص 4602).

هُوِیّ می گویند به این دلیل است که حالت ایستاده به حالت نشسته تبدیل می شود.

به هر حال، حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: علّت این که هوای نفس را «هوی» نامیده اند این است که مایه سقوط انسان می شود. در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم که هوای نفس، انسان را به اسفل السافلین سقوط می دهد. (1)

یعنی جایی که پایین تر از آن نیست، اگر در آخرت باشد به اعماق جهنّم و اگر در این دنیا باشد به پست ترین مقامات دنیایی و رذایل اخلاقی.

خلاصه این که اگر دوست داریم اعمالمان رشد کند باید قلبمان را فقط متوجّه خدا کرده، عقلمان را امیر و هوای نفس را اسیر کنیم.

1- میزان الحکمه، باب 4031، ح 21368 (ج 11، ص 4602).

ص:140

فراز نوزدهم: چاره تنهایی

اشاره

به فراز نوزدهم روایت، توجّه فرمایید:

«يَا هِشَامُ ! الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَهِ عَلامَهُ قُوَّهِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاغِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أَنْسَهُ فِى الْوَحْشَهِ وَصَاحِبَهُ فِى الْوَحْدَهِ وَغِنَاهُ فِى الْعَيْلَهِ وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَهٍ؛ ای هشام ! صبر بر وحدت و تنهایی نشانه قوّت عقل است. کسی که عاقل است و عقل الهی دارد حساب خود را از دنیاپرستان جدا می کند، و از راغبین در دنیا که همّ و غمّشان مادیات است فاصله می گیرد، و تمام توجّهش به خداست. و خداوند انیس و مونس او در وحشت، ورفیقش در تنهایی، و باعث غنای او به هنگام فقر، و سبب عزّتش بدون داشتن عشیره و قبیله می شود».

احساس تنهایی چرا؟

سؤال: چرا انسان گاه در زندگی احساس تنهایی می کند؟

جواب: زیرا در میان جمعیّتی زندگی می کند که با آن ها همرنگ و هماهنگ نیست. مانند جمعیّت دنیاپرست آلوده به فساد اخلاق، یا آلودگان به رشوه خواری، یا خانواده ای که خدای ناکرده اهل نماز و عبادت و پرستش خدای یگانه نیستند، یا هم کلاسی هایی که اعتقادی به ولایت امامان معصوم علیهم السلام ندارند،

یا همکارانی که اخلاق کاری را مراعات نمی کنند و حق را باطل و باطل را حق جلوه می دهند.

بسیاری از جوانان از چنین تنهایی شکایت دارند و می پرسند: چه کنیم؟ آیا با آن ها هماهنگ و همرنگ شویم تا تنهایی مرتفع گردد؟ یا از آن ها جدا شویم وانواع مشکلات، ازجمله مشکل تنهایی را به جان بخریم؟

امام کاظم علیه السلام در پاسخ سؤال مذکور دستورالعمل زیر را ارائه می فرماید: در چنین مواردی تنهایی و وحدت را انتخاب کن و بر مشکلاتش صبر نما و خودت را آلوده این گونه افراد مکن، که صبر بر وحدت، نشانه عقل است و عقل، تنهایی و پاک بودن را بر آلودگی و با اجتماع آلوده بودن ترجیح می دهد. زیرا به تعبیر یکی از شعرای معاصر: «همرنگ جماعت شدنت رسوایی است».

سپس امام علیه السلام به چهار مشکلی که ممکن است در چنین محیط هایی به وجود آید اشاره کرده و راه حلّ آن ها را بیان می نماید. توجّه بفرمایید:

1. نداشتن انیس و مونس؛ این مشکل را به وسیله انس با خداوند متعال حل کن که خداوند انیس بی کسان است (یا اَنیسَ مَنْ لا اَنیسَ لَهُ) (1) ، کسی که با خداست تنها نیست، بلکه کسی که بی خداست تنهاست؛ هرچند در میان جمعیّت باشد.

2. تنهایی؛ و این، غیر از نداشتن انیس و مونس است. به عنوان مثال، گاه کسی سوار قطاری می شود و در کوپه قطار، رفیق و همسفر و انیس و مونسی ندارد؛ در حالی که افرادی در آن جا هستند، ولی رفیق و دوست و مونس او نیستند. امّا گاه هیچ کس در کوپه او نیست، که در این صورت تنهای تنهاست.

خداوند متعال، هم انیس و مونس شخص باایمان است در جامعه ای که افراد زیادی هستند، ولی براثر بی ایمانی و فساد اخلاقی با آن ها انس ندارد، و هم رفیق و همراه انسان باایمان تنهاست، در جایی که هیچ شخص دیگری نیست.

1- بحارالانوار، ج 94، ص 387 و ص 391 .

3. مشکلات مالی؛ اگر شخصی در میان گروهی زندگی کند که انیس و مونس ودوست و رفیقی در بین آن ها ندارد، در مشکلات مالی نیز کسی به یاری اش برنمی خیزد. امام علیه السلام می فرماید: «خداوند، باعث غنای چنین انسان هایی در زمان فقر و نیاز است» و مشکلاتشان را از جایی که انتظار ندارند حل می کند (وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجاً * وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَحْتَسِبُ). (1)

4. بی قبیلگی؛ اگر احساس می کنی عزّت و اعتبار نداری و عشیره و قبیله ات به تو پشت کرده اند، نگران و ناراحت مباش، که خداوند پشت و پناه توست و چه پناهگاهی بهتر از خداوند متعال، که بهترین پناهگاه است.

بنابراین، خداوند، مونس چنین انسان هایی در غربت، رفیق آن ها در تنهایی، سبب غنای آن ها در زمان فقر و عزّت و اعتبار آن ها هنگام پشت کردن قبیله است. چنین افرادی نباید خود را ببازند، بلکه باید بر خدا تکیه کنند که همه مشکلات را حل می کند.

هجرت به کشورهای خارج

سؤال: آیا هجرت به کشورهای کفر برای تجارت و تحصیل و مانند آن جایز است؟

جواب: ما توصیه می کنیم که چنین مهاجرت هایی انجام شود تا آن کشورها از وجود مسلمانان خالی نگردد، چراکه مشکل آفرین خواهد بود. در کشورهایی که مسلمانان در آن سکونت دارند هنگام مناسبت های اسلامی، مجالس دینی برپا می شود و در ایّام عزاداری، دسته جات در کوی و برزن به راه می افتد و شعائر الهی تعظیم و تکریم می شود، بدین وسیله مردم آن کشورها با نام اسلام آشنا می گردند و بر آمار مسلمانان افزوده می شود.

1- سوره طلاق، آیه 2 و 3 .

به علاوه، اگر فریادی برضدّ دین بلند شود و به مقدّسات دینی اهانت گردد مسلمانان آن جا اعتراض می کنند. لذا ما سفارش می کنیم که مهاجرت کنند و با اعمال و رفتار شایسته، مبلّغ خوبی برای اسلام باشند. امّا باید خیلی جدّی مراقب دو مطلب باشند:

1. سنّت های دینی را حفظ کنند تا در آن جوامع هضم نشوند و برای این منظور با مسلمانان جلسات هفتگی و ماهانه داشته باشند؛ به ویژه در اعیاد ووفیات.

2. بسیار مراقب فرزندانشان باشند که آن ها بیشتر در خطرند، چراکه بعضی از آنان متولّد آن جا هستند و شناسنامه آن جا را گرفته اند و در مدارس آن جا درس می خوانند و با بچّه های آن جا رفاقت دارند. لذا باید مراقب تربیت آن ها بود و تا آخر عمر در آن جا سکونت نکرد و پس از مدّتی به وطن بازگشت و جای خود را به دیگری داد.

فراز بیستم: روابط هفت گانه

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز بیستم می فرماید:

«يَا هِشَامُ! نَصْبُ الْحَقِّ لِطَاعَهِ اللَّهِ، وَلاَ نَجَاهَ إِلاَّ بِالطَّاعَهِ، وَالطَّاعَهُ بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ، وَلاَ عِلْمَ إِلاَّ مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَهُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ؛ ای هشام! حقّی که خداوند بیان کرده (چه حقّ خدا بر مردم و چه حقّ پیامبر و امام بر مردم و چه حقّ همسایه بر همسایه و خلاصه تمام انواع حقوق) مقدّمه اطاعت خداست. و راه نجاتی جز از طریق اطاعت خدا نیست. و اطاعت از خدا بدون علم، و علم و دانش بدون تعلّم و فراگیری، تحصیل نمی شود. و تعلّم به سبب عقل و عقلانیّت استحکام می یابد. و علم و دانش، تنها باید از عالم ربانی (1) گرفته

شود. و تنها راه شناخت علم (2) ، عقل و خرد است».

امام هفتم علیه السلام در این حدیث شریف از هفت نوع رابطه سخن گفته است:

1. رابطه حق با اطاعت. 2. رابطه نجات با اطاعت. 3. رابطه اطاعت با علم.

4. رابطه علم با تعلّم. 5. رابطه تعلّم با عقل. 6. رابطه تعلیم با عالم ربانی. 7. رابطه شناخت عالم با عقل. که این رابطه ها بسیار دقیق است.

1- منظور از عالم ربانی، عالمی است که ارتباطش تنها با ربّ و پروردگارش است و یا کسی که مربّی مردم استو به تربیت آن ها می پردازد.
2- به نظر می رسد منظور از علم در این جا عالم است، یا علم به معنای عالم است، یعنی معیار سنجش عالم،عقل است.

افراط و تفریط، ممنوع

متأسّفانه افراط و تفریط در مسائل مذهبی، زیاد و سرچشمه تمام انحرافات است. مثلا عدّه ای از مسلمانان، منکر شفاعت شده اند؛ در حالی که شفاعت در متن کتاب آسمانی ما آمده و آیاتی از قرآن بر آن دلالت دارد. ازجمله هنگامی که برادران حضرت یوسف علیه السلام متوجّه گناه و اشتباه خود شدند از پدر طلب شفاعت کرده و خطاب به وی عرض کردند: «(یَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا)؛ پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه». (1) حضرت یعقوب علیه السلام در پاسخ فرمود: «(سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ

رَبِّی)؛ به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم». (2) این آیه دلالت بر

مشروعیّت شفاعت دارد.

هرچند آن را توجیه کرده و می گویند: این درباره زنده هاست و پیامبر صلی الله علیه و آله تا زنده بود شفاعت می کرد. امّا پس از مرگ شفاعت نمی کند.

می گوییم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مرگ سخنان ما را نمی شنود؟ می گویند: نه. می گوییم: پس معنای «السّلام علیک ایّها النّبیّ ورحمه الله وبرکاته» که هر مسلمانی در نمازهای خود خطاب به آن حضرت به زبان می آورد، چیست؟ دیگر پاسخ قانع کننده ای ندارند.

یا وقتی از آن ها پرسیده می شود: بی شک شهدا طبق صریح برخی از آیات قرآن (3) زنده اند. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله، که به اعتقاد شما پس از مرگ سخنان ما را نمی شنود، از شهدا پایین تر است؟ پاسخی ندارند. خلاصه این که وهّابی ها با انکار شفاعت، راه افراط را پیموده اند.

از سوی دیگر، عدّه ای تفریط کرده و معتقدند: همین اندازه که رابطه ولایی انسان با ائمّه علیهم السلام برقرار باشد و دعای توسّل و کمیل و ندبه و زیارت عاشورایی

1- سوره یوسف، آیه 97 .
2- سوره یوسف، آیه 98 .
3- سوره بقره، آیه 154؛ آل عمران، آیه 169 .

بخواند و گاه به مسجد مقدّس جمکران برود، مشمول شفاعت، و اهل نجات است؛ هرچند تمام عمر گناه کرده باشد!

این تفکّر نیز خطا و اشتباه است؛ زیرا دعا و زیارت و توسّل، هرچند لازم است؛ امّا به تنهایی کافی نیست. و لذا امام کاظم علیه السلام فرمود: «هیچ راه نجاتی جز از طریق طاعت و بندگی نیست» و گام اوّل در اطاعت، حساب حلال و حرام ورعایت حقوق الناس است. چگونه ممکن است حلال و حرام را مراعات نکنیم و حق الناس را نشناسیم و تمام زندگی مان آلوده به حرام باشد، آن گاه دم از شیعه بودن بزنیم؟

باید مردم را به این نکته مهم توجه داد که راه نجات، اعمال صالح و توبه از گناهان است. باید مقداری عمل صالح باشد تا انسان مشمول شفاعت اولیا وصلحا شود. در حدیثی می خوانیم:

«ما شِیعَتُنا اِلّا مَنِ اتَّقَی اللهَ وَاَطاعَهُ؛ شیعیان ما کسانی هستند که تقوای الهی را پیشه خود کرده و مطیع خدا باشند» (1)

نه کسانی که زندگی شان آلوده به انواع گناهان است و خطاهای خود را جبران نمی کنند و تنها به توسّلات و دعاها و زیارات دل بسته اند. البتّه اطاعتِ همراه با علم و آگاهی، نه چشم بسته و طوطی وار؛ افتخار ما این است که پیرو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم، او که پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داناتر از همه مسلمانان بود. او که خطبه های والایی همچون خطبه های نهج البلاغه دارد؛ خطبه هایی که در میان خطبه های سخنوران شهیر عرب، نمونه ندارد. (2) آیا سزاوار است پیروان چنین انسانی، جاهل و بیگانه از علم و آگاهی باشند؟!

1- بحارالانوار، ج 70، ص 97، ح 4.
2- شرح این مطلب را در کتاب پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج اوّل، ص 29 به بعد، مطالعه فرمایید.

ص:148

فراز بیست و یکم: معیار قبولی اعمال

اشاره

بیست و یکمین فراز حدیث هشام به شرح زیر است:

«يَا هِشَامُ! قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ؛ ای هشام! عمل مختصر و کمی که شخص عالِمِ عاقل انجام دهد، هم قبول است و هم دو چندان می شود؛ امّا عمل زیادی که اهل هوی و هوس وانسان های جاهل به جا آورند پذیرفته نمی شود».

کیفیّت یا کمیّت؟

بسیار اتفاق می افتد که بین کمیّت و کیفیّت، تعارض واقع می شود. اگر به کمیّتِ عمل توجّه شود از کیفیّت آن کاسته می گردد و چنانچه به کیفیّت عمل توجّه شود مقدار آن زیاد نخواهد شد. در چنین مواردی ترجیح با کدام است؟

به مثال هایی در این زمینه توجه فرمایید:

1. نویسنده ای را در نظر بگیرید که اگر بخواهد کتاب های فراوانی بنویسد وآمار تألیفاتش را بالا ببرد، کیفیّت نوشته هایش پایین می آید، و اگر بخواهد یکی دو کتاب ناب و جامع و با کیفیّت بالا بنویسد، موفّق به نوشتن کتاب های زیادی نخواهد شد. چه کند؟

2. اگر مسئولین یک شهر بخواهند جمعیّت ها و هیئت های فراوانی را تأسیس

و اداره کنند، طبعآ عملکرد آن ها عالی نخواهد بود. امّا اگر بخواهند هیئتی تشکیل دهند که برنامه اخلاقی و دینی و فرهنگی مناسبی ارائه دهد و سطح تأثیرگذاری بالایی داشته باشد و تبعات منفی آن صفر یا بسیار کم باشد، موفّق به تشکیل یکی دو مورد بیشتر نخواهند شد. اولویّت را به کدام یک بدهند؟

3. زن و شوهری درباره تعداد فرزندان مردّدند؛ فرزندان زیاد امّا با تربیت وآگاهی پایین، یا یکی دو فرزند عالِم و تربیت شده و مفید؟ چه کنند؟

4. انتخاب دوستان فراوانی که ممکن است در میان آن ها انسان های ناباب ومشکوکی باشند بهتر است، یا قناعت به یکی دو دوست خوب و مطمئن که قابل اتکا و مورد اعتماد باشند؟

5. گاه ممکن است انسان در علوم مختلف مطالعه و تحقیق کند و صاحب نظر شود. و امکان دارد تمام تلاش و کوشش خود را صرف یک علم و دانش کند وتنها در آن علم متخصّص گردد. کدام مقدّم است؟

خلاصه این که در تعارض بین کمیّت و کیفیّت در امور مادّی و معنوی، کدام یک را باید ترجیح داد؟

عقل می گوید: کمترِ با کیفیّتِ بالاتر، بهتر از بیشترِ با کیفیّتِ پایین است. این مطلب به قدری واضح و روشن است که در ضرب المثل ها نیز آمده است. ضرب المثل قدیمی معروف «یک ده آباد بِه از صد ده خراب» (1) به همین مطلب

اشاره دارد.

قرآن مجید نیز این حکم عقل را تأیید کرده است، آن جا که می فرماید:

«(تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلا وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ)؛ پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حاکمیّت و مالکیّت (جهان هستی) به دست اوست و او بر هر چیز تواناست. آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کند،

1- امثال و حکم دهخدا، ج 4، ص 2043 .

و او توانا و آمرزنده است». (1)

آری، قرآن کریم نیز کیفیّت را بر کمیّت ترجیح داده است. در روایات مختلف نیز همین مطلب تأیید شده است. (2)

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «ای هشام! عملِ کمِ باکیفیّتِ شخصِ عالم، قبول می شود و مضاعف می گردد». هرچه علم و عَقل بالاتر رود، ثواب و ارزش عمل هم بیشتر می شود. به همین دلیل گاه ثواب عملی دو برابر، گاه ده برابر، گاه صد برابر، گاه هزار برابر و گاه بیشتر است. تا جایی که یک ضربت شمشیر برابر با عبادت تمام انسان ها و جنیان از ابتدای خلقت تا قیام قیامت می شود. (لَضَرْبَهُ عَلِیٍّ خَیْرٌ مِّنْ عِبادَهِ الثَّقَلَیْنِ). (3)

امام کاظم علیه السلام در جمله بعد فرمود: «عملِ زیادِ بدون کیفیّتی که شخصِ جاهلِ تابع هوی و هوس، انجام دهد مردود و قبول ناشدنی است».

جالب این که «جهل» و «هوای نفس» در کنار هم قرار گرفته اند، یعنی این دو ملازم یکدیگرند.هرجاجهل ونادانی باشدهوای نفس هم خواهدبودوبالعکس.

کیفیّت، مقدّم است

از این فراز روایت نتیجه می گیریم که تلاوت یک جزء قرآن همراه با تدبّر وتفکّر و فهم مضمون و محتوای آن، بهتر از یک ختم قرآن بدون تفکّر و تدبر است.

دو رکعت نماز مستحبّی همراه با حضور قلب و تفکّر و تعقّل در عظمت وبزرگی خدا، از ده ها رکعت نماز مستحبّی با عجله و بدون حضور قلب ارزشمندتر است.

1- سوره ملک، آیه 1 و 2.
2- شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج 24، ص 317 مطالعه فرمایید.
3- بحارالانوار، ج 39، ص 2.

هزار تومان انفاق به قصد قربت و رضای خدا، بهتر از هزاران تومان انفاق همراه با ریا و ایذاء و منّت است.

تولید محصولات محدود و معدود با کیفیّت عالی، بهتر از تولید محصولات فراوان بی کیفیّت است. و در یک جمله: «کیفیّت بر کمیّت مقدّم است».

فراز بیست و دوم: تجارت پرسود

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز بیست و دوم حدیث هشام فرمود:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالدُّونِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ، وَلَمْ يَرْضَ بِالدُّونِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا، فَلِذَلِكَ رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ؛ ای هشام! عاقل کسی است که امکانات محدود و مختصر دنیا همراه با حکمت فراوان را بر حکمت اندک همراه با امکانات فراوان دنیا ترجیح می دهد، و لذا (این گونه افراد در بازار دنیا) تجارتشان سود می دهد (و دچار خسران و ضرر نمی شوند)».

تجارتخانه دنیا

همان گونه که بارها گفته ایم، این روایت در مقابل کسانی مطرح شد که منکر حجیّت عقل بودند و امام کاظم علیه السلام با استناد به ادلّه عقلی و آیات قرآن، قصد تقویت پایه های عقلانیّت و حکمت را داشت تا اسلام را یک آیین ضد عقلانی نپندارند. به هر حال، آن حضرت در این فراز از روایت به این مطلب اشاره دارد که دنیا تجارتخانه است.

آری! از دیدگاه اسلام و قرآن، دنیا تجارتخانه، انسان، تاجر و سرمایه او عمر وزندگی اش است. هرکس با این سرمایه کالایی می خرد؛ برخی این سرمایه ارزشمند را داده و زرق و برق و زر و زیور دنیا را می خرند. گروهی دیگر آن را با

هوی و هوس و شهوات مبادله می کنند. عدّه ای با اوهام و خیالات معاوضه اش می نمایند، امّا گروهی که قدر این سرمایه را می دانند با آن، دانش و حکمت تهیّه می کنند و به امکانات دنیایی توجّهی نکرده، به کم قانعند.

از دیدگاه امام کاظم علیه السلام گروه آخر در تجارت خود سود برده و بقیّه خسران دیده اند، زیرا کسی در تجارت سود می کند که در مقابل آنچه می دهد چیز ارزشمندتری به دست آورد و جز حکمت و دانش، چه کالایی گران بهاتر از سرمایه عمر است؟ کسی که به حکمت و دانشِ اندک قناعت کرده، تمام عمرش را صرف جمع آوری مال و ثروت نموده و سعی می کند هر روز مقدار دارایی اش افزون شود و حاصل کارش در پایان عمر، خانه و اتومبیلی گران قیمت و زندگی تجمّلاتی و پرزرق و برقی است که به هنگام مرگ به دست ورثه می افتد و معلوم نیست با آن چه کنند، و او باید با دست خالی به ملاقات پروردگارش برود، آیا چنین شخصی خسران ندیده است؟

بنابراین، باید مراقب باشیم که در مقابل از کف دادن سرمایه عمر، چه چیزی به دست می آوریم. آیا در این تجارت سودی برده ایم یا زیان کرده ایم؟

حکمت در قرآن

واژه حکمت در 20 آیه قرآن مجید آمده است که به چند مورد آن اشاره می کنیم:

1. خداوند متعال در آیه شریفه 269 سوره بقره می فرماید:

«(یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرآ کَثِیرآ وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُوا الأَلْبَابِ)؛ (خدا) دانش و حکمت را به هرکس بخواهد (و شایسته باشد) می دهد؛ و به هرکس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی کنند و) متذکّر نمی شوند».

در این آیه شریفه، از حکمت، به خیر کثیر تعبیر شده است.

2. آیه شریفه 151 سوره بقره، هدف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را چنین بیان می کند: «(یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیَاتِنَا وَیُزَکِّیکُمْ وَیُعَلِّمُکُمْ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَیُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ)؛ (رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم، تا) آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاکیزه سازد، و به شما کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما یاد دهد».

طبق این آیه شریفه، سرمایه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن و حکمت بوده است.

3. سومین آیه درباره داود پیامبر علیه السلام است که خداوند او را برای نجات بنی اسرائیل برگزید. توجّه فرمایید:

«(وَآتَاهُ اللهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَةَ)؛ و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید». (1)

طبق آنچه از این آیه شریفه استفاده می شود، حکومتی به درد می خورد که توأم با حکمت باشد و حکومت و سلطنت منهای حکمت ارزش و بهایی ندارد.

4. در آیه بعد، که چگونگی گفتگو با دیگران را بیان می کند، می خوانیم:

«(ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ)؛ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما! و با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن!». (2)

خلاصه این که آیات فراوانی درباره اهمیّت حکمت در قرآن مجید بیان شده که به چهار مورد آن قناعت شد.

حکمت چیست؟

سؤال: راستی! حکمت چیست که این قدر در آیات و روایات بر آن تأکید شده است؟

جواب: تفسیر حکمت، هم در لغت و هم در تعبیرات دانشمندان و مفسّران

1- سوره بقره، آیه 251 .
2- سوره نحل، آیه 125 .

بیان شده است. امّا در لغت، معنای بازدارندگی دارد. حکمت در اصل به فلزی اطلاق شده که در دهانه افسار اسب قرار دارد و در دهان اسب قرار می گیرد وبه هنگام کشیدن افسار موجب توقّف اسب می شود، سپس این واژه به تدریج معانی دیگری نیز پیدا کرده، تا آن جا که حکمت در نظر مفسّران، مجموعه ای

از معرفت، علم، اخلاق، تقوی، نور و هدایت است که انسان را از نافرمانی خدا باز می دارد.

بنابراین، حکمت، هم جنبه نظری دارد و هم جنبه عملی. جنبه نظری آن، اعتقاد به معارف و مبانی دینی به ویژه خداشناسی است و حکمت عملی، همان اخلاق و ارزش های دینی و خمیرمایه تقواست و کسی که دارای مبانی اعتقادی محکم و استوار و ارزش های اخلاقی فراوان باشد، به او خیر کثیر عطا شده است.

امام کاظم علیه السلام فرمود: ای هشام! عاقلان کسانی هستند که به دنیای کم قناعت کرده و به سراغ حکمت نظری و عملی رفته اند و بدین سان در تجارتخانه دنیا سود کرده اند. و آن ها که سرگرم دنیا و مظاهر فریبنده آن شده و از حکمت بهره زیادی نبرده اند، عاقل نبوده و دچار خسران شده اند.

به امید آن که از گروه اوّل باشیم؛ نه گروه دوم.

فراز بیست و سوم: نشانه دیگری برای عاقلان

اشاره

در بخش بیست و سوم روایت هشام چنین آمده است:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبَ، وَتَرْكُ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ، وَتَرْكُ الذُّنُوبِ مِنَ الْفَرْضِ؛ ای هشام! عُقلا فضول دنیا را رها نموده و خود را آلوده آن نکرده اند، تا چه رسد به گناهان (که به طریق اولی از آن دوری جسته اند) وترک فضول دنیا مستحب، امّا ترک گناهان واجب است».

انواع مواهب و نعمت های دنیا

این بخش از روایت، روح و جان انسان را تازه می کند و روشن است که مخاطب امام علیه السلام فقط هشام نیست، بلکه همه مسلمانان در تمام اعصار و مکان ها هستند. منظور از دنیا در این روایت، مواهب و نعمت های مادّی دنیاست، که به سه بخش تقسیم می شود:

اوّل: ضروریّات: که عمدتآ در پنج چیز خلاصه می شود و هرکس در دنیا به آن ها نیاز دارد: 1. لباس. 2. مسکن. 3. غذا. 4. همسر. 5. کسب و کار.

دوم: رفاهیّات: منظور از رفاهیّات، اموری است که اگر نباشد لطمه ای به زندگی انسان نمی زند، ولی وجود آن باعث رفاه و آسایش بیشتر است، نظیر: 1. وسیله نقلیه. 2. زیورآلات، به ویژه برای خانم ها البتّه در حدّ معقول. 3. محلّ پذیرایی از

میهمان،آن هم درحدّمعقول.4. وسایلی برای تفریح سالم، باز هم در حدّ معقول.

سوم: فضول الدنیا: آنچه اضافه بر ضروریّات و رفاهیّات باشد جزء فضول الدنیاست و غالباً جنبه هوسرانی دارد. و شاید بخش عظیمی از مواهب دنیا به قِسم سوم برگردد. داشتن چند مرکب و ویلا و آپارتمان، و ابزار و وسایل متعدّد ومختلف زندگی، و فراتر از آن، انباشت ثروت، فضول الدنیاست.

جنون ثروت اندوزی

برخی از مردم با این که ضروریّات و رفاهیّات زندگی را دارند باز هم به ثروت اندوزی می پردازند و از بالا رفتن حجم اموالشان لذّت می برند. این کار نوعی جنون محسوب می شود و می توان آن را جنون ثروت یا جنون فضول الدنیا نامید. در حالی که ثروت، ابزار و وسیله است، نه هدفی که انسان به عشق آن زنده بماند و شاد شود. متأسّفانه مشکلات و مفاسد دنیا براثر همین جنون است. ازجمله عامل و سرچشمه برخی از جنگ های ویرانگری است که در جهان رخ می دهد.

علّت ظلم و ستم بی حسابی که اکنون در خاورمیانه، به خصوص در فلسطین اشغالی، در جریان است، چیست؟ چرا بیش از 50 سال ملّتی اسیر چنگال های جنایت بار صهیونیست ها گشته و براثر ظلم فراوان آن ها، آواره کشورهای دیگر شده اند؟

جواب آن روشن است: عدّه ای از سرمایه داران یهودی در آمریکا و دیگر کشورها، فلسطین اشغالی را پایگاهی برای غصب حقوق مردم مظلوم فلسطین وکلّ مردم خاورمیانه قرار داده اند. آن ها که کارشان تولید سلاح های کشنده است برای ایجاد بازار کالاهای خود و ثروت اندوزی، منطقه را ناامن کرده و کشورها را از همسایگانشان می ترسانند، حتّی اگر بتوانند آتش جنگ را روشن می کنند تا سلاح هایشان به فروش برسد؛ زیرا آن ها جنون ثروت دارند.

فلان سرمایه دار از این که مثلا 10 میلیارد دلار ثروت دارد لذّت می برد. هرچند لازمه تحصیل آن، پایمال کردن حقوق افراد زیاد و حتّی قربانی شدن عدّه ای از انسان های بی گناه باشد. تا زمانی که به سوی مکتب انبیا بازنگردیم وتسلیم برنامه های آنان نشویم، وضع جهان تغییر نخواهد کرد.

به کلام امام کاظم علیه السلام بازمی گردیم که فرمود: «ای هشام! عقلای دنیا فضول دنیا را رها کرده اند. چنین کسانی به طریق اولی از گناه و معصیت چشم می پوشند»، چون سرچشمه گناهان، علاقه به فضول الدنیاست، هنگامی که سرچشمه خشکانده شود، گناهی صورت نمی گیرد.

درضمن ترک فضول دنیا فضیلت است، یعنی اگر کسی ثروتی دارد که وجوهات شرعیّه و مالیات آن را داده و با آن کار می کند تا ثروتش را بیشتر کند، گناه نیست، امّا فضول الدنیاست و ترک آن فضیلت است.

به دو روایت دیگر توجّه فرمایید:

1. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «لایَجِدُ الْعَبْدُ حَلاوَةَ الْایمانِ فی قَلْبِهِ حَتّی لایُبالی مَنْ اَکَلَ الدُّنْیا؛ بنده، شیرینی ایمان را در قلبش درک نمی کند، مگر این که اعتنا نکند زرق و برق دنیا در دست کیست». (1)

سؤال: مگر ایمان، شیرینی و طعمی دارد که در این حدیث و روایات دیگر (2)

از طعم و حلاوت آن سخن گفته شده است؟

جواب: آری، حلاوت و شیرینی و طعم خاصّی دارد، ولی هرکس آن را درک نمی کند. بزرگان دین و اولیاء الله، که از شوق عشق به خدا اشک می ریختند، آن را درک کردند.

2. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ اَصْبَحَ وَاَمْسی وَالدُّنْیا اَکْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللهُ تَعالی الْفَقْرَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَشَتَّتَ اَمْرَهُ وَلَمْ یَنَلْ مِنَ الدُّنْیا اِلّا ما قُسِّمَ لَهُ، وَمَن اَصْبَحَ وَاَمْسی وَالْاخِرَهُ اَکْبَرُ

1- اصول کافی، ج 2، ص 128، ح 2 .
2- میزان الحکمه، ج 1، ص 266، باب 280-282.

هَمِّهِ، جَعَلَ اللهُ تَعالی الْغِنی فی قَلْبِهِ؛ کسی که صبح و شب را سپری کند در حالی که قسمت عمده فکر و اندیشه اش دنیا (فضول الدنیا) باشد، خداوند فقر را همواره در برابر چشمانش قرار داده و امورش را پراکنده می کند و چیزی از اموال دنیا بیش از آنچه برایش تقدیر شده به او نمی رسد. و کسی که صبح و شب را سپری کند و آخرت، بزرگ ترین مشغله فکری او باشد، خداوند قلب و روحش را بی نیاز می کند». (1)

1- بحارالانوار، ج 73، ص 17، ح 6 و ص 104، ح 96.

ص:161

فراز بیست و چهارم: نگاه عاقلان به دنیا و آخرت

اشاره

امام کاظم علیه السلام در بخش بیست و چهارم حدیث می فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لاَ تُنَالُ إِلاَّ بِالْمَشَقَّهِ، وَنَظَرَ إِلَى الاْخِرَهِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لاَ تُنَالُ إِلاَّ بِالْمَشَقَّهِ، فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّهِ أَبْقَاهُمَا؛ ای هشام! انسان عاقل به دنیا و اهل آن نگاه کرده (و درباره آن ها اندیشیده) و ملاحظه کرده که جز با زحمت و مشقّت به آن نمی رسد، و به آخرت (نیز) نگاه کرده و دیده که آن هم جز با زحمت و مشقّت، دست یافتنی نیست. (او) با تحمّل این زحمت و مشقّت به دنبال آنچه پایدار است (آخرت)، می رود».

مشکلات دنیا

حقیقتآ رسیدن به نعمت های دنیا با مشکلات متعدّد و زحمات فراوان همراه است. به چند مثال در این زمینه توجّه فرمایید:

1. در کشاورزی: آماده کردن زمین، آبیاری، به ویژه در گرمای تابستان و زیر نور آفتاب یا در دل شب های زمستانی، آفت زدایی، مراقبت و محافظت از محصول، جمع آوری محصول و حمل و نقل آن به بازار برای فروش، ازجمله مشکلات است.

2. درباره کارگران معدن: گاه در روزنامه ها می خوانیم که معدنچیان فلان

معدن براثر ریزش معدن در اعماق زمین گرفتار شده و جان باختند. این عزیزان برای تأمین مخارج زندگی خود و خانواده ناچارند با وجود تمام خطرات ومشکلات کار در معدن، ازجمله مرگ، به این کار تن دهند.

3. درباره فضانوردان در بعضی مطبوعات آمده است: مسافرت های فضایی همچون سفر با هواپیما (مثلاً) از تهران به مشهد و مانند آن نیست، بلکه کار مسافران فضا بسیار پردردسر است. فضانوردان برای این که شرایط سفر به فضا را پیدا کنند باید تمرینات بسیار سختی، ازجمله تمرین بی وزنی را پشت سر بگذارند؛ چون هنگامی که از جاذبه زمین خارج می شوند حالت بی وزنی پیدا کرده و در آن حال نمی توانند خود را کنترل کنند؛ به گونه ای که اگر کسی در آن حالت به هنگام مسواک زدن دهانش را باز کند خمیر دندان ها به فضا پرتاب می شود! و لذا آن ها ناچارند قبل از سفر، تمرین بی وزنی کنند و با توجّه به این که در کره زمین حالت بی وزنی جز در حال سقوط آزاد نیست، چنان اشخاصی را در اتاقکی قرار داده و از ارتفاع بلندی پرت می کنند تا حالت بی وزنی را تمرین کنند. این تمرینات ماه ها ادامه پیدا می کند و گاه فضانوردان با دست و پای شکسته از اتاقک خارج می شوند.

آری، تمام کارهای دنیا مشقّت دارد و ثروت های بادآورده استثنا است.

مشکلات رسیدن به آخرت

رسیدن به نعمت های آخرت نیز بدون زحمت میسّر نیست. تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شاهد خوبی بر این مدّعاست. آن حضرت برای به دست آوردن آخرت زحمات طاقت فرسایی را متحمّل شد، که به عنوان مثال کافی است به دوران سه ساله محاصره اقتصادی مسلمانان در شعب ابی طالب اشاره کرد.

کسانی که به مکّه مشرّف شده و برای قرائت فاتحه به شعب ابی طالب - که اکنون به قبرستان تبدیل شده - رفته اند می دانند که تحمّل گرمای آن جا کار آسانی

نیست. ما به قصد زیارت قبور مطهّر حضرت ابوطالب و خدیجه علیهما السلام و دیگر مؤمنان مدفون درآن قبرستان،قبل ازظهرعازم آن جا شدیم. شدّت گرما وحرارت آفتاب به حدّی بود که نتوانستیم به مقدار قرائت یک فاتحه تحمّل کنیم وبه سایه اتوبوس پناه بردیم! آن گاه به فکر فرو رفتم که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ومسلمانان صدر اسلام، چگونه با کمترین امکانات، سه سال در آن جا زندگی کردند؟!

خوانندگان محترم! اسلام، آسان به دست نیامده که آسان از دست برود. باید در حفظ و حراست از آن بسیار کوشا باشیم.

خلاصه این که هم امکانات دنیا و هم نعمت های آخرت، تنها در سایه تلاش و کوشش فراوان و تحمّل مشکلات و مشقت های متعدد به دست می آید. حال که هر دو با سختی ومشقّت تحصیل می شود، عقل حکم می کند که تلاش خود را برای آنچه ماندگارتر است به کار گیریم و آن، آخرت است. اگر ثروت عظیمی داشته باشیم، آیا خانه ای می سازیم که یک سال عمر کند یا صد سال؟ بی شک انسان عاقل ماندگارتر را انتخاب می کند.

ای انسان! سرمایه خدادادی ای که به عنوان نیروی جسم و فکر در اختیار داری، ماندگار نیست؛ بلکه نابود می شود. آن را در جایی به کار گیر که بقا دارد، نه جایی که فنا و نیستی دامانش را می گیرد.

پاک زیستن در عصر ناپاکی ها!

بعضی از افراد از مشکلات زمان برای حفظ پاکی و تقوا سخن می گویند ومی پرسند: آیا زمان ما با این همه مفاسد و مظاهر فساد، همان زمانی نیست که حفظ ایمان از نگهداری آتش در کف دست (اَلصّابِرُ عَلی دِینِه مِثْلُ الْقابِضِ عَلی الْجَمْرَهِ بِکَفِّهِ) (1) مشکل تر است؟

در پاسخ می گوییم: ممکن است چنین باشد، ولی به طور کلّی، آخرت، بدون

1- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 330.

زحمت فراوان به دست نمی آید. به عنوان نمونه داستان حضرت یوسف علیه السلام را مطالعه کنید. زمانی که آن زن زیبای هوسباز آن پیشنهاد را به یوسف زیبای جوان داد، طوفانی در دل یوسف پیامبر علیه السلام ایجاد و شعله های شهوت جنسی برافروخته شد. از آن مشکل تر زمانی بود که زنان مصر هم به پشتیبانی زلیخا آمدند و حضرت برای فرار از این دام خطرناک، مشکلات زندان را به جان خرید و خطاب به پروردگارش عرض کرد:

«(رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَأَکُنْ مِّنَ الْجَاهِلِینَ)؛ پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه این ها مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آن ها را از من بازنگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود». (1)

آری، حضرت یوسف علیه السلام زندان را بر اجابت خواسته های نامشروع آنان ترجیح داد، زیرا هرچند در زندان، جسمش به غل و زنجیر کشیده شد، امّا روحش آزاد بود. حضرت این مشکلات را تحمّل کرد و همین، مقدّمه پیشرفت او شد.

1- سوره یوسف، آیه 33 .

فراز بیست و پنجم: زاهدان دنیا و راغبان آخرت

اشاره

امام کاظم علیه السلام در فراز بیست و پنجم حدیث هشام می فرماید:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلاءَ زَهَدُوا فِی الدُّنْيَا وَرَغَبُوا فِی الْاٰخِرَهِ، لِاَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَهٌ مَطْلُوبَهٌ وَالْاٰخِرَهَ طَالِبَهٌ وَمَطْلُوبَهٌ، فَمَنْ طَلَبَ الْاٰخِرَهَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّی يَسْتَوْفِیَ مِنْهَا رِزْقَهُ، وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْاٰخِرَهُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ، فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتَهُ؛ ای هشام! عاقلان درباره دنیا زهد پیشه کرده و به آخرت میل و رغبت دارند؛ زیرا آن ها می دانند که دنیا انسان را طلب می کند و انسان هم طالب دنیاست، همان گونه که آخرت انسان را طلب می کند و انسان هم طالب آخرت است. پس هرکس طالب آخرت باشد، دنیا او را طلب می کند تا رزق و روزی اش را کامل به او بدهد. و کسی که طالب دنیا باشد آخرت به طلب او می آید، پس مرگش فرامی رسد و دنیا و آخرتش بر باد می رود».

حقیقت زهد

زهد و رغبت، دو واژه ضد هم هستند. زهد به معنای بی اعتنایی و وابستگی نداشتن، و رغبت به معنای دلدادگی و دلباختگی است. عاقلان، دلباخته دنیا واسیر آن نیستند و زرق و برق دنیا آن ها را گرفتار نمی کند. در مقابل، به آخرت راغب و مایلند، یعنی وابسته و دلداده و دلباخته و عاشق آخرتند.

زهد در دنیا و رغبت به آخرت، هم در قرآن مجید و هم در روایات اسلامی به طور گسترده مطرح گردیده و راه نجات از گرفتاری های دنیا و آخرت شمرده شده است.

درباره حقیقت زهد، بسیاری گرفتار خطا و اشتباه شده و زهد را به معنای ترک دنیا و امور دنیایی و چسبیدن به آخرت و امور اخروی تفسیر کرده اند. طبق این تفسیر، پیشرفت در علم و صنعت و تکنولوژی و اختراعات و اکتشافات و مانند آن، از امور دنیایی است و زاهد به سراغ آن نمی رود. معنی این سخن این است که اسلام، مخالف ترقّی و پیشرفت است!

در حالی که اگر کلام حضرت علی علیه السلام را می دیدند، به معنای حقیقی زهد پی می بردند. حضرت فرمود:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ ٱلْقُرْآنِ: قَالَ ٱللّٰهُ سُبْحَانَهُ: (لِكَيْلاَ تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ،

وَ لاَ تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (1) وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى ٱلْمَاضِى، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالاْتِى فَقَدْ أَخَذَ ٱلزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ؛ تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است: (آن جا که) خدا می فرماید: «این به دلیل آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسّف نخورید وبه آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید» بنابراین، آن کس که غم گذشته را نمی خورد و برای آینده شاد و خوشحال نیست، هر دو جانب زهد را رعایت کرده است». (2)

طبق این روایت، زهد به معنای ترک استفاده از صنایع و اختراعات واکتشافات و ثروت و امکانات دنیا نیست، بلکه وابستگی نداشتن به دنیاست، به این معنا که اگر چیزی از دست رفت، بر آن تأسّف و غصه مخوری و چنانچه نعمتی به تو رسید دلبسته و خوشحال و مغرور نشوی. نه داشته ها تو را دلخوش و سرمست کند و نه از دست رفته ها سبب افسردگی و تأسّفت شود. بلکه در

1- سوره حدید، آیه 23 .
2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 439.

مقابل نعمت های الهی شکرگزار باش و همان گونه که خداوند به تو احسان ونیکی کرده، تو هم به دیگران احسان و نیکی کن: (وَأَحْسِنْ کَمَا أَحْسَنَ اللهُ إِلَیْکَ). (1)

و اگر حادثه تلخ و ناگواری پیش آمد، خشکسالی شد، ورشکست شدی، در تجارت ضرر کردی، در امتحانات موفّق نشدی، خلاصه هرگونه مشکلی پیش آمد، ناامید و افسرده مشو، بلکه با توکّل بر خدا و استفاده از تجربه های تلخ گذشته، به سمت آینده حرکت کن، که خداوند یار و یاور تلاشگران متوکّل است.

شخصی را می شناسم که اگر یک روز در بازار ضرر می کرد شب در خانه می نشست و گریه می کرد. این نشانگر وابستگی به دنیاست و پسندیده نیست. همان گونه که عدّه ای با به دست آوردن نعمتی، کسب موفقیّت در امتحان ومسابقه ای، یا رسیدن به مال و مقامی، سرمست و مغرور شده و پدر و مادر وخواهر و برادر و دوستان و همکاران خود را فراموش کرده و با مجالس امام حسین علیه السلام و دعای توسّل و کمیل و ندبه خداحافظی می نمایند، و حتّی خدا را هم بندگی نمی کنند!

زاهد کسی است که نه ناملایمات گذشته او را افسرده و ناامید کند و نه موفقیّت های آینده وی را سرمست و مغرور سازد.

اضطراب و نگرانی ها

یکی از مشکلات دنیای امروز اضطراب ها و نگرانی هاست. یکی از محقّقین آمریکایی که به قصد نوشتن کتابی، درباره «نگرانی های انسان ها» این واژه را در کتابخانه ای جست وجو می کرد، متوجّه شد کتاب های فراوانی در این زمینه نوشته شده است و بدین وسیله به گستردگی این بیمای روحی پی برد.

اضطراب ها و نگرانی ها سبب افسردگی و خودکشی های زیادی شده و آمار بیماران روانی را بالا برده است، و لذا روز به روز بر تعداد بیمارستان های روانی

1- سوره قصص، آیه 77 .

افزوده می شود. عمل کردن به حدیث علی علیه السلام در تفسیر زهد، در کاهش این درد جانکاه بشریّت، که روز به روز عمیق تر و وسیع تر می شود، بسیار مؤثّر است؛ چراکه اعتقاد به دین و مذهب فقط به درد جهان آخرت نمی خورد، بلکه برای دنیای انسان نیز مفید است. لذا یکی از دانشمندان بزرگ می گوید: «برای دنیایتان هم که شده، دین و مذهبی داشته باشید، که شما را حفظ کرده و سلامتی روانتان را تأمین می نماید».

طالب و مطلوب

امام کاظم علیه السلام در ذیل روایت، دنیا و آخرت را طالب و مطلوب معرّفی کرده است. اکنون این سؤال مطرح می شود که چگونه آخرت، انسان را طلب می کند؟

حضرت علی علیه السلام این سؤال را این گونه پاسخ می دهد:

«إِذَا كُنْتَ فِی إِدْبَارٍ وَٱلْمَوْتُ فِی إِقْبَالٍ فَمَا أَسْرَعَ ٱلْمُلْتَقَی؛ هنگامی که عمر تو رو به پایان می رودومرگ به استقبالت می آید،چه زودبایکدیگرملاقات خواهیدکرد». (1)

هرچه سنّ انسان بیشتر می شود قوای جسمانی اش تحلیل می رود؛ پوکی استخوان، ضعف نور چشم، سنگینی گوش، سستی عضلات و مانند آن، نشانه های تحلیل قوای جسمانی است.

علاوه براین، بیماری هایی نیز در انتظار اوست. وقتی که رو به ضعف می روی و بیماری ها به استقبال تو می آیند، چه زود با یکدیگر ملاقات خواهید کرد.

از این روایت معلوم می شود که چگونه آخرت، انسان را طلب می کند.

خدایا! از تو می خواهیم که توفیق عمل به این کلمات نورانی را به ما عطا فرمایی تا قبل از گذشتن فرصت ها و از دستن رفتن نیروها و حسرت خوردن

بر گذشته، توشه ای مناسب برگیریم و با دلی آرام و قلبی مطمئن به سوی تو

سفر کنیم.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 29 .

فراز بیست و ششم: فایده عقل کامل

اشاره

امام کاظم علیه السلام در بخش بیست و ششم حدیث هشام فرمود:

«يَا هِشَامُ! مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلا مَالٍ، وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ، وَالسَّلامَةَ فِي الدِّينِ، فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ، بِأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ، وَمَنْ قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَغْنَى، وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَداً؛ ای هشام! هرکس درپی بی نیازی بدون پشتوانه مالی، و راحتی و آسودگی قلب از حسد، و سلامت در دینش است باید هنگام دعاهایش به درگاه خداوند متعال، از او بخواهد عقلش را کامل کند؛ زیرا عاقل به آنچه مورد نیازش باشد قناعت می کند، و کسی که به آنچه نیازش است قناعت کند غنی می شود، و کسی که به آنچه نیاز دارد قناعت نکند هرگز غنا و توانگری را درک نخواهد کرد».

غنای ظاهری و باطنی

از روایات، ازجمله کلمات علی علیه السلام، استفاده می شود که غنا بر دو قسم است: (1)

1. غنای ظاهری؛ که با به دست آوردن پول و خانه وماشین و سرمایه و مانند

1- این تقسیم بندی، از روایاتی همچون: «خَيْرُ الْغِنى غِنَى النَّفْسِ» (میزان الحکمه، باب 3115، ح 15043)و«إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَ أَكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمْقُ» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 38) و «أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 34) استفاده می شود.

آن حاصل می شود.

2. غنای درونی و باطنی؛ که درپی آن، روح و جان انسان سیراب و قانع شود. تجربه نشان داده که غنای ظاهری، نه آرامش می آورد، نه آسایش و نه سعادت. بلکه غنای ظاهری بدون غنای باطنی، منشأ انواع سختی ها و مشکلات است. شخصی که ثروتی اضافه بر زندگی معمول و متعارف دارد، مشکلات متعدّدی در کمین اوست. زیرا نگهداری از آن ثروت، به اندازه به دست آوردنش مشکل است. علاوه بر این، حساب و کتاب آن از مشکلات دیگر است.

این که طلب ها را چگونه وصول کند و با کدام وکیل زبردست قرارداد ببندد تا بتواند بدهکاران خود را راهی زندان کرده، و با این اهرم، طلب های خویش را بگیرد، مشکل دیگر ثروت زیاد است.

همچنین، این که برنامه مالی اش را چگونه تنظیم کند که هم چک ها به موقع پاس شود و هم گردش سرمایه اش دچار مشکل نشود، از دیگر دغدغه های سرمایه داران است. در کنار همه این مشکلات، عدّه ای حسود به او حسادت می کنند که این آقا چگونه این اموال را به دست آورده و در چه راهی مصرف کرده است؟ آیا از طرق مشروع به دست آورده یا نه؟

علاوه بر این، ممکن است خودش نیز به حسادت مبتلا شود، زیرا ثروتمندتر از او نیز وجود دارد و ممکن است به آن ها حسد ورزد!

آیا آدم عاقل این همه ناراحتی و سلب آرامش را برای این که چندین میلیون تومان پول اضافه بر نیاز زندگی داشته باشد، به جان می خرد؟

علاوه بر همه این ها، سلامت دینش مطرح است. آیا واقعآ می توان اموال حلال را روی هم انباشت؟ آیا بدون چشم پوشی از احکام شرع، می توان این قدر ثروت اندوخت؟

از آنچه گذشت روشن شد که چرا برای دست یافتن به امور مذکور باید از خداوند عقل کامل طلب کرد، زیرا هنگامی که عقل کامل شود، غنای درون

وسلامت دین حاصل می گردد.

در یکی از شهرهای آمریکا بیشه زاری وجود دارد که مرکز خودکشی ثروتمندان بزرگ است. ثروتمندانی که درپی مشکلات و اضطراب های فراوان ناشی از ثروت اندوزی، چاره ای جز خودکشی نمی بینند! چون آن ها به غنای باطنی دست نیافته اند، و سرانجامِ غنای ظاهری (منهای غنای باطنی که محصول عقل و دین است) جز این نخَواهد بود.

ص:173

فراز بیست و هفتم: عامل استمرار هدایت

اشاره

در ادامه حدیث هشام به بخش بیست و هفتم می رسیم. امام علیه السلام می فرماید:

«یَا هِشَامُ! إِنَّ اللَّهَ حَکَی عَنْ قَوْمٍ صَالِحِینَ أَنَّهُمْ قَالُوا: (رَبَّنا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ) (1) حِینَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِیغُ وَتَعُودُ إِلَی

عَمَاهَا وَرَدَاهَا. إِنَّهُ لَمْ یَخَفِ اللَّهَ مَنْ لَمْ یَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ، وَمَنْ لَمْ یَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ یَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَی مَعْرِفَهٍ ثَابِتَهٍ یُبْصِرُهَا وَیَجِدُ حَقِیقَتَهَا فِی قَلْبِهِ، وَلاَ یَکُونُ أَحَدٌ کَذَلِکَ إِلاَّ مَنْ کَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقاً، وَسِرُّهُ لِعَلاَنِیَتِهِ مُوَافِقاً، لِاَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ اسْمُهُ لَمْ یَدُلَّ عَلَی الْبَاطِنِ الْخَفِیِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلاَّ بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ؛ ای هشام! خداوند از جماعتی از صالحان در قرآن مجید نقل کرده که: (راسخان در علم می گویند:) «پروردگارا! دل هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده ای!» زیرا می دانستند که قلب های انسان ها (همیشه در یک حال نیست، بلکه در مسیر جادّه زندگانی، اسیر شیاطین و هوای نفس شده و) دچار انحراف می شود و به گمراهی و ضلالت بازمی گردد. بی شک کسی که از خداوند پروایی نداشته باشد، عقل ندارد و کسی که عقل ندارد، معرفت وشناخت ثابت و پایداری که آثار آن در قلبش آشکار شود نخواهد داشت. وکسی به این مقام نمی رسد مگر این که گفتارش اعمالش را تصدیق کند

1- سوره آل عمران، آیه 8 .

ودرونش موافق برونش باشد؛زیراخداوندمتعال اسراردرون را از طریق اوصاف برون هدایت می کند (و تا برون اصلاح نشود، درون اصلاح نخواهد شد)».

عاقبت به خیری

هدف امام علیه السلام از بیان جملات ارزشمند بالا این است که دنیا سرزمین آفات وحوادث و دگرگونی هاست. هم آفات و بلاهای ظاهری و هم باطنی. بلاهای ظاهری به راحتی دامنگیر انسان می شود؛ مرگ انسان در دل حیات او و حیاتش در دل مرگ اوست.

آفات باطنی، همچون طوفان های هوی و هوس و شک و ابهام و تردید، ذهن انسان ها را تسخیر کرده و باعث انحراف قلب بشر از راه حق می شود. به ویژه که از زمان این طوفان ها اطلاعی نداریم و تاریخ آن معیّن نیست. لذا امام علیه السلام به هشام می فرماید: ای هشام ! مؤمنان صالح کسانی هستند که دائمآ به درگاه الهی پناه برده و از او استمداد می طلبند.

طلحه و زبیر در صدر اسلام جزء مبارزان و مجاهدان طراز اوّل بودند وجایگاه آن ها به قدری مهم بود که وقتی حضرت علی علیه السلام، پس از پایان جنگ جمل، جنازه آن ها را دید و چشمش به شمشیر زبیر افتاد فرمود: «این شمشیری است که غم و اندوه را از دل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می زدود» (طال والله ما جلی به الکرب عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله) (1) امّا متأسّفانه این شمشیر در مقابل جانشین

بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گرفت و صاحب آن، بی ایمان از دنیا رفت و عاقبت به شرّ شد. علّت این عاقبت به شرّی و بسیاری از مصادیق دیگر آن، هوی و هوس و جاه طلبی است.

در عصر و زمان ما نیز چنین افرادی کم نیستند. باید از سوء عاقبت ترسید و به خداوند پناه برد تا إن شاءالله عاقبت به خیر شویم.

1- الاحتجاج، ج 1، ص 380، ح 72 .

فراموش نمی کنم، زمانی که شیراز بودم یکی از اعضای فرقه ضالّه، اسلام را پذیرفت و طلبه شد. دعای کمیل را با سوز و گداز بسیار و صدایی زیبا می خواند و حال عجیبی پیدا می کرد و بر آن مداومت داشت. پس از مدّتی از شیراز به تهران رفت و کم کم منحرف شد و از سلک طلبگی خارج گشت و در بازار تهران مشغول به کار شد. روزی در حجره اش در بازار، سخن از دعای کمیل به میان آمد. گفت: «حوصله این کارها را ندارم !». باید از سوء عاقبت به خدا پناه ببریم وتلاش کنیم که در سایه تفکّر و اندیشه و تضرّع و ابتهال به درگاه خداوند، عاقبت به خیر شویم.

فراز بیست و هشتم: برترین عبادت

در بخش بیست و هشتم روایت، چنین آمده است:

«يَا هِشَامُ! كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ»؛ ای هشام! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره می فرمود: هیچ عبادتی بالاتر از عقل نیست».

عقل در این روایت به معنای مصدری آن، یعنی تعقّل و اندیشیدن است. بنابراین، معنای روایت چنین است: «همه عبادت ها خوب، امّا بالاترینِ عبادت ها، تعقّل و اندیشیدن است»، بلکه عبادات دیگر نیز با عقل و فکر، روح پیدا می کند. و لذا اندیشیدن در نتایج امور دنیا و آخرت، بالاترین عبادت است.

در ادامه می فرماید: «وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ شَتَّى؛ عقل هیچ کس کامل نمی شود مگر این که ویژگی های مختلفی در آن جمع شود».

سپس به دوازده ویژگی اشاره می کند که بعضی، از عوامل تقویت عقل وبرخی دیگر، از حجاب های عقل محسوب می شود. توجّه فرمایید:

1. «الْكُفْرُ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ؛ عاقل کسی است که نه کفران می کند و نه مبدأ شرور است».

کفر در این جا به معنای کفر اعتقادی نیست، چون شرّ به آن عطف شده است. و همان گونه که شرّ، مربوط به اعمال است، کفر هم کفر عملی است. بنابراین،

عاقلان کفران نعمت نمی کنند و مبدأ شرور نیستند، ولی بی خردان مبدأ شرور وآفاتند.

2. «وَالرُّشْدُ وَالْخَیْرُ مِنْهُ مَأْمُولاَنِ؛ عاقل مبدأ خیر و برکت و رشد و احسان است». عقل، سرچشمه نیکی ها و مانع از شرور و بدی هاست. لذا، از عاقل جز نیکی انتظار نمی رود.

3.«وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ؛ عاقل اموال اضافه اش را در راه خداوند احسان می کند».

چرا انسان آنچه را نیاز ندارد ذخیره کند و برای کسانی که معلوم نیست با آن چه خواهند کرد نگه دارد؟ او حساب و کتاب پس دهد و دیگران استفاده کنند! آیا این کار عاقلانه است؟

متأسّفانه این کارِ ناپسند به قدری رایج شده که به صورت ضرب المثل درآمده است، می گویند: «ضرر به وارث می خورد»؛ یعنی می فهمد که اضافه بر نیازش است، ولی حرص می خورد که وارث سهم بیشتری ببرد.

4. «وَفَضْلُ قَوْلِهِ مَکْفُوفٌ؛ از سخنان اضافه (فضول الکلام) خودداری می کند».

غالب گناهان با زبان انجام می شود، همان گونه که در کتاب اخلاق در قرآن نوشته ایم، بیش از سی گناه کبیره با زبان انجام می گردد (1) ، و لذا مراقبت از زبان

بسیار مهم است.

5. «وَنَصِیبُهُ مِنَ الدُّنْیَا الْقُوتُ؛ عاقل به مقدار نیاز از دنیا بهره می گیرد».

عاقل قناعت پیشه است و برای اضافه بر نیازش اظهار نیاز نمی کند.

6. «لاَ یَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَهُ؛ تمام عمر از علم و دانش سیر نمی شود».

دانش ازجمله اموری است که حدّی برای آن ذکر نشده است. حقیقتآ باید از گهواره تا گور دانش آموخت. (اُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ اِلَی اللَّحَدِ) (2) ،

1- اخلاق در قرآن، ج 1، ص 316 به بعد. درضمن کتابی به نام «نقش زبان در سرنوشت انسان» نوشته شده کهنویسنده در این کتاب، یکصد و نود گناه و آفت اخلاقی، شرعی و عقیدتی زبان را بررسی کرده است!
2- این روایت در پاورقی تفسیر قمی، ج 2، ص 401 و بعضی دیگر از کتب آمده است. ولی نویسنده کتاب علمو حکمت در قرآن و حدیث می گوید: «با همه تلاشی که برای یافتن این سخن در جوامع روایی صورتگرفت، چنین مضمونی یافت نشد». (علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج 1، ص 289).

ودانش آن قدر گسترده است که اگر انسان هزاران سال عمر کند و شبانه روز به مطالعه و تحقیق و تحصیل بپردازد فقط می تواند گوشه ای از آن را فراگیرد. و لذا خداوند فرمود:

«(وَلَوْ أَنَّمَا فِی الأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلاَمٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ)؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکّب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، (این ها تمام می شود، ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است». (1)

7. «الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَیْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَیْرِهِ؛ انسان عاقل، با خدا بودن را (حتّی) همراه با فقر و نداری، بر دارا بودن در کنار غیر خداوند ترجیح می دهد».

8. «وَالتَّوَاضُعُ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنَ الشَّرَفِ؛ تواضع و فروتنی برای انسان عاقل، از اظهار شخصیّت و ادّعای شرافت کردن محبوب تر است».

9.«یَسْتَکْثِرُقَلِیلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَیْرِهِ؛کارهای نیک کم دیگران را عظیم می شمارد».

برخلاف آنچه در میان برخی از مردم مرسوم شده که سعی در کوچک جلوه دادن آن می کنند.

10. «وَیَسْتَقِلُّ کَثِیرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ؛ کارهای شایسته زیاد خود را کم می شمارد».

تا هم دچار غرور و تکبّر نشود و هم از کار خیر بازنایستد.

11. «وَیَرَی النَّاسَ کُلَّهُمْ خَیْراً مِنْهُ؛ عاقل همه مردم را بهتر از خود می داند».

با این نگرش، دچار خوی زشت و ناپسند خودبرتربینی نمی شود.

12. «وَأَنَّهُ شَرُّهُمْ فِی نَفْسِهِ؛ خویشتن را در نظر خود از همه بدتر می پندارد». (2)

1- سوره لقمان، آیه 27 .
2- شبیه این روایت، به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب خصال مرحوم صدوق، باب العشره، حدیث هفدهم،آمده است.

با این دید به اصلاح خود می پردازد و در خودسازی می کوشد.

صفات دوازده گانه بالا را می توان در پنج عنوان خلاصه کرد:

1. مناعت طبع، 2. سخاوت، 3. عشق به علم، 4. تواضع، 5. همّت عالی.

این فراز از روایت، یک برنامه کامل عبادی برای سراسر زندگی است که اگر به آن عمل شود بسیاری از رذایل اخلاقی و جنایات و مظالم برچیده می شود.

ص:181

فراز بیست و نهم: عاقل دروغ نمی گوید

اشاره

حضرت کاظم علیه السلام در فراز بیست و نهم می فرماید:

«یَا هِشَامُ ! إِنَّ الْعَاقِلَ لاَ یَکْذِبُ، وَإِنْ کَانَ فِیهِ هَوَاهُ؛ ای هشام ! انسان عاقل دروغ نمی گوید هرچند (برای منافعی که از طریق دروغ گفتن تأمین می شود) به آن تمایل داشته باشد».

قبح و زشتی دروغ

در این جا ذکر چند نکته لازم است:

نکته اوّل: از تعبیر روایت استفاده می شود که حرمت دروغ، از واضحات عقلیّه وجزء ضروریّات و بدیهیّات است که انسان در پرتو نور عقل به زشتی آن پی می برد.

نکته دوم: هر سخن و گفتار و کردار خلاف واقع را دروغ می گویند. البتّه معمولا دروغ را درباره الفاظ و سخنان خلاف واقع به کار می برند، امّا گاه اعمال غیر واقعی نیز دروغ خوانده می شود. و لذا، شخصی را که در ظاهر اظهار ارادت می کند، امّا درواقع علاقه ای به شما ندارد، دروغگو می خوانید. بنابراین، هر سخن و عمل خلاف واقع، دروغ شمرده می شود.

نکته سوم: اهمیّتی که در روایات به صدق و راستی، و پرهیز از دروغ و کذب

داده شده، در کمتر واجب و حرام دیگری دیده می شود. به چند روایت توجّه فرمایید:

1. حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«اَعْظَمُ الْخَطایا عِنْدَاللهِ اللِّسانُ الْکَذُوبُ؛ بزرگ ترین خطاها (گناهان) در نزد خداوند، زبان آلوده به دروغ است». (1)

و طبعآ بدترین خطاکاران نیز انسان های دروغگو هستند.

2. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد:

«اَیَکُونُ الْمُؤمِنُ جَباناً؟ قالَ: نَعَمْ، قِیلَ لَهُ: اَیَکُونُ الْمِؤمِنُ بَخِیلا، قالَ: نَعَمْ، قِیلَ لَهُ: اَیَکُونُ الْمُؤمِنُ کَذّاباً؟ قالَ: لا؛ آیا امکان دارد مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: آری، ممکن است. سؤال شد: آیا ممکن است مؤمن به بخل آلوده شود؟ فرمود: بله (ممکن است مراحل ضعیف تر ایمان، با ترس و بخل همراه شود، پرسیدند: آیا ممکن است مؤمن دروغگو باشد؟ فرمود: نه!». (2)

آری، دروغ با ایمان هیچ سازگاری و تناسبی ندارد. همان گونه که در آیه 105 سوره نحل می خوانیم: «(إِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ)؛ تنها کسانی (به خدا) دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند».

3. حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«إنَّ الْکِذْبَ هُوَ خَرابُ الاْیمانِ؛ دروغ، ایمان را نابود می کند». (3)

دروغگویی خانه ایمان مؤمن را خراب می کند و لذا در ردیف بزرگ ترین گناهان کبیره است.

4. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«اِذا کَذَبَ الْعَبْدُ کِذْبَةً تَباعَدَ الْمَلِکُ عَنْهُ مَسیرَةَ میلٍ مِنْ نَتْنِ ما جاءَ بِهِ؛ هنگامی که

1- میزان الحکمه، باب 3456، ح 17377 (ج 8، ص 3538).
2- میزان الحکمه، باب 3458، ح 17400 (ج 8، ص 3540).
3- میزان الحکمه، باب 3458، ح 17406 (ج 8، ص 3541).

بنده ای دروغ می گوید، فرشتگان رحمت به دلیل بوی بد دهان دروغگو به اندازه یک میل (1) از او فاصله می گیرند». (2)

اعمال زشت، بوی بدی دارند که انسان ها متوجّه آن نمی شوند، امّا فرشتگان آن را استشمام می کنند. ولذا ملائکه بر هر مؤمنی که صبر و استقامت را پیشه خود سازد(و انسان صادقی باشد) نازل می شوند (3) ؛ امّا از دروغگو فاصله می گیرند.

راز اهمیّت فراوان صداقت

چرا صداقت و راستی این قدر مهم است که تمام پیامبران درباره آن سفارش شده اند (4) ، و چرا دروغ و کذب به قدری زشت و قبیح است که این قدر مذمّت شده است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که گناهان دو دسته هستند: برخی از گناهان سرچشمه و منشأ و مولّد گناهان دیگرند، و برخی چنین نیستند. از گناهان دسته اوّل می توان به شرب خمر اشاره کرد که وقتی انسان آلوده آن شود عقلش زایل می گردد و ممکن است به انواع گناهان، نظیر قتل و غارت دست بزند. و لذا می توان آن را امّالفساد (5) نامید. در روایات آمده که دروغ، بدتر از شراب است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ اَقْفالا، وَجَعَلَ مَفاتیحَ تِلْکَ الْاَقْفالِ الشَّرابَ، وَالْکِذْبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرابِ؛ خدای عزّوجل برای کارهای زشت قفل هایی قرار داده و کلید آن قفل ها شرب خمر است. و دروغ، بدتر از شراب است». (6)

1- «میل» واحد مسافت (است). در روم قدیم برابر با 1620 یارد انگلیسی و معادل با 1482 متر است.(فرهنگ متوسط دهخدا، ج 2، ص 2889).
2- میزان الحکمه، باب 3456، ح 17387 (ج 8، ص 3539).
3- سوره فصّلت، آیه 30.
4- میزان الحکمه، باب 2191، ح 10196 (ج 5، ص 2085).

5- این مطلب از روایات متعدّدی که در میزان الحکمه، باب 1123، (ج 3، ص 1091) آمده، استفاده می شود.
6- میزان الحکمه، باب 3459، ح 17409 (ج 8، ص 3542).

گناهان زیادی از دروغ سرچشمه می گیرد؛ ازجمله:

1. تقلّب؛ زیرا انسان متقلّب، تا دروغ نگوید موفق به تقلّب نمی شود.

2. خیانت؛ ابزار و وسیله خیانت، دروغ است. خائن، به دروغ، خود را امین جلوه می دهد تا موفّق به خیانت شود.

3. کم فروشی؛ کاسبی که جنس 45 کیلویی را به عنوان جنس 50 کیلویی می فروشد، به مشتری دروغ گفته است.

4. تدلیس؛ تدلیس نیز از ثمرات دروغ است. کسی که اصلا سواد ندارد وخودش را مهندس و دکتر جا می زند، انسان دروغگویی است. بنابراین، تدلیس بدون دروغ، ممکن نیست.

5. شهادت بر باطل؛ کسی که مطلبی را ندیده ولی به آن گواهی می دهد، دروغ گفته است.

6. قضاوت برخلاف حق؛ قاضی ای که به ناحق قضاوت می کند، قضاوتش مصداق دروغ است.

7. کلاهبرداری؛ کلاهبردار، اموال مردم را می گیرد و به آن ها وعده های دروغ می دهد تا بتواند کلاهبرداری کند.

8. ایجاد اختلاف؛ کسی که می خواهد (مثلا) بین شیعه و سنّی اختلاف بیندازد از دروغ استفاده می کند، مطالب کذبی از شیعه برای سنّی و مطالب خلاف واقع از سنّی برای شیعه نقل می کند تا به هدفش برسد.

9. تملّق و چاپلوسی؛ شخص مخاطب دارای برخی صفات شایسته نیست؛ امّا متملّق و چاپلوس، برای این که بتواند از او بهره برداری کند، او را به دروغ، واجد آن صفات می شمرد.

10. گمراه ساختن از راه حق؛ ابزار تمام بدعت گذاران و مدّعیان دروغین نبوّت وامامت و همه کسانی که انسان ها را منحرف می کنند، دروغ است.

خلاصه این که ابزار بسیاری از گناهان - که به ده مورد آن اشاره شد - دروغ است.

رابطه عقل با صداقت و جهل با دروغ

عاقل می داند بزرگ ترین سرمایه انسان، جلب اعتماد عمومی است. اگر مردم به وی اعتماد داشته باشند بزرگ ترین سرمایه ها را در اختیار خواهد داشت. لذا چنین انسانی شریک زندگی همه مردم است. امّا با دروغ، اعتماد مردم سلب وانسان تنها می شود، و انسانِ تنها بدبخت است.

انسان عاقل می داند عاقبت دروغگویی رسوایی است و دروغ بالاخره فاش شده و شب تاریک آن درنهایت صبح می شود. چون حادثه ای که واقع می شود با حوادث مختلف ارتباط دارد و دروغگو نمی تواند همه آن حوادث و ارتباط بین آن ها را کنترل کند و لذا بالاخره رسوا می شود.

فراز سی ام: عقل و دین و شخصیّت

اشاره

امام کاظم علیه السلام در سی امین فراز حدیث هشام می فرماید:

«يَا هِشَامُ! لاَ دِينَ لِمَنْ لاَ مُرُوَّةَ لَهُ، وَلاَ مُرُوَّةَ لِمَنْ لاَ عَقْلَ لَهُ، وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْراً الَّذِی لاَ يَرَی الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَراً، أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّةُ فَلا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ ای هشام! کسی که شخصیّت ندارد دین ندارد، و کسی که عقل ندارد شخصیّت ندارد. و ارزشمندترین مردم کسی است که دنیا در نظرش اهمیّتی نداشته باشد. آگاه باشید که برای شما بهایی جز بهشت نیست، خود را به کمتر از آن نفروشید».

امام علیه السلام در این فراز، به چهار نکته مهم درباره عقل و عقلانیّت اشاره کرده است:

1. رابطه دین و شخصیّت

در اوّلین جمله، رابطه دین و شخصیّت را چنین بیان می کند:

«لاَ دِينَ لِمَنْ لاَ مُرُوَّةَ لَهُ؛ کسی که شخصیّت و انسانیّت ندارد دین ندارد».

معنای واژه «مروّه» در فارسی غیر از عربی است. این کلمه در فارسی به معنای انصاف است؛ امّا در عربی از مادّه «مرء» گرفته شده و به معنای شخصیّت وانسانیّت است.

ارتباط دین و شخصیت معلوم است. انسان از بسیاری کارها پرهیز می کند چون با انسانیّت سازگار نیست. دزدی، کم فروشی، دروغ، خیانت، تهمت زدن، اذیّت کردن، پایمال کردن حق دیگران و مانند آن، با شخصیّت انسان سازگار نیست، و لذا آدم باشخصیّت به این کارها دست نمی زند. و کسی که خود را آلوده این کار کند شخصیّت ندارد، و آدم بی شخصیّت دین ندارد.

2. رابطه عقل و شخصیّت

امام علیه السلام در دومین جمله، رابطه عقل و شخصیّت را چنین بیان می کند:

«وَلاَ مُرُوَّةَ لِمَنْ لاَ عَقْلَ لَهُ؛ کسی که عقل ندارد انسانیّت ندارد».

انسان عاقل می داند شخصیّت و انسانیّت چیست. عقل، انسان را به سوی انسانیّت دعوت می کند و شخصیّت و انسانیّت، انسان را به سوی دین خوانده وبه مقاصد دین راهنمایی می کند.

خلاصه این که باید عقل باشد تا شخصیت باشد و باید شخصیت باشد تا دین باشد. به تعبیر دیگر، انسان بی عقل، فاقد شخصیّت است و انسان بی شخصیّت دین ندارد.

3. ارزشمندترین انسان ها

امام کاظم علیه السلام در سومین جمله، درباره ارزشمندترین انسان ها می فرماید:

«وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْراً الَّذِی لاَ یَرَی الدُّنْیَا لِنَفْسِهِ خَطَراً؛ و ارزشمندترین انسان ها کسی است که دنیا در نظرش اهمیّتی نداشته باشد».

«خطر» در عربی دو معنا دارد: نخست همان خطر به معنای فارسی است، که گفته می شود فلان چیز خطر دارد، یا خطرناک است. و معنای دیگر آن، اهمیّت ومنزلت است. این که گفته می شود: «هذا شیء له خطر» یعنی چیزی است که اهمیّت و منزلت دارد. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«کسی اهمیّت و منزلت بیشتری دارد که دنیا در نظرش باارزش نباشد».

انسان هایی که اسیر چنگال دنیا هستند و دلداده و دلبسته دنیایند، ارزش والایی ندارند. والاترین انسان آن آقایی است که فرمود:

«وَآللّهِ لَوْ أُعْطِیتُ آلاْقَالِیمَ السَّبْعَهَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاَکِهَا، عَلَی أَنْ أَعْصِیَ آللّهَ فِی نَمْلَهٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیرَهٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَ إِنَّ دُنْیَاکُمْ عِنْدِی لاَهْوَنُ مِنْ وَرَقَهٍ فِی فَمِ جَرَادَهٍ تَقْضَمُهَا. مَا لِعَلِیٍّ وَلِنَعِیمٍ یَفْنَی، وَ لَذَّهٍ لاَ تَبْقَی! وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِینُ؛ به خدا سوگند! اگر اقلیم های هفت گانه با آنچه در زیر آسمان هاست را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه ای، نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد، و این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی ارزش تر است، علی (بن ابی طالب) را با نعمت های فناپذیر و لذّت های نابودشدنی دنیا چه کار! از به خواب رفتن عقل و لغزش های قبیح، به خدا پناه می بریم و از او یاری می جوییم». (1)

آری، ارزشمندترین انسان کسی است که ارزشی برای دنیای فانی قائل نباشد. و او، علی علیه السلام است.

سؤال: چه رابطه ای بین ارزشمندترین انسان و بی ارزشی دنیا وجود دارد؟

پاسخ: انسان باید چیزی را دارای ارزش بداند که دوام و بقا داشته و پایدار باشد. چیزی که ناپایدار و زوال پذیر است ارزشی ندارد. کسانی را سراغ داریم که در میان بستگان و دوستان و همکاران خود، ثروتمندترین انسان ها بودند امّا صبح که از خواب برخاستند فقیرترین مردم شدند. آیا ثروتی که این قدر بی دوام و ناپایدار است ارزش این را دارد که انسان آن را عامل ارزش خود بشمارد؟ می گویند: یکی از پادشاهان در جنگ شکست خورد و به دست دشمن اسیر شد. دست و پایش را بستند و در جایی از او نگهداری می کردند. هنگام صرف غذا، غذایش را همانند سایر اسیران در ظرف دسته داری شبیه سطل نزد او آوردند.

1- نهج البلاغه، خطبه 224 .

سگی آمد سرش را در ظرف کرد تا آن را بخورد؛ امّا چون غذا داغ بود سر بلند کرد و دسته ظرف به گردنش افتاد، ترسید و با ظرف غذا فرار کرد. شاهِ اسیر وقتی این صحنه را دید لبخندی زد.

مأمور محافظ، از شاه پرسید: چرا می خندی؟ گفت: دیروزم را با امروزم مقایسه کردم خنده ام گرفت. دیروز سیصد شتر، آشپزخانه و موادّ غذایی ام را حمل می کردند، امّا امروز آش و آشپزخانه را سگی برداشت و برد! (1)

آیادنیایی که دوام و بقایش این مقدار است، ارزش دلدادگی و دلبستگی دارد؟

4. بهای انسان

آخرین جمله امام علیه السلام در این بخش، درباره قیمت انسان ها و به شرح زیر است:

1- پند تاریخ، ج 4، ص 34. مشروح داستان که نویسنده پند تاریخ از تاریخ بحیره نقل کرده به شرح زیر است:«هنگامی که امیر احمد بن اسماعیل سامانی به جنگ عمرولیث رفت و با یکدیگر روبرو شدند، آن روز درسپاه عمرو هفتاد هزار سرباز مجهّز و آماده وجود داشت، در حالی که امیر احمد بیش از دوازده هزار مردجنگجو نداشت، و لذا، با تزلزل در مقابل عمرو فرود آمد.عمرو چنان فریفته سپاه آراسته خود بود که وقتی متصدی آشپزخانه (خوانسالار) پیش او آمد و گفت: غذاحاضر است اگر اجازه می فرمایید بعد از صرف آن مشغول جنگ شوید. عمرو در پاسخ گفت: اکنون این سپاهاندک را درهم می شکنیم پس از آن غذا می خوریم، از جا حرکت کرد و به میدان رفت. اتّفاقآ اسبش او را بهمیان سپاه امیراحمد برد. سربازان امیر، عمرو را گرفته، بستند و سپاهش را درهم شکستند. امیر احمددستور داد عمرو را در طویله ای زندانی کنند. تا سه روز برای او غذا نیاوردند! روز سوم یکی از نوکران خود رادید، گفت: سه روز است غذا نخورده ام، از گرسنگی نزدیک است بمیرم.نوکر عمرو فورآ سطلی گرفت و غذا تهیّه نمود. سطل را بر زمین گذاشت و رفت تا ظرف دیگری بیاورد؛ در اینموقع سگی آمد و سر در داخل سطل نمود و به خوردن مشغول شد.

آن مرد برگشت، سگ را نهیبی زد.حیوان از وحشت خواست سرش را از سطل خارج کند که دسته آن بر گردنش آویزان شد. به ناچار سطل را باغذا کشید و گریخت. عمرو شروع به خندیدن کرد.امیر اصطبل پرسید: از چه رو می خندی؟ گفت: از اعتبار دنیا خنده ام گرفته است. سه روز قبل به من گفتند:سیصد شتر وسائل آشپزخانه را حمل می کنند هنوز نیمی از لوازم بر زمین مانده است، اینک می بینم سگی(آش و آشپزخانه را) برداشته و می برد !».

«أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلاَّ الْجَنَّهُ فَلا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ آگاه باشید که برای شما بهایی جز بهشت نیست؛ خود را به کمتر از آن نفروشید».

آری! انسان ارزش والایی دارد، نباید خود را به مال و ثروت و کاخ و مقام وسلطنت و حتّی تمام آنچه در دنیاست بفروشد. اگر خود را به هر چیزی کمتر از رضای خدا بفروشد ضرر کرده است. و این، همان چیزی است که در آیه شریفه 111 سوره توبه نیز به آن اشاره شده است. توجّه فرمایید:

«(إِنَّ اللهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاهِ وَالاِْنجِیلِ وَالْقُرْآنِ)؛ خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقّی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده است».

در این معامله، خداوند، خریدار؛ انسان، فروشنده؛ جان و مال انسان، کالا؛ بهشت جاویدان، ثمن معامله؛ و سند معامله، سه کتاب آسمانی بزرگ، یعنی تورات و انجیل و قرآن است.

خلاصه این که معامله جان با کمتر از رضای الهی ضرر است. بنابراین، کسانی که عمری تلاش می کنند و از حرام و حلال بهره می گیرند و حقّ و حقوق دیگران را پایمال می کنند و تن به ذلّت می دهند، تا خانه ای گران قیمت تهیّه کنند و پس از چندی می میرند و آن را برای ورثه می گذارند، ضرر می کنند. انسانی که خلیفه الله (1) و مسجود فرشتگان (2) و معلّم آنان است (3) و احسن المخلوقین (4) به شمار

می رود، نباید خود را ارزان بفروشد.

1- سوره بقره، آیه 30 (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَْرْضِ خَلِیفَهً).
2- سوره بقره، آیه 34 (فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِیسَ).
3- سوره بقره، آیه 33 (فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ).
4- سوره مؤمنون، آیه 14 (فَتَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ).

ص:192

ص:193

فراز سی و یکم/ بخش اوّل: نشانه های سه گانه عاقل

اشاره

امام کاظم علیه السلام فراز سی و یکم را چنین آغاز می کند:

«يَا هِشَامُ! إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ عَلَامَهِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ؛ يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ، وَيَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ، وَيُشِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صَلَاحُ أَهْلِهِ. فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ فَهُوَ أَحْمَقُ؛ ای هشام! حضرت امیرمؤمنان علیه السلام همواره می فرمود: از علامت ها و نشانه های عاقل این است که دارای سه خصلت و ویژگی است: 1. هنگامی که از او سؤالی می شود جواب می دهد. 2. و زمانی که همگان از سخن گفتن عاجز می شوند سخن می گوید. 3. و هنگامی که مورد مشورت قرار می گیرد نظریه ای که به صلاح مشورت کننده است ارائه می دهد. بنابراین، کسی که هیچ یک از خصلت های سه گانه را نداشته باشد (عاقل نیست، بلکه) احمق است».

استناد به کلمات اولیا و معصومان علیهم السلام

همان گونه که بارها گفتیم، امام هفتم علیه السلام برای استحکام حجیّت عقل وپایه های عقلانیّت، به آیات فراوانی از قرآن مجید، کلمات حکیمانه لقمان حکیم، سخنان نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث ناب حضرات معصومین علیهم السلام استدلال کرده و در ابتدای این فراز به سخنی از سخنان ارزشمند جدّش، حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام استناد جسته است.

نشانه های عاقل

طبق این روایت، عاقل سه نشانه دارد:

1. برای هر سؤالی پاسخی آماده دارد. یعنی در مسائل گوناگون مطالعه کرده ودرباره امور مختلف تفکّر و اندیشه نموده، در نتیجه همواره آماده پاسخ دادن به سؤالات مختلف است.

2. نشانه دوم این است که حرف آخر را می زند. هنگامی که گروهی درباره مسئله ای مطالعه و بحث می کنند و به نتیجه ای نمی رسند و متحیّر و سرگردانند، شخص عاقل به کمک آن ها آمده، حرف آخر را می زند و همه را از حیرت وسرگردانی خارج می کند.

3. در مقام مشورت، آنچه به صلاح مشورت کننده است به او ارائه می کند وبهترین راه را به وی نشان می دهد.

خلاصه این که عاقل، قادر بر پاسخ دادن به سؤالات است و مردم را از حیرت خارج می کند و به هنگام مشورت، انتخاب درستی خواهد داشت.

کسی که دارای این سه ویژگی باشد، عاقل است. امّا امکان ندارد کسی بدون این که مطالعه ای داشته باشد و در آیات قرآن، روایات معصومان علیهم السلام، سرگذشت پیشینیان و مسائل مختلفی که اطرافش می گذرد اندیشه و تفکّر کند، واجد صفات سه گانه مذکور شود.

عقل نظری و عملی

فلاسفه برای عقل دو شاخه قائل شده اند: عقل نظری و عقل عملی.

عقل نظری این است که شخص در مسائل فکری و عقیدتی دارای هوش کافی باشد.

و عقل عملی این است که اهل تدبیر باشد. هنگامی که مشکل و معضلی برای خودش یا بستگانش پیش آمد، مدبّرانه وارد عمل شود و به نحو احسن مشکل را

حل کند. واقعآ حضرات معصومین علیهم السلام همه چیز را برای ما گفته اند، اما کجاست گوش شنوا؟

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در پایان روایت می فرماید: اگر فردی هر سه نشانه را ندارد، دو نشانه را داشته باشد و اگر واجد دو نشانه نیست، حداقل یکی را داشته باشد؛ زیرا اگر هیچ یک از سه نشانه را نداشته باشد، از نعمت عقل بی بهره است.

مشکلات عصر ما

در هر عصر و زمانی مشکلات و معضلاتی وجود داشته و خواهد داشت، امّا این معضلات در عصر ما از هر زمانی بیشتر است. البتّه امکانات هم به همان نسبت فراهم تر است.

در گذشته تمام کارها بر دوش مردم بود؛ امّا اکنون کارخانه ها و وسایل صنعتی کارها را از دوش مردم برداشته و آن ها بیشتر عهده دار مدیریّت و کارهای فکری هستند. در گذشته، سفر کردن به ویژه به مناطق دوردست، مشکلات فراوانی داشت و زمان زیادی می گرفت. مثلا برای سفر به مکّه باید سه ماه زمان صرف می شد؛ امّا امروزه سه ساعته وارد فرودگاه جدّه می شوند. در گذشته ارتباط نوشتاری با مناطق دوردست بسیار زمان بر بود، امّا امروزه با صرف کمتر از یک دقیقه از طریق اینترنت می توان به هر جای دنیا ایمیل فرستاد. امروزه در سایه پیشرفت تکنولوژی، انواع معادن را از اعماق زمین استخراج می کنند. خلاصه این که امکانات عصر و زمان ما قابل مقایسه با گذشته نیست، همان گونه که مشکلاتش نیز فراوان تر از هر زمان شده است.

امروزه ناامنی تمام دنیا را فراگرفته و آن قدر گسترده است که انسان ها در هیچ کجا احساس امنیّت نمی کنند. زنان به منظور ورزش یا برای درمان به استخرهای مخصوص بانوان، که از هر نظر محفوظ است، می روند؛ امّا ناگهان

فیلم شنای آنان دربازار پخش می شود! حوادث و تصادفات، فوق العاده زیاد شده است. مشکلات ناشی از جنگ های مختلف در گوشه و کنار دنیا مردم را آزار می دهد.بیماری های مختلف وزجرآوروگاه علاج ناشدنی،روح وجسم انسان ها را خسته کرده است. پخش گسترده انواع و اقسام موادّ مخدّر توسّط سوداگران مرگ در گوشه و کنار جهان، تلاش و کوشش و امید را از جوانان گرفته است.

علّت تمامی این مشکلات، حاکم نبودن عقل است. هنگامی که عقل به جای امارت کردن، به اسارت رود، ایمان هم برچیده می شود و ثمره نبود ایمان، ناامنی است.

خداوند متعال در آیه شریفه 82 سوره انعام می فرماید:

«(الَّذِینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُوْلَئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ)؛ (آری،) آن ها که ایمان آوردند، و ایمانِ خود را با هیچ ستم (و شرکی) نیالودند، ایمنی تنها از آنِ آن هاست، و آن ها هدایت یافتگانند!».

قرآن مجید نیز امنیّت را حاصل ایمان و عمل صالح می داند. و لذا هرکدام از میان برود، امنیّت از بین می رود و بدون امنیّت، زندگی همچون زهر، تلخ وناگوار خواهد بود.

آثار وضعی اعمال

گناهان، اثر وضعی دارند و آثار وضعی با توبه و استغفار از بین نمی رود. همان گونه که سایر اعمال اثر وضعی دارند، مثلا آلوده کردن هوا؛ وقتی این آلودگی فراگیر و گسترده شود، به تدریج لایه ازن را می شکافد و اشعه ماوراء بنفش از محلّ شکافته شده وارد زمین می شود و عدّه ای را به سرطان پوست مبتلا می کند. گناهان هم این گونه اند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«اِذا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعاصی صُرِفَ عَنْهُمْ ما کانَ قُدِّرَ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ؛ هنگامی که

جمعیتی آلوده گناهان شوند، خداوند آن ها را دچار خشکسالی کرده و سهمیّه بارانشان را قطع می کند». (1)

باران که کم شد، کشاورزی از رونق می افتد، کشاورزی که از رونق افتاد مردمی که قبلا به گندم خارج نیاز نداشتند مجبور می شوند گندم وارد کنند وواردات گندم یعنی وابستگی. علاوه بر این، نزولات آسمانی که کم شد، آب پشت سدها کم می شود و آب پشت سدها که کم شد تولید برق کاهش می یابد، در نتیجه مردم به سختی و زحمت می افتند.

عاقل از گناه پرهیز می کند تا دچار آثار وضعی آن نشود.

1- بحارالانوار، ج 100، ص 72، ح 5 .

ص:198

ص:199

فراز سی و یکم/ بخش دوم: صفات صدرنشینان

اشاره

امام کاظم علیه السلام در بخش دوم از فراز سی و یکم به دو روایت دیگر از امام علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام استناد کرده است؛ می فرماید:

«إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ لاَ يَجْلِسُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلاَّ رَجُلٌ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ الثَّلاثُ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلَسَ فَهُوَ أَحْمَقُ؛ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ کس صدرنشین مجلسی نمی شود مگر این که دارای صفات سه گانه (1. قدرت پاسخگویی به سؤالات. 2. رها ساختن مردم از سرگردانی. 3. مشاور خوب بودن) یا یکی از آن ها باشد؛ بنابراین، کسی که هیچ یک از آن خصلت ها را نداشته باشد و در صدر مجلس بنشیند، احمق است».

منظور از صدر مجلس چیست؟

منظور از صدر مجلس چیست؟ آیا به جلسه های عادی و معمولی اختصاص دارد که کسی در بالای مجلس بنشیند یا منظور، احراز پست های کلیدی جامعه است؟ به ظاهر این اصطلاح به جلسات معمولی اختصاص ندارد، بلکه اعم از آن است. بنابراین، کسی که می خواهد مدیر کل شود یا ریاست مرکزی را بر عهده بگیرد یا به مقام وزارت برسد، باید دارای صفات سه گانه یا حداقل یکی از آن ها باشد.

مدیریّت در اسلام

اسلام برای مدیریّت، شرایط خاصّی قائل است و بدون وجود این شرایط، کسی نباید این مسئولیّت را بپذیرد. نه این که پزشک مسئولیت امور نفت و گاز را بپذیرد، مهندس نفت و گاز، وزارت بهداشت را قبول کند و متخصّص مسائل دینی، وزیر کشاورزی شود؛ بلکه هرکس در هر پستی که لیاقت و شایستگی آن را دارد، مشغول به کار شود و کسی که بدون آن صفات سه گانه، عهده دار کاری شود و در صدر جامعه یا بخشی از جامعه قرار گیرد، احمق و نادان است.

شرایط مدیریت در قرآن

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام با مرد فرعونی درگیر شد و با ضربه ای او را نقش برزمین کرد،فرعونیان به تعقیب اوپرداختندتا او را به قتل برسانند. حضرت موسی علیه السلامازمصرفرارکردوبه سمت مداین رفت وبعدازماجرای کشیدن آب برای دختران شعیب پیامبر علیه السلام، به خانه آن پیامبر خدا دعوت شد تا از او تقدیر شود. (1)

در این جا دختران شعیب علیه السلام به پدر پیشنهاد کردند که موسای جوان را برای چوپانی گوسفندان، به کار دعوت کند، توجّه فرمایید:

«(یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ)؛ ای پدر! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کس است که نیرومند ودرستکار باشد (و او همین مرد است)». (2)

طبق این آیه شریفه حتّی مدیریّت گوسفندان شرایطی دارد و چوپان باید دارای دو صفت قدرت و امانت باشد. قوی باشد تا بتواند گوسفندان را در مقابل هجوم گرگ ها حفظ کند، و امین باشد تا در حفظ گوسفندان مردم و حتّی شیر آن ها خیانت نکند.

1- آنچه گفته شد، چکیده آیات 15-25 سوره قصص است.
2- سوره قصص، آیه 26 .

در داستان حضرت یوسف علیه السلام شرایط خزانه دار یک کشور بیان شده است. در آیه شریفه 55 سوره یوسف می خوانیم:

«(قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ)؛ (یوسف علیه السلام به پادشاه مصر) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگاهبانی آگاهم !».

وزیر دارایی یک کشور باید حساب دخل و خرج کشور را به طور دقیق داشته باشد و این کار به حافظه ای قوی نیاز دارد. علاوه بر این، باید دانش کافی این کار را هم داشته باشد، و لذا حضرت یوسف علیه السلام خود را حفیظ و علیم معرّفی کرد.

صفت «علیم» در چوپانی شرط نبود، زیرا دانش چندانی نیاز ندارد، ولی خزانه داری، دانش ویژه ای می طلبد.

در داستان فرماندهی حضرت طالوت (1) ، به صفات دیگر یک مدیر لایق و توانا

اشاره شده است. هنگامی که بنی اسرائیل از ظلم و ستم جالوت به ستوه آمده وخدمت پیامبرشان (اشموئیل علیه السلام) رسیدند تا فرماندهی شجاع برایشان انتخاب کند که به جنگ جالوت بروند، آن پیامبر خدا جوان برومندی به نام طالوت را به فرماندهی آن ها برگزید. آن ها اعتراض کردند که او نه ثروت زیادی دارد و نه از ما شایسته تر است. پیامبر خدا در پاسخ اعتراضشان گفت:

«(إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ)؛ خدا او را بر شما برگزیده واو را در دانش و توانایی جسمانی، فزونی بخشیده است». (2)

یعنی آنچه برای فرماندهی جنگ لازم است، قدرت و توان جسمی و علم وآگاهی درباره مسائل نظامی است و ثروت و حسب و نسب تأثیری در این مطلب ندارد.

1- «طالوت» مردی بلندقامت، تنومند و خوش اندام بود، اعصابی محکم و نیرومند داشت، از نظر قوای روحینیز بسیار زیرک، دانشمند و باتدبیر بود. بعضی علّت انتخاب نام طالوت را برای وی، همان طول قامت اومی دانند. شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، ج 2، ص 271 به بعد، ذیل آیه 246 سوره بقره، مطالعه فرمایید.
2- سوره بقره، آیه 247 .

قرآن مجید هزار و چهارصد سال قبل شرایط مدیریّت و صدرنشینی در امور مختلف را بیان کرده است و پیام آن این است که ما نیز در زندگی فردی واجتماعی خود برنامه ریزی داشته باشیم و مسئولیّت ها را بر اساس لیاقت ها وشایستگی ها تقسیم کنیم، نه بر اساس رفاقت ها و دوستی ها و مسائل حزبی وسیاسی.

حضرت امیر علیه السلام در پایان روایت مورد بحث، کسانی را که بدون داشتن حتّی یکی از صفات سه گانه، مسئولیّتی را می پذیرند، احمق و نادان می شمرد. چون هم مردم را بدبخت می کنند و هم خودشان را در دنیا بی آبرو و در آخرت رسوا وبی حیثیّت می نمایند.

سخنی از امام مجتبی علیه السلام

امام کاظم علیه السلام در ادامه به روایتی از عموی بزرگوارش، امام مجتبی علیه السلام استدلال می کند؛ می فرماید:

«وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام: إِذَا طَلَبْتُمُ الْحَوَائِجَ فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا. قِیلَ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ أَهْلُهَا؟ قَالَ: الَّذِینَ قَصَّ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ وَذَکَرَهُمْ فَقَالَ: (إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ) (1)

قَالَ هُمْ أُولُوا الْعُقُولِ؛ (عمویم) حسن بن علی علیهما السلام فرمود: هنگامی که حاجتی (مادّی یا معنوی) دارید، آن را از اهلش مطالبه کنید. شخصی پرسید: ای فرزند رسول خدا! اهلش چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند قصّه وسرگذشت آن ها را در قرآن مجید گفته و از آن ها یاد کرده است. آن جا که خدا فرموده: «تنها صاحبان عقل و خرد متذکّر می شوند» امام علیه السلام سپس فرمود: منظور از اولوا الالباب، صاحبان عقل و خرد است».

همانطور که در این روایت و دیگر روایاتی که امام کاظم علیه السلام به آن ها استناد

1- سوره رعد، آیه 19 .

کرده، آمده است، اسلام برای عقل و مدیریّت و شایستگی ها و تجربه ها اهمیّت زیادی قائل شده است. یکی از مشکلات تمام جوامع بشری این است که پست ها بر اساس لیاقت ها تقسیم نمی شود، بلکه بر اساس رابطه ها، وابستگی ها و جناح بازی ها تقسیم می گردد. اگر به روایات معصومین علیهم السلام، به ویژه روایات مورد بحث، عمل کنیم، این بخش از مشکلات مردم حل می شود.

به امید آن که این درس ها را نصب العین خود قرار دهیم و بتوانیم مشکلات دنیا و آخرتمان را با عمل به این دستورات حل کنیم.

ص:204

ص:205

فراز سی و یکم/ بخش سوم: اندرزهای امام سجاد علیه السلام

اشاره

امام کاظم علیه السلام در بخش سی و یکم حدیث هشام، به چهار روایت استناد کرده که درباره سه حدیث آن بحث شد. در روایت چهارم که از امام علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده، شش اندرز وجود دارد که مجموعه ای از یک برنامه سعادت است. توجّه بفرمایید:

1. همنشینی با نیکان

امام سجّاد علیه السلام در اوّلین جمله چنین فرمودند:

«مُجَالَسَهُ الصَّالِحِینَ دَاعِیَهٌ إِلَی الصَّلاحِ؛ همنشینی با نیکان، انسان را به نیکی دعوت می کند».

همان گونه که عکس این مطلب نیز صادق است، یعنی همنشینی با بدان انسان را به بدی و زشتی فرا می خواند. این مطلب در قرآن مجید نیز آمده است. هنگامی که دوزخیان وارد جهنّم می شوند بعضی از آن ها به بعضی دیگر می گویند: «شما سبب بدبختی و جهنّمی شدن ما شدید»: (رَبَّنَا هَؤُلاَءِ أَضَلُّونَا). (1)

بنابراین، مسئله همنشینی بسیار مهم است، زیرا انسان ها بر یکدیگر اثر می گذارند.

1- سوره اعراف، آیه 38 .

همان گونه که برخی بیماری های کوچک و بزرگ جسمانی براثر همنشینی ومصافحه و روبوسی منتقل می شود، بیماری های روحی، نظیر سوء اخلاق، بی ادبی، پرهیز نکردن از گناه، غیبت، تهمت و مانند آن نیز منتقل می شود. و این مطلب به بچّه ها و جوانان اختصاص ندارد؛ بلکه درباره بزرگسالان نیز صدق می کند. و لذا، هنگامی که انسان به ملاقات عالمی ربّانی می رود و ساعتی با او به گفتگو می پردازد، احساس نورانیّت و صفای تازه ای به وی دست می دهد. جوانان از ما می پرسند: چه کنیم آلوده گناه نشویم؟ می گوییم: عمل به دستورات پنج گانه زیر شما را از گناه دور نگه می دارد:

اوّل: پرهیز از عوامل تحریک گناه، که متأسّفانه در عصر ما بسیار فراوان است.

دوم: شرکت نکردن در مجالس آلوده به گناه و معصیت.

سوم: پرهیز از دوستان ناباب و ترک همنشینی با بیگانگان.

چهارم: اقامه همه نمازها در اوّل وقت.

پنجم: خود را به خدا سپردن.

اگر جوانان به این دستورات پنج گانه عمل کنند، به گناه آلوده نخواهند شد.

2. مطالعه زندگی دانشمندان

«وَآدَابُ الْعُلَمَاءِ زِیَادَهٌ فِی الْعَقْلِ؛ (مطالعه) آداب و برنامه زندگی علما موجب رشد عقل است». چون علما و دانشمندان جزء عقلا هستند و در نتیجه آداب واخلاقشان هم عقلایی است و هنگامی که در آداب و اخلاق عقلایی دقّت ومطالعه شود عقل انسان رشد می کند. به همین دلیل، مطالعه سیره و زندگینامه علما سفارش شده است.

3. پیروی از حکمرانان عادل

«وَطَاعَهُ وُلاَهِ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ؛ اطاعت از حاکمان عدل موجب شکست ناپذیری

است». اگر حاکمان جامعه عادل باشند مردم باید پشت سر آن ها بایستند و از آن ها حمایت کنند؛ چراکه اطاعت از حاکمان عدل، باعث عزّت مردم می شود.

«عزیز» در لغت عرب، معانی مختلفی دارد. یکی از معانی آن، همان عزّت در مقابل ذلّت است که در فارسی هم به کار می رود. معنای دیگر آن، شکست ناپذیری است؛ یعنی انسان به قدری قوی و نیرومند شود که هیچ دشمنی نتواند او را شکست دهد و این مطلب برای یک قوم و جمعیّت، در سایه وحدت و اتّحاد رخ می دهد. همان گونه که انقلاب اسلامی ما در سایه همدلی ویکپارچگی مردم پیروز شد و توانست باقی بماند. اتّحاد مردم، موج عظیم وخروشانی بود که همه موانع را از سر راه انقلاب برداشت.

4. بهره گیری صحیح از دارایی ها

«وَاسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَهِ؛ بهره گیری صحیح از اموال، نشانه شخصیّت است» اگر انسان از اموال و ثروت هایی که در اختیار دارد خوب بهره برداری کند و در مسیر صحیح قرار دهد، نشانه مردانگی و شخصیّت اوست.

بسیاری از مردم مال و ثروت دارند، امّا مدیریّت اقتصادی ندارند. و برعکس، برخی باوجود نداشتن منابع فراوان، قلّه های اقتصاد را فتح کرده اند.

به عنوان نمونه می توان به کشور ژاپن اشاره کرد. ژاپن نه منابع نفتی دارد، نه زمین های زیاد مستعدّ کشاورزی، و نه معادن زیرزمینی آن چنانی، امّا با مدیریت اقتصادی قوی خود، بسیاری از بازارهای دنیا را در اختیار گرفته است. بعد از جنگ جهانی دوم و بمباران اتمی وحشتناک هیروشیما و ناکازاکی، تقریباً همه چیز ژاپن نابود شد. امّا آن ها ناامید نشده و سعی و تلاش فراوانی کردند واکنون در مسائل اقتصادی از کشورهای درجه اوّل جهان به شمار می روند.

کشور دیگری که می توان مثال زد، آلمان است. این کشور بعد از شکست در برابر متّحدین، همه چیز خود را از دست داد. آن ها وارث کارخانه ها و مدارس

وبیمارستان ها و در یک کلام، کشوری ویران شدند؛ امّا با مدیریّت صحیح اقتصادی و با صبر و حوصله، آجرهای همان کارخانه های خراب را روی هم گذاشتند و کارخانه های صنعتی نو و مدرن و مطابق نیاز روز ساختند و گفتند:

«ما باید از متحدین تشکّر نماییم که سبب شدند کشورمان را از نو پایه گذاری کنیم و کارخانه ها و بیمارستان ها و مدارس و دیگر مکان های کهنه و قدیمی، جدید و مدرن شوند».

امیدوارم این مدیریّت اقتصادی، که نشانه شخصیت انسان است، در همه ما به وجود آید و گره های اقتصادی ما باز شود.

5. مشاور خوب بودن

«وَإِرْشَادُ الْمُسْتَشِيرِ قَضَاءٌ لِحَقِّ النِّعْمَهِ؛ و راهنمایی کردن کسی که طلب مشورت کرده، شکرانه نعمت عقل (و رأی صائب) است».

اوّلا: به ما دستور داده شده در مسائل مختلف مشورت کنیم. (1) چون یک فکر

همچون یک جرقه است، ولی هنگامی که افکار مختلف به هم ضمیمه شود آن جرقه ها تبدیل به شعله ای فروزان می گردد. مشورت سبب می شود که عقل های دیگر به عقل ما اضافه شود و ضریب خطا و اشتباهات پایین بیاید.

عقل انسان هرقدر هم قوی باشد از مشورت بی نیاز نیست، چون در هر مغزی رأی و نظری است که ممکن است در مغز دیگری نباشد.

ثانیآ: به ما سفارش شده که اگر طرف مشورت قرار گرفتی، درست جواب بده، و همان گونه که به برادر و خواهر و فرزندان و پدر و مادرت مشورت می دهی، به دیگر طالبان مشورت نیز مشورت بده. یعنی درست بیندیش و صحیح جواب بده، که این کار، ادا کردن حقّ نعمت و رأی صائب است که خداوند عنایت

1- ازجمله در آیهِ 159 سوره آل عمران (وَشَاوِرْهُمْ فِی الاّمْرِ) و آیه 38 سوره شوری (وَأَمْرُهُمْ شُورَیبَیْنَهُمْ) و روایات متعدّد، این مطلب به چشم می خورد.

فرموده است. هر نعمتی شکرانه ای دارد و شکرانه نعمت عقل، راهنمایی دیگران در مقام مشورت است.

6. خودداری از آزار دیگران

«وَکَفُّ الْاَذَی مِنْ کَمَالِ الْعَقْلِ، وَفِیهِ رَاحَهُ الْبَدَنِ عَاجِلاً وَآجِلاً؛ خودداری از آزار دیگران، نشانه کمال عقل و سبب راحتی بدن در دنیا و آخرت است».

علّت این که آزار نرساندن به دیگران نشانه کمال عقل بیان شده، این است که اذیت دیگران دشمنی ایجاد می کند و دشمن را نباید کوچک شمرد، هرچند کوچک باشد؛ چون ممکن است زمانی ضربه ای بزند که نتوان کمر راست کرد. عقل اجازه نمی دهد انسان پدر و مادر، بستگان، فامیل، دوستان، همسایگان وهمکاران خود را آزار دهد و از خود برنجاند، چراکه عامل سلب آرامش وآسایش انسان در دنیا و آخرت خواهد بود.

دوباره به این روایت فکر کنید. راستی ! اگر به این شش برنامه عمل شود چه تحوّلی در جهان به وجود خواهد آمد؟ !

ص:210

ص:211

فراز سی و دوم: سفارشات پایانی

اشاره

امام کاظم علیه السلام در آخرین فراز حدیث هشام، خطاب به وی فرمود:

«يَا هِشَامُ ! إِنَّ الْعَاقِلَ لاَ يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ، وَلاَ يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنْعَهُ، وَلاَ يَعِدُ مَا لاَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَلاَ يَرْجُو مَا يُعَنِّفُ بِرَجَائِهِ، وَلاَ يُقْدِمُ عَلَى مَا يَخَافُ فَوْتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ؛ ای هشام ! انسان عاقل حرفش را به کسی که می ترسد تکذیبش کند نمی گوید، واز کسی که احتمال معقول می دهد از او جواب منفی بشنود تقاضای چیزی نمی کند، و به چیزی که قدرت بر انجام آن نداشته باشد وعده نمی دهد، و به چیزی که احتمال می دهد هرگز به آن نرسد دل نمی بندد، و برای کاری که می ترسد به آن نرسد و از انجام دادن آن عاجز باشد اقدام نمی کند».

استفاده بهینه از امکانات محدود

امام هفتم علیه السلام در آخرین فراز روایت، پنج سفارش به هشام می کند که با پایان حدیث نیز تناسب دارد. هنگامی که این امور پنج گانه را جمع بندی می کنیم، به یک حقیقت برمی گردد و آن این که انسان دارای امکانات و نیروی محدودی است؛ جوانی، عمر، توان عقلی و جسمی وی، همه محدودند. لذا نباید آن ها را بی دریغ هزینه کند، بلکه باید در جایی و به گونه ای هزینه نماید که به بازدهی اطمینان داشته باشد. اگر یک کشاورز آب و زمین محدودی داشته باشد، که باید

از همان، هزینه زندگی خود و خانواده اش را تأمین کند، آن را به آزمایشگاه تبدیل نمی کند و هر روز بذر امتحان نشده ای را نمی افشاند تا ببیند جواب می دهد یا نه؟ بلکه مشورت، سؤال، مطالعه و تفکّر می کند و از تجارب دیگران استفاده می نماید تا بذری را انتخاب کند که مطمئن باشد ثمر می دهد و بتواند از آب وزمینش استفاده بهینه کند.

امام کاظم علیه السلام در فراز سی و دوم روایت هشام به همین مطلب مهم اشاره دارد که انسان با این نیرو و امکانات و سرمایه محدود، به سراغ برنامه ای برود که احتمال بازدهی آن فراوان است و در این رابطه به پنج نکته، به عنوان مثال، اشاره کرده است، هرچند منحصر به آن ها نیست. می فرماید:

اگر می خواهی با کسی سخن بگویی و خبری را برایش نقل کنی، سفره دلت را نزد هر کسی باز مکن، بلکه به سراغ کسی برو که سخنانت را باور می کند و تو را تکذیب نمی نماید.

یا اگر خواهش و خواسته ای داری، از کسی طلب کن که اطمینان داری اجابت می کند و در راه حل مشکلت گام برمی دارد، نه کسی که احتمال اجابت نمی دهی؛ بلکه اگر به او بگویی آبرویت می رود.

به هنگام وعده دادن، به فکر زمان انجام دادن وعده ات باش، اگر توانایی عمل کردن به آن را نداری، به دیگران وعده مده و بی حساب و کتاب با دیگران قرار نگذار که اعتماد مردم به تو از بین می رود.

به چیزی که احتمال می دهی به آن نمی رسی دلبسته مشو، چون به جز حرص و جوش و ناراحتی و از دست دادن بخشی از سرمایه عمر و جوانی و توان فکری و جسمی، نتیجه ای درپی ندارد.

آخرین کلام این که برای کاری که به نتیجه آن امید نداری، تلاش و فعالیّت نکن.

امام کاظم علیه السلام درحقیقت، درس تدبیر در امور و عاقبت نگری می دهد که قبل

از هر اقدام، درباره امور مختلف مطالعه و اندیشه کرده و عاقبت و نتیجه اش را در نظر بگیریم، سپس شروع به آن کار کنیم.

حضرت یوسف علیه السلام بعد از آن که خواب پادشاه مصر را تفسیر کرد، تدبیر نمود و دستور داد مردم در هفت سال فراوانی نعمت، در تمام زمین های مستعد وآماده، کشاورزی کنند و گندم ها را تنها به مقدار ضرورت مصرف کرده، بقیّه را بدون آن که از خوشه ها خارج کنند در سیلوها نگهداری نمایند تا در هفت سال خشکسالی با مشکل مواجه نشوند. با این تدبیر حضرت یوسف علیه السلام، مصریان از خطر مهمّی جلوگیری کرده و کشورشان را از نابودی نجات دادند.

در عصر و زمان ما هم مردم باید مدبّر باشند و این قدر اسراف نکنند و از امکاناتشان به نحو احسن بهره برداری نمایند.

اختلاف سطح خردها

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إنّا مَعاشِرُ الأنْبِیاءِ اُمِرْنا اَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ ما پیامبران مأموریم با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم». (1)

مطلبی که در این روایت به آن پرداخته شده، نکته بسیار ظریفی است که هرچند امروزه درباره آن بحث فراوانی مطرح است، ولی در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد توجّه نبوده، امّا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن پرداخته است.

توضیح این که اشخاص از نظر تفکّر مختلفند. ازجمله این که مراحل سنّی مختلف است و روشن است که عقل کودکی هفت ساله با نوجوانی 12 ساله وجوانی 20 ساله، و میانسالی 40 ساله با بزرگسالی 70 ساله یکسان نیست. آیا با همه این افراد می توان با یک منطق سخن گفت؟

1- کافی، ج 1، کتاب العقل والجهل، (ح 15، ص 23).

علاوه بر این، مراحل علمی و تجربی اشخاص نیز متفاوت است. مثلا همه انسان های 40 ساله در یک سطح علمی و تجربی نیستند و با همه آن ها نمی توان با یک منطق سخن گفت.

همچنین، محیط زندگی افراد نیز متفاوت است. شخصی که در یک محیط مذهبی و دینی بزرگ شده، با شخصی که در محلّه ضدّ دین و مذهب رشد و نمو کرده، یکسان نیستند و با هر دو نمی توان به یک زبان سخن گفت. علاوه بر همه این امور، استعداد افراد با یکدیگر تفاوت بسیار دارد.

خلاصه این که سطح عقل و خرد و علم و آگاهی و استعداد و تجربه و سن وسال و محیط و مانند آن، این مطلب را روشن می کند که باید با هرکس متناسب با داشته های خودش تکلّم کرد.

و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما پیامبران با مردم به اندازه درک و آگاهی شان سخن می گوییم.

فلسفه اختلاف روایات

از این جا راز اختلاف سطح روایات روشن می شود که چون حضرات معصومین علیهم السلام با افراد مختلف و استعدادهای متفاوت و شرایط گوناگون روبرو بودند، سطح روایات مختلف است و همه آن ها یکسان نیستند. و حتّی گاه امام به دو سؤال مشابه از دو نفر، دو پاسخ متفاوت می دهد؛ چون سطح معرفت و علم وآگاهی و استعداد آن ها متفاوت بوده است.

به عنوان مثال، شخصی از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا خداوند قادر است تمام عالم را در یک تخم مرغ جای دهد؟

امام علیه السلام با توجّه به سطح پایین اطّلاعات و معرفت آن شخص فرمود:

«بله، خداوند تمام دنیا را در چشم تو قرار داده، و چشم تو (که همانند یک تخم مرغ کوچک است) تصویری از دنیای بزرگی در خود جای داده است» (قَدْ

جَعَلَها فی عَیْنَیْکَ وَهِیَ اَقَلَّ مِنَ الْبیضَهِ). (1)

ولی در جواب شخص دیگری که از سطح معرفت و آگاهی بالاتری برخوردار بود، فرمود:

«اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی لایُنْسَبُ اِلَی الْعَجْزِ، وَالَّذی سَأَلْتَنی لا یَکُونُ؛ بله، خداوند بر هر چیزی قادر است، امّا آنچه تو گفتی، امکان پذیر نبوده و محال است» (2)

این سؤال مثل این می ماند که کسی بگوید: «آیا خداوند قادر است شصت را مساوی چهل کند بدون آن که چیزی بر چهل افزوده و از شصت کاسته شود؟». خداوند قادر مطلق است؛ ولی این کار از نظر عقلی امکان پذیر نیست.

درضمن این که در ابتدای رساله توضیح المسائل مراجع عظام تقلید آمده: «بر همه مردم واجب است اصول دین خود را از روی دلیل و برهان پذیرفته باشند» منظور این است که هرکس به فراخور حال خود و مطابق علم و آگاهی اش این کار را انجام دهد. یکی ممکن است از راه برهان علیّت و نظم و مانند آن به توحید برسد، دیگری از مطالعه ساختمان بدن انسان، سومی از مسائل ساده تر و یکی هم مانند آن پیرزن از چرخ نخ ریسی اش. وقتی از او که مشغول کار با چرخ نخ ریسی خود بود پرسیدند: از کجا خدا را شناختی؟ دست از چرخاندن چرخ برداشت وخاموش نشست. گفتند: چرا جواب نمی دهی؟ گفت: پاسخ گفتم. گفتند: چطور؟ گفت: تا دستان ناتوان من این چرخ را به حرکت درنیاورد، نمی چرخد. چگونه ممکن است عالم هستی با تمام عظمت و بزرگی اش، بدون خالق و مدیر و مدبّری اداره شود؟

شاید روایت نبوی «عَلَیْکُمْ بِدینِ الْعَجایِزِ» اشاره به همین داستان باشد. (3)

یا آن عرب بیابانی به جای پای شتران استدلال کرد که ما از جای پای شتران به

1- بحارالانوار، ج 4، ص 143، ح 12.

2- بحارالانوار، ج 4، ص 143، ح 10 .
3- بحارالانوار، ج 69، ص 135.

وجود شترانی که از این جا عبور کرده اند پی می بریم و از مخلوقات و پدیده های فراوان خداوند قادر متعال نیز به وجود او پی می بریم. (البعره تدل علی البعیر، واثر الاقدام علی المسیر، افسماء ذات ابراج والارض ذات فجاج لا تدلان علی اللطیف الخبیر). (1)

حضرت علی علیه السلام نیز در سطح بالاتری در خطبه اشباح (2) ، خداشناسی را مطرح

کرده است.

خلاصه این که با هرکس باید به مقدار عقل و توانایی اش سخن گفت. هنگامی که سروکارمان با بچّه بود باید بچگی کرد و با زبان خودش با او سخن گفت و با دیگران نیز به مقدار عقل و درکشان.

1- بحارالانوار، ج 66، ص 134.
2- نهج البلاغه، خطبه 91 .

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109